تاریخ تبریز

از

پروفسور و. مینورسکی

ترجمه و تحشیه

عبدالعلی کارنگ

از انتشارات

کتابفروشی تهران

۱۳۳۷

تبریز چاپخانه شفق

بنام خدای دانا و توانا

مقدمه

کتاب تاتی وهرزنی که درسال۱۳۳۳شمسی منتشرشد جمعی‌ازاساتید ودانشمندان بزرگ چون جنابان‌آقایان : سید حسن تقی‌زاده ، میرزا عبدالله آقای مجتهدی ، ابراهیم پورداود ، ذبیح بهروز،پروفسور هنینگ(۱) ، پروفسور ریپکا(۲) ، پروفسور ژان دمناس(۳) با تقدیر و تقریظ نگارنده را مورد لطف و مرحمت قراردادند و چند تن از خاورشناسان و علاقمندان بزبانها ولهجه‌های باستانی ایران نیز که درچهار سال اخیرمسافرتی به‌تبریز نمودند ضمن‌ملاقات ، نگارنده را بادامهٔ این‌کارترغیب وتشویق کردند . یکی ازاین‌اشخاص دکترایلیا گرشویچ(٤) مدرس مطالعات ایرانی دانشگاه کیمبریج انگلستان‌بود که علاوه بر اظهارلطف‌زیاد ازبنده بتأکید خواست که نسخه‌ای از کتاب تاتی وهرزنی را بآقای‌پروفسور ولادیمیرمینورسکی(٥) بفرستم ، امرایشان را امتثال نمودم ،آقای پروفسور و.مینورسکی نامهٔ لطف‌آمیزی فرستاده‌نوشتند : «... بیست سال قبل در مسئلهٔ تات بنده هم مقاله‌ای مفصل در جامعهٔ علوم اسلامی (**Encyclopédie de l'Islam**) نشر کردم‌ولی متأسفم ازآنکه هیچ نسخه دردست نمانده است ، بلکه روزی درتهران‌بتوانید مقالات‌بنده‌را راجع‌بآذربایجان ملاحظه کنید یا ازدوستان‌خودخواهش کنید که از« تات » عکس‌بردارند، در عنفوان جوانی بنده دو سال در تبریز گذراندم و بخیلی جاها رفتم وحتی درآیران‌دیبی هم ساعتی‌چند ماندم ...» بنده فردای همانروزی که این نامه را دریافت‌نمودم بکتابخانهٔ خصوصی دانشمند بزرگوارآقای‌حاج‌میرزا عباسقلی وجدی (واعظ چرندابی) مراجعه کردم و از ایشان که همیشه حقیر را مشمول لطف و مرحمت خود قرار داده‌اند مجلد «حرف‌تاء» ترجمهٔ عربی دائرةالمعارف اسلامی را امانت گرفتم و مقالهٔ ممتع وذیقیمت « تات » راچند بار خواندم ، حتی متن عربی‌آنرا استنساخ و بزبان فارسی ترجمه کردم و پس از اتمام‌آن برای مزید استفادهٔ خود خواستم بمقالات مفید دیگر همین مجلد نیزمروری کنم به‌مقالهٔ « تبریز » که اکنون ترجمهٔ‌آن بصورت رساله‌ای بنام « تاریخ تبریز » تقدیم‌خوانندهٔ عزیز میشود برخوردم ، مقاله‌ای بسیار مفید و پرارزش ودرخور ترجمه وتقدیم بهم‌میهنان گرامی یافتم ، نـامه‌ای بمحضر استاد و . مینورسکی نوشته اجازهٔ ترجمه خواستم ، ایشان مرقوم

1- Prof. W. B. Henning 2- Prof. Dr. J. Rypka 3- Prof. P. Jean de Menasce 4- Dr.Ilya Gershevitch 5- Prof.V.Minorsky.

فرمودند: «...هر کدام‌ازمقاله‌های‌بنده‌را خواستید ترجمه کنیدالبته مختارید ترجمه‌بفرمائید اما اگرچیزی غیرواضح باشد خواهشمندم ازاینجانب بپرسید که المعنی‌فی‌بطن‌الشاعر...» پس ازدریافت اجازه ، با شوق و ولع فراوان بکارپرداخته دراندك مدتی ازکارترجمه فارغ شدم ، ولی اشتباهات واغلاط چاپی وتاریخی‌فاحشی که درترجمهٔ عربی‌بود بنده را ازتعجیل درطبع آن‌بازداشت اما ازتصحیح وچاپ‌آن منصرف‌نکرد. نامه‌ای بخدمت نویسندهٔ بزرگوار مقاله فرستاده عکس و شرح حال ایشان را خواستم ، نوشتند: «عکس بنده در فهرست تألیفاتم‌در کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات هست وشرح‌حالم‌درروزنامهٔ **Tehran Journal** مورخ پنجم فوریه (که بزبان فارسی هم ترجمه شده است) بوسیلهٔ دوست نامعلومی بـا تفصیلات نوشته شده ، البته بعد از انتشار فهرست تألیفات سال ۱۹۵۲ ، بنده بقدر بیست مقاله و کتاب نشر کرده‌ام ،کتاب‌الرسالة الثانیه لابی‌دلف مسعربن المهلهل برای‌آذربایجان بی‌اهمیت نیست . همین امروز نموده های اخیر از تاریخ امینی به بنده رسید و حالا فقط فهرست میماند که خانم‌من باید حاضر کند ، بیانات سرکاردربارهٔ اروانه‌کوه با اسم سرکار در تاریخ امینی درج شده است ، کتاب دیگر بنده دربارهٔ تاریخ شروان و دربند در قرن چهار ــ پنجم هجریست که متن‌عربیش چاپ شده است ومتن انگلیسی‌اش را درچند روز دیگر بچاپخانه میفرستم ... » پس از دریافت این جواب عکس را در تبریز تهیه ونامه‌ای بتهران پیش‌دوست‌دانشمندبسیارمهربانم‌آقای‌منوچهرامیری‌نوشته‌خواهش کردم که شرح‌حال مزبوررا‌پیداوترجمه‌فرموده برای بنده‌بفرستند،ایشان‌بالطف‌همیشگی خواهش‌بنده‌را قبول و و ترجمهٔ مورد نیاز را با عین انگلیسی‌آن به تبریز ارسال فرمودند ، چند ماه بعد استاد و دوست دانشمند ارجمندم‌آقای دکترمحمد جواد مشکور از اروپا مراجعت کرد ، روزی ضمن صحبت ازکارسه سال اخیرم بترجمهٔ مقالهٔ تبریزاشاره وازدسترس نداشتن بمتن‌فرانسهٔ آن اظهارتأسف کردم، گفتندمن‌یکدوره **Encyclopédie de l'Islam** (فرانسه) برای کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات ازپاریس خریده وهمراه خودآورده‌ام ، هنوزپیش من‌است، شما میتوانید احتیاج‌خود را مرتفع کنید،فردای‌آنروزبرای چند مدتی کتاب را دردسترس من‌قراردادند، بنده با دقت‌تمام‌ترجمهٔ‌خود را با متن فرانسه تطبیق نمودم ، اغلاط وعبارات افتادهٔ ترجمهٔ عربی را تصحیح و تکمیل کردم ، البته در این‌کار از مساعدت ذیقیمت‌آقای دکترمشکور نیز برخوردار شدم ، سپس با خیالی فارغ تمام مطالب متن مقاله راباماآخذی که درکتابخانه‌های خصوصی دانشمندان محترم‌آقایان حاج محمد نخجوانی و حاج حسین نخجوانی ومیرزا جعفر سلطان‌القرائی موجود بود مطابقت دادم وهمهٔ اشتباهات چاپی‌متن

فرانسه و اختلافات ترجمهٔ عربی وتوضیح نکات مبهم‌متن را با ذکرمآخذ در حواشی آوردم و برای مزید بهرهٔ خوانندگان عزیز دو مقاله دربارهٔ « مسجدجامع » و« محلهٔسنجران » تبریز ازیادداشتهای دانشمند محترم آقای میرزاجعفرسلطان‌القرائی بآخر کتاب ملحق‌ساختم وباوجود اینکه میبایست به حوادث و تغییراتی که در سی وچند سال اخیر در تبریز روی داده اشارتی نموده ولااقل ازکارهای مهم فرهنگی و عمرانی ده دوازده سال اخیرازقبیل تأسیس دانشگاه ، و احداث خیابانها و لوله‌کشی شهر و فراهم‌آوردن وسائل تلفن خودکار و بالاتر از همه بنای شصت‌کاخ‌زیبای‌فرهنگی ازدبستان ودبیرستان وهنرستان ودانشسرا و موزه و کتابخانه وقرائتخانهٔملی بهمت بلند دانشمند محترم جناب‌آقای‌علی‌دهقان‌مدیر کل فرهنگ‌آذربایجان شرقی‌آماری داده‌شود اما نظربااینکه هم‌آوردن این‌آمار ازحوصلهٔ کتاب خارج وهم اغلب این‌کارها در کتب و مجلات منعکس ودردسترس مردم قرارگرفته بود(۱) لذا از این‌کار خودداری و بآوردن نقشه وعکس پاره‌ای از خیابانها وگردشگاهها و جوامع وعمارات قدیم و جدید شهر قناعت شد .

عبدالعلی کارنگ

تبریز-آذرماه۱۳۳۷شمسی

۱ـ بهترین کتابی که دربارهٔ مدارس تبریز نوشته‌شده« تاریخچه‌ووجه تسمیهٔ مدارس تبریز» است که بقلم‌فاضلانهٔ‌آقای‌رضا امین‌سبحانی ومحتوی مطالب تحقیقی پرارزشی‌میباشد.



آقای پروفسور و . مینورسکی

شرح حال

استاد ولادیمیر مینورسکی(۱)

بعقیدهٔ عموم استاد مینورسکی در مغرب زمین نه‌تنها بزرگترین محقق در زمینهٔ مطالعات مربوط بایرانست بلکه معلمی بسیاربزرگ بشمارمیرود.

یاران سعادتمند و شاگردان قدیم وی میدانند که او یکی از نوادر رجالیست که میتواند هم‌جان هر کلامی‌را چنان درقالب عبارت درآورد که برای‌همیشه در خاطرها نقش بندد وهم‌قادراست که نظرخود را دربارهٔ یك‌رشته تحقیقات یا یك سلسله افکار درچند جملهٔ کوتاه و بلیغ بیان کند. وی عمرخود را با نیرویی شگرف میگذراند و هنوز گرم کار و کوشش‌است، کتاب‌ومقاله مینویسدو کسانی‌را که ازاویاری‌میجویند راهنمائی‌وتشویق‌میکند.

استاد مینورسکی در ٦ فوریهٔ ۱۸۷۷ [۱۲۹٤ ق.] ولادت یافت و در دانشکدهٔ حقوق مسکو و مؤسسهٔ السنهٔ شرقی بتحصیل پرداخت. در۱۹۰۳ [۱۳۲۰-۲۱ ق.] وارد خدمت وزارت خارجهٔ دولت امپراطوری روس شد و در تبریز و طهران واستانبول بخدمات خود ادامه داد. مابین سالهای۱۹۰۸-۱۹۱۲ [۱۳۲٦-۱۳۳۱ ق.] ازترکستان دیدن کرد ومعلومات خود را دربارهٔآن سامان درهمانجا بنیادنهاد واکنون کسی‌نیست که ازاین‌حیث رقیب او باشد.

از ۱۹۱۳ تا ۱۹۱٤ [۱۳۳۲-۱۳۳۳ ق.] نمایندگی دولت امپراطوری روسیه را در کمیسیون تعیین‌خطوط مرزی ایران‌وترکیه داشت. در۱۹۱٦ [۱۳۳۵ ق.] بطهران بازگشت و تا مدت سه سال آخرین‌کاردار سفارت امپراطوری روسیه بود. پس از انقلاب شوروی ازخدمات سیاسی‌روسیه دست کشیدودرپاریس‌رحل اقامت افکند و ده سالی‌بتدریس ادبیات فارسی و تاریخ مشرق در مدرسهٔ ملی السنهٔ شرقی پاریس(۲) پرداخت.

۱ـ دوست . . . . . . عبدالعلی‌کارنگ ازمن خواسته است مقاله‌ای‌راکه چند ماه قبل‌بمناسبت هشتادمین‌سال‌ولادت‌استاد درروزنامهٔانگلیسی‌طهران‌جرنل Tehran Journal درج شده است‌ترجمه کنم. ....کارنگ به‌بنده نوشته است که گویا این مقاله بفارسی‌ترجمه شده ودریکی ازجراید پایتخت هم انتشاریافته است ولی من نتوانستم سراغی ازآن بگیرم و خود بترجمهٔ اصل مقاله که نویسنده‌اش معلوم نیست دست بردم. مطالب بین دو قلاب [ ] ازمترجم است. م. ا

دو سطر از اول مقاله که مربوط باعلام هشتادمین سال تولد استاد مینورسکی بود حذف گردید. ك

۲ـ Ecole Nationale des Langues Orientales

سپس بلندن رفت و در کمیسیون تشکیلات نمایشگاه فراموش نشدنی هنرهای زیبای‌ایران که‌در۱۹۳۱ [۱۳۵۰ق./۱۳۱۱ش.] برپا شد عنوان‌مستشارشرق‌شناس را حاصل کرد. سال بعد بمدرسی فارسی مطالعات شرقی لندن(۱) منصوب شد ودر۱۹۳۸ [۱۳۵۷/ ۱۳۱۷]بجانشینی‌سردنیسن‌راس(۲) و استادی ادبیات فارسی دردانشگاه لندن نائل‌آمد. در ۱۹٤٤ [۱۳٦٤/۱۳۲٤] بعنوان استاد بازنشستهٔ دانشگاه لندن متقاعد شد .

در دوازده سال اخیر استاد مینورسکی و همسرش درکیمبریج زیسته‌اند و استاد دست بکار کتاب‌نویسی و مقاله‌نویسی‌بوده است.آخرین بارکه ایران را دیده است‌هنگامی بود که در۱۹٥٤ [۱۳۷٤/۱۳۳٤] برای‌شرکت درکنگرهٔ‌بین‌المللی‌خاورشناسان باین‌سامان آمد. درضمن ازاو دعوت شده است که بایران بازگردد وبعنوان مهمان بایراد یك‌سلسله خطابه دردانشگاه‌طهران‌پردازدوامیدمیرود که‌بزودی‌دوستانش‌دوباره موفق‌بدیداراوشوند.(۳)

از میان‌آثاری که استاد مینورسکی نشرکرده شاید بهترین آنها ترجمه و طبع حدودالعالم باشد که موضوع‌آن جغرافیای ایران وتاریخ‌آن ۳۷۲ هجریست ، این‌کتاب در ۱۹۳۷ [۱۳٥٦/۱۳۱٦] بنفقهٔ اوقاف گیب‌مخصوص سلسلهٔ‌نشرات شرقی چاپ شده‌است. در۱۹٤۲ [۱۳٦۱/۱۳۲۱] تذکرةالملوك (یا سازمان اداری حکومت صفوی) را درضمن همان سلسله نشرکرد.(٤)

کتاب اوبنام « تحقیق دربارهٔ تاریخ قفقاز»(٥) در۱۹٥۳ [۱۳۷۳/۱۳۳۳] انتشار یافت.ازاین‌گذشته بسیاری کتب ورسالات دیگرپرداخته وبیش ازصد مقاله دردایرةالمعارف اسلام نوشته و اکنون سه‌کتاب زیر چاپ دارد .

ایران مفتخربوجود دانشمند پرکارناموری‌مانند استادمینورسکی‌است که‌سروکارش با فرهنگ وتاریخ‌اوست .

منوچهر امیری

طهران۱٥خرداد۱۳۳٦

۱– London School of Oriental Studies ۲– Sir Denison Ross

۳– این دعوت رابعلت پیری و اشتغال بچاپ ترجمهٔ انگلیسی تاریخ امینی وتاریخ شروان نپذیرفت . ك ٤– متن تذکرةالملوك راآقای محمد دبیرسیاقی در۱۳۳۲ وترجمهٔ حواشی وتعلیقات فاضلانهٔ استادمینورسکی را برتذکرةالملوك‌آقای مسعود رجب‌نیا در۱۳۳٤ بنام « سازمان اداری حکومت صفوی » در طهران نشرکردند . مترجم

٥– Studies in Caucasian History

تاریخ تبریز

بسمه تعالی

تبریز

تبریز مرکز و حاکم نشین آذربایجان است (ن ك: مادۀ آذربایجان)[1]

موقع جغرافیائی :

تبریز در گوشۀ شرقی جلگۀ رسوبی هموارى واقع شده که مساحتش تقریباً (۵۵×۳۰) کیلومترمربع[2] میباشد . این جلگه شیب ملایمی بسوی ساحل شمال شرقی دریاچۀ ارمیه[3] دارد. و بوسیلۀ چند رودخانه آبیاری میشود که مهمترین آنها آجی چای (تلخ رود)[4] است که ازسمت جنوب غربی کوه سولان (سبلان) سرچشمه میگیرد ، و پس از عبور از محاذات قراجه داغ یعنی حدشمالی[5] تبریز، وارد جلگه شده ازشمال غربی شهر میگذرد. مهرانرود (میدان چائی کنونی) که دروسط شهر جاری است از سمت چپ[6] بتلخ رود ملحق میشود .

۱ـ برای مزید اطلاع بمآخذ ذیل رجوع کنید :

آنسیکلوپدی اسلام (اسلام آنسیکلوپدیسی) ، ج ۱۲ ، مادۀ آذربایجان ، ص۹۱ ، استانبول ۱۹۵۰ .

آنسیکلوپدی ترك (اینونو آنسیکلوپدیسی) ، ج ٤ ، مادۀ آذربایجان، ص ٤١٠ ، آنکارا ۱۹۵۰ .

و. بارتولد : تذکرۀ جغرافیای تاریخی ایران (ترجمۀ حمزه سردادور) ، ص۲٦۷، تهران ۱۳۰۸ .

شمس الدین سامی: قاموس الاعلام، ج ۱ ، مادۀ آذربایجان ، ص٦۷، استانبول ۱۳۰٦

لسترنج : بلدان الخلافة الشرقیه (ترجمۀ بشیر فرنسیس ، کورکیس عواد) ، ص ۱۹۳ ، بغداد ۱۹۵٤ .

۲ـ در ترجمۀ عربی (۳۰×۲۰) میل مربع . ۳ـ رك به: دهخدا، لغت نامه ، حرف ا ، مادۀ ارمیه، دریاچۀ ارمیه، ص۱۹۰۹؛ لسترنج: بلدان الخلافة الشرقیه(ترجمۀ بشیر فرنسیس، کورکیس عواد) ، ص ۱۹٤ . ٤ـ Aci - Çây ، رك : فرهنگ جغرافیائی ستاد آرتش ، ج ٤ ، ص ۱۲۵ ؛ دهخدا : لغت نامه ، حرف ا ، ص ۱۹۱۱ . ۵ـ درمتن فرانسه وترجمۀ عربی باشتباه « حد جنوبی »آمده است . ٦ـ درشمال محلۀ حکم آباد .

ارتفاع اطراف مختلف تبریزرا طبق نقشهٔ جغرافیائی روسی میتوان بین ۱۳۵۰تا۱۵۰۰ متردانست[۱] ودرناحیهٔ شمال‌شرقی‌شهر، کوه عینلی- زینلی (زیارتگاه عون‌بن علی و زیدبن علی) بچشم میخورد که ارتفاعش ۱۸۰۰ متر[۲] وبمثابهٔ رشته‌ایست که سلسله جبال قراجه‌داغ را که در شمال وشمال شرقی واقع شده بدامنه‌های کوه سهند که مرتفعترین قللش درحدود۳۵۴۷ متر[۳] میباشد ، متصل‌میکند (این کوه تقریباًدرپنجاه کیلومتری[٤] جنوب‌شهر قراردارد .)

چون قراجه‌داغ منطقهٔ کوهستانی و کم حاصل و کم‌جمعیت است ، و کوه بزرگ سهند تمام فاصلهٔ بین تبریزومراغه را اشغال کرده ، لذا تبریز یگانه راه مناسب‌برای مواصلات بین‌شرق (امتداد :آستارا [واقع بر کرانهٔ بحرخزر] - اردبیل - تبریز وطهران- قزوین-میانه -تبریز)وغرب(امتداد: طرابوزان- ارضروم- خوی-تبریز) وشمال (امتداد : تفلیس-ایروان- جلفا مرند - تبریز) میباشد .

بالاخره‌چون‌دامنه‌های کوه سهندمعبر بسیارباریکی بر کرانهٔ شرقی دریاچهٔ ارمیه‌ایجاد کرده ، لذا راه مواصلات بین‌شمال (ماوراء قفقاز،قراجه داغ) وجنوب (مراغه ، کردستان) باید ازتبریز بگذرد .

تبریز بجهت موقع‌جغرافیائی‌ممتازش مرکزاستان حاصلخیزووسیع آذربایجان (واقع بین ترکیه‌وماوراء قفقاز روسیهٔ شوروی) ویکی‌ازشهرهای پرجمعیتی‌است که‌میان‌استانبول وهندواقع‌شده(وجز تفلیس‌وتهران‌واصفهان وبغداد [که ازهمین قبیل بشمارمیروند][٥] هیچ شهری بپای‌آن نمیرسد.)

۱- درترجمهٔعربی(۴۰۰۰ تا۵۰۰۰)پا. ۲- درترجمهٔ عربی(۶۰۰۰)پا . ۳- در ترجمهٔعربی (۱۱۵۰۰) پا . ٤- درترجمهٔ عربی (سی میلی) . ٥- مفهوم عبارت بین دو کروشه درترجمهٔ عربی‌افتاده است .

شمارهٔ ساکنین تبریز درحدود ۲۰۰۰۰۰ نفر است.[1]

هوای تبریز درزمستان سخت است ودرآن برف فراوان میبارد ودر تابستان بعلت نزدیکی کوهسهند ووفور باغهای اطراف ، هوا معتدل وملایم میگردد .

هوای شهر بطورکلی سالم است ؛ و شیوع بیماریهای وبا و حصبه[2] مربوط بمراعات نشدن بهداشت عمومی میباشد[3] .

کثرت وقوع زمین لرزه یکی از خصوصیات تبریز بشمار میرود ؛ شگفت‌آورترین زمین لرزه ها در سال ٢٤٤ ه (٨٥٨ م) ودرسال ٤٣٤ ه (١٠٤٢ م) اتفاق‌افتاده ؛ زمین لرزهٔ اخیررا ناصرخسرودر کتاب(سفرنامهٔ) خود ذکر کرده است[4] و ابوطاهرمنجم‌شیرازی‌وقوع آنرا قبلا خبرداده‌بود.[5]
همچنین زمین‌لرزه‌های سال ١٦٤١ م (Arakel de Tabriz : p . 496)
وسال ١٧٢٧م،و١٧٨٠م (Ouseley : III, 436 ; Ritter : IX ,854)
و دوزمین‌لرزهٔ ۲۲-۲۳ سپتامبر ١٨٥٤ م ۳۰ اکتبر١٨٥٦ م که خانیکوف خود دیده و شرح داده است (Bull . Hist . Phil . de l'Acad. de St . Pétersbourg , 1855 , p . 251 ; 1858 , p. 337 52.)
جنبش و حرکت خفیف زمین تقریباً هرروز در تبریز حادث میشود وآنرا

١- جمعیت شهرتبریزطبق آمارآخرین سرشماری که درآبانماه ١٣٣٥ بعمل‌آمده (٢٨٩،٩٩٦) نفر وجمعیت‌تبریز وحومهٔ‌آن رویهم (٥٧٧٫٧٧٩) نفرمیباشد .
٢- Choléra et Typhus ٣- درچندسال‌اخیربیهداشت‌عمومی‌بالنسبه‌توجه میشود ، بیماری وبا ریشه‌کن ، وحصبه بسیارضعیف شده‌است . ٤- رك : ناصرخسرو ، سفرنامه، ص ٦، طبع١٣١٢ ه . ق . دربارهٔ وقوع این زلزله قطران شاعربزرگ‌آذربایجان نیز قصیدهٔ بلندی سروده که مطلع‌آن عبارت است از :

بود محال ترا داشتن امید محال　　　بعالمی که نباشد همیشه بریك‌حال

برای مزید اطلاع رجوع‌شود به دیوان قطران ، تصحیح‌آقای‌حاج‌محمدنخجوانی، ص ٢١١-٢٠٨،تبریز١٣٣٣ش. ٥- حمدالله‌مستوفی،نزهت‌القلوب،ص٧٥ ، لیدن١٩١٣م.

بفعالیت آتش‌فشانی کوه سهند نسبت میدهند، اما خانیکوف اکثر این جنبشها را از اختلاف تغییر محل خود بخود طبقات زمین[۱] میداند.

درعهد ناصرالدین‌شاه باروهای شهر بکلی از بین رفت (مرآت‌البلدان ، ج ۱ ، ص ۳۴۳) بدینجهت قسمتی ازشهر که موسوم بقلعه (شامل محلات: چارمنار، سرخاب ، دوه‌چی ، ویجویه [عامیانه:ورجی] ، مهاد مهین [عامیانه: میارمیار] ، نوبر ، مقصودیه و غیره) بود اکنون از قسمت بیرون حصار (محلات : اهراب ، لیل‌آباد [عامیانه : لیلاوا] ، چرنداب ، خیابان ، باغمیشه ... الخ) جدا نیست وهمچنین قصبات حومهٔ قدیم واقع در سمت مغرب شهر (امیرخیز، چوست‌دوزان ، حکم‌آباد [عامیانه : هکماوار] ، قراملك ، قراآغاج، آخونی ، کوچه‌باغ ، خطیب ، ومارالان (واقع‌درسمت جنوب شرقی) بشهر ملحق شده است وشهر ازسمت غرب وجنوب غربی توسعه پیدا میکند .

تبریزمرکزاداری واقتصادی استان‌وسیع آذربایجان است‌وتقسیمات کنونی آذربایجان عبارتست از : اردبیل(باآستارا ، مغان) ، قره‌جه داغ (مرکزش اهر) ، مرند (با جلفا و گرگر) ، خوی ، ماکو ، سلماس[۲]، ارمیه[۳](با اشنو) ، ولایت مکری (مرکزش ساوجبلاغ[۴]) ، سائین قلعه[۵] ، مراغه ، هشترود، گرمرود (مرکزش میانه) ؛ سراب وبالاخره شهرستان مرکزی تبریز .[۶]

۱ـ « Deplacement mécanique des couches de la terre..» عقیدهٔ آقای دکتر ودیعی استادجغرافی‌دانشکدهٔ‌ادبیات‌تبریز اینست که‌باتوجه‌باین‌نکته که‌تبریزروی خط زلزلهٔ شمال ایران واقع‌شده میتوان میان نظرخانیکوف و نظرنویسندهٔ رسالهٔ تبریز تلفیق داد .

۲ـ شاهپور . ۳ـ رضائیه . ٤ـ مهاباد . ٥ـ شاهین دژ. ٦ـ طبق تقسیمات جدید کشور ازسال ۱۳۳۷ ه . ش آذربایجان بدو استان شرقی وغربی تقسیم وتبریزمرکز آذربایجان شرقی معین شده‌است .

حمدالله[1] درقرن چهاردهم (ن ك : اولیاء[2] ، ج ۲ ، ۲۵۷) بخش های تومان[3] اخیر راچنین یاد کرده است : مهرانرود درمشرق شهر ؛ سردرود ، در جنوب غربی‌شهر؛ باویل‌رود(؟)[4] درجنوب آن(بادههای:خسروشاه ،اسکویه،[5] میلان) ؛ ارونق درشمال‌شرقی دریاچهٔ‌ارمیه (بادهای : شبستر، صوفیان و... الخ)[6]؛رود قاب(؟)[7]،خانم آباد (؟)[8]، بدوستان (؟)[9] که هرسه درشمال‌شهرواقع شده‌اند ؛ حدود این تومان قدیمی مرکزی تا قرن بیستم تغییر نیافته‌است.

اسم آن :

نام این‌شهرهمچنانکه درمعجم یاقوت(ج ۱، ص ۸۲۲)[10] آمده تِبریز Tebriz تلفظ میشده است . و یاقوت در این تسمیه با بی‌زکریای‌تبریزی (شاگرد ابی‌العلاء معری ۳۶۳ ـ ٤٤۹ هـ .) که بیك لهجهٔ محلی ایرانی صحبت میکرد استناد میکند (ن ك : السمعانی ، کتاب‌الانساب ، مجموعهٔ گیب ، مادهٔ التنوخی ؛ و سید احمد کسروی‌تبریزی ،آذری یازبان‌باستان

۱ـ حمدالله مستوفی قزوینی صاحب نزهت‌القلوب .

۲ـ اولیاچلبی‌مشهورترین‌سیاح‌ترك‌دراواسط قرن‌یازده هجری‌است که‌ازطرف‌سلاطین عثمانی مأموریتهائی در کشورهای ایران ، عراق ، شام ، مصر و اروپا یافته و مشاهدات خودرا بصورت سفرنامهٔ جالبی درآورده است . ۳ ـ تومان یا تومن قصبه‌ای‌را گویند که صدپاره ده تابع آن باشد (مستفاد از : برهان قاطع ؛ فرهنگ نفیسی) . ٤ـ باویل رود اکنون بنام بخش اسکو معروف است و فقط قریه‌ای‌در سه کیلومتری شمال‌باختری اسکو وجود دارد که بنام باویل خوانده میشود . ۵ ـ اسکویه اکنون بصورت قصبهٔ آبادی درآمده که مرکز بخش و بنام اسکو معروف و دارای قریب ۷۷۰۰ تن جمعیت شیعی مذهب ترکی زبان میباشد . ٦ـ اکنون شبستر قصبه‌ای‌آباد و مرکز بخش ارونق و دارای ۷٦۰۰ تن جمعیت شیعی مذهب ترکی زبان است . ۷ـ رود قات درست ، و نام یکی از دهستانهای چهارگانهٔ بخش مرکزی شهرستان مرند ، ومرکزآن امند است . ۸ ـ ظاهراً خانم رود درست است که یکی از دهستانهای دوگانهٔ بخش هریس شهرستان اهر، و مرکز آن قریهٔ هریس میباشد . ۹ـ بدوستان یکی دیگر از دهستانهای بخش هریس اهر، و مرکزآن قریهٔ سرای است ، (مطالب شماره‌های ٤ تا ۹ ازفرهنگ جغرافیائی‌ایران، ج ٤ ، تهران۱۳۳۰ش‌استفاده شده‌است.) ۱۰ـ چاپ لیدن .

آذربایگان، طهران، ۱۳۰٤ ه. ش، ص ۱۱). تلفظ تبریز بکسر تاء یکی ازخصائص لهجهٔ منسوب به‌خزرها **Caspiens** است. امایگانه تلفظ کنونی تبریز بفتح تاء میباشد، ودرخود تبریز بروفق لهجهٔ ترکی آذری بطورمقلوب یعنی تربیز **Tarbiz** تلفظ میشود. منابع ارمنی‌این تلفظ را بفتح‌اول تأیید میکند. فاوست بیزانسی **Faust de Byzance** (در قرن چهارم) آن را تورژ **Thavrež** و تورش **Thavresh** نوشته وآسولیاك **Asolik** (در قرن یازدهم میلادی) تورژ **Thavrež**؛ و واردان **Vardan** (در قرن چهاردهم) تورژ **Thavrež** و دورژ **Davrež** ذکر کرده است وگویاتسمیهٔ اخیر ازلهجهٔعامیانهٔارمنی‌مشتق‌شده‌واصل‌کلمه « د - ای - ورژ **Da-i-vrež** » میباشد که معنی «این‌برای انتقام‌است» دارد؛ (نك : **Camčean, Hist. d'Arménie, Venise 1784, I, 365; Hübschmann, Armen. gramm., I. 42; Hübschmann, Pers stud, p. 179.**) پس هم منابع ارمنی تأیید میکند که نام شهر درقرن پنجم (بلکه چهارم) میلادی تورژ **Thavrež** بود و هم بپارسی تورز **Tavrez** تلفظ کرده‌اند(**Hübschmann**) وآن‌درزبان‌فارسی‌متداول بمعنی«تبریز» و « تب پنهان کن » و بقول اولیاچلبی « ستمه دو کوجو[1] » است و احتمال میرود این تسمیه یعنی «پنهان کنندهٔ تف و گرما» با جنبشهای آتشفشانی کوه سهند مربوط باشد. [و همچنین به تپریز **Tapariz** که نام معبری است بین بایزید و وان رجوع شود]. وخط ارمنی خصوصیات لهجهٔ پهلوی شمالی‌را نشان‌میدهد(**taw<tap** وبخصوص« رژ- **rež** » بدل‌از«رچ- **reč**».) وبنظرمیرسد که بایستی این تسمیه بسیار قدیمی یعنی قبل از دورهٔ ساسانی وشاید قبل ازاشکانی باشد (درمادهٔ «تات» بتغییرات لغوی که درنتیجهٔ تسلط

۱- سیتمه،صیتمه **Sitma** بترکی‌تب ، و دو کوجو **Döküčü** ریزنده‌را گویند.

ترکان بر آذربایجان حادث شده نگاه کنید .)

تاریخ آن :

این مسئله که آیا تبریز عیناً نام یکی ازشهرهای قدیم ماد بود یا نه ، مشاجرهٔ زیادی برپا کرده است (نگاه کنید بخلاصهٔ آن مشاجره در Ritter , IX , 770 - 9 .) .

ازتجزیه وتحلیل صیغهٔ ارمنی که قبلا اشاره شد کمتر محتمل است که تبریز همان کلمهٔ یونانی Γaβpis (ماخوذ از Taβpιɛ)[۱] باشد که بطلمیوس آنرا در فصل دوم ازجزء ششم آورده است .

و راولینسن Rawlinson درضمن مقالهٔ : (*Memoir on the site of the Atropatenian Ecbatana*,)مندرج در(*J.R.G.S.*, 1840 , X , p.107 - 11) یادآورشده که نباید بین کلمهٔ تبریزوجنزه (گنزه) Ganza[۲] که همان شهر شیز Al-shiz است ، اشتباه کرد . (و فاوست بیزانسی Faust de Byzance در لغت ارمنی گندزك شهستان Gandzak shahastan را متمایزازتورژ Thavrež دانسته). و واردان Vardan مورخ ارمنی که درقرن چهاردهم میلادی میزیسته ، نوشته : بانی تبریزخسرو ارشاکی(اشکانی۲۳۳ـ۲۱۷) حکمران ارمنی است وآنرا برای گرفتن انتقام از اردشیر(۲۴۱ـ۲۲٤)نخستین پادشاه ساسانی ، قاتل اردوان (ارتبانوس)آخرین شاه پارتی ، بنا کرده است (ن ك : St . Martin , *Mémoires sur l'Arménie*, I, 423.) . این داستان در هیچ مأخذ باستانی دیده نشده است ، وشاید علت پیدایش آن اشتقاق عامیانه‌ای باشد که قبلا ذکر گردید . ودر کتاب فاوست بیزانسی (ترجمهٔ Lauer, IV,

۱ـ رك : ص۱۲۰ همین کتاب . ۲ـ شهری بود درکنار دریاچهٔ ارمیه وگفته‌اند که زرتشت درآنجا متولد شده‌است (دهخدا : لغت‌نامه ، ذیل مادهٔ ارمیه ، ص ۱۹۰۹) .

فصل ۲۵ ،۳۹ و V، فصل ۲ ،) فقط این آمده که هنگام فرمانروائی ارشك دوم حکمران ارمنستان(۳۶۷ـ۳۵۱) ، واساك Wasak سردارارمنی، بشاپور دوم ساسانی (۳۷۹ـ۳۰۹) که درتورژ Thavrež اردو زده بود ، حمله کرد و بویکان Boyekan سردارایرانی را بکشت وقصرشاهی راآتش زد وتیری بسوی مجسمهٔ شاه که درآنجاوجودداشت ، انداخت.وسپس موشق Mushegh پسر واساك سپاه ایران را در تبریز شکست داد . باید توجه داشت که اسم تبرمئیس Thebarmaïs نیز با اسم تورژ Thavrež مشتبه نشود ، چه تبرمئیس شهری بود درمشرق گنزکا (جنزکه) ، وهراکلیوس امپراطور روم در۶۲۳ میلادی پس ازویران ساختن گنزکا ، شهر تبرمئیس وآتشکدهٔ آنرا طعمهٔ حریق ساخت(Théophane ، p . 474) . نویسندگان دیگر آنرا بیترمئیس Bitharmaïs ، برتمئیس Berthemaïs ، برمئیس Bermaïs نامیده‌اند (ن ك : Théophane ,Boor , 1, 307,II , 190 , 619).

حکومت عرب :

اهتمام عرب هنگام فتح آذربایجان بسال ۲۲ هـ (۶٤۲ م) متوجه سمت اردبیل بود ، ودربین شهرهائی که مرزبان ایران بگردآوری سپاه میپرداخت نامی ازتبریز برده نشده است (البلاذری : ص ۳۲۶) ولابد پس از ویرانیهائی که بنابنوشتهٔ فاوست Faust درآن رخ داده، درآن موقع قریه‌ای بیش نبوده است(ن ك : یاقوت) . امار روایت بعدی که در کتاب نزهت القلوب ۷۳۰ هـ (۱۳٤۰ م) آمده و بنای تبریز را بسال ۱۷۵ هـ (۷۹۱ م) بزبیده زن خلیفه هارون الرشید نسبت داده[۱] شاید از اینجا ناشی شده است که پس ازمصادرهٔ املاك امویان ورثان ازاعمال آذربایجان در کنارارس، بزبیده رسید .

۱ــ ص ۷۵ .

در کتاب بلاذری (ص۳۳۱) و ابن‌الفقیه (ص۲۵۸) ویاقوت (ج ۱، ص ۸۲۲)آمده که تجدید بنای تبریز وآباد ساختن‌آن ازکارهای خانوادهٔ رواد ازدی مخصوصاً پسران او الوجنا و دیگران بود که با روئی‌بدورشهر کشیدند[۱]. طبری در (ج ۳ ، ص ۱۱۷۱) ، ابن‌الاثیر در (ج ۶ ، ص ۳۱۵) هنگام بحث از شورش بابك (۲۲۰-۲۰۱ ه) یادآورمیشوند دربین غالبین شخصی بود بنام محمدبن‌بعیث که دوقلعه درتصرف داشت یکی شاهی که‌از الوجنا گرفته بود ودیگری تبریز(بدون شرح) ، قلعهٔ شاهی عرضش دو فرسخ وازقلعهٔ تبریزمحکمترونیرومندتر بود [ن ك : باسم‌شبه جزیرهٔ شاهی یا شاهو، درکنار دریاچهٔ ارمیه ، واقع درجنوب غربی تبریز. نا گفته نماند که بلاذری درص ۳۳۰ یادآورمیشود که اقطاع وتیول بعیث مرند بود] .

تبریز در ۲۳۲ ه (۸٤۰ م)یعنی سال تألیف کتاب ابن خردادبه ، تابع محمد بن‌الرواد بود(ابن خردادبه ، ص ۱۱۹) . در۲٤٤ ه این شهر بواسطهٔ زمین‌لرزه‌ویران شد ، اما درزمان‌حکومت متوکل (۲٤۷-۲۳۲ه) دوباره‌آباد گردید .

طبق نوشتهٔ اصطخری ، تبریز چند بار دست بدست شده (حوالی سال ۳٤۰ ه ، ص ۱۸۱ از کتابش) . تبریز و جبروان (دهخوارگان ؟) واشنوبنام سرزمین بنی رُدینی که درآنجاحکومت داشتند ، خوانده میشد؛ اما در روزگارابن‌حوقل (حوالی سال ۳٦۷ ه) نام ونشانی از بنی ردینی نبود ، (ن ك : کتاب ابن‌حوقل ، ص ۲۸۹) . وگویا امرای این ناحیه در ادارهٔ امور عملا استقلال داشتند ، چه در تاریخ بنی ساج که ازسال ۲۷٦ تا ۳۱۷ ه فرمانروای آذربایجان بودند هیچگونه اشارتی بدخالتشان در

۱- رك : استانلی لین پول **Stanley Lane pool** ، طبقات سلاطین‌اسلام، ترجمهٔ عباس اقبال ، ص ۱۱٤-۱۱۳ ، طهران ۱۳۱۲ ه . ش .



عمارت شهرداری تبریز که درهنگام شهرداری حاج ارفع‌الملک جلیلی بنا شده است .

امور تبریز نشده است(نك: Defrémery : Mem.sur la Famille des Sadjides , J . A . 1847 .) پایتخت این خانواده در اول کار مراغه بود ، سپس باردبیل انتقال یافت ، (ایضاً تیراژجداگانه ، ص ۲۵ ، ۴۱ ، ۴۷ ، ۵۷ ، ۷۷) .

پس ازانقراض بنی‌ساج ،آذربایجان میدان محاربات متعددی شد ، درحدود۳۲۶ھ . لشکری‌بن‌مردی[1] یکی‌ازحکام‌مرداویج‌زیاری برآذربایجان دست یافت ، اما دیسم[2] (Daïsam) کُرد ویرا ازآنجابیرون راند (ن ك : بمادهٔ کرد) ، ولی او نیز بزودی با دیلمیان مسافری (آل مسافر) درافتاد (نك: باین‌ماده). اهل‌تبریزدیسم رابشهرخوددعوت کردند،وی‌تازه‌این‌دعوت‌را پذیرفته بود که‌مرزبان‌مسافری‌آنجارامحاصره کرد و دیسم ناچارتبریزراترک گفت‌ودرحدود۳۳۰ھ مرزبان‌حکومت‌خودرادرسرتاسرآذربایجان‌اعلام کرد[3] .

پایان‌کارخانوادهٔ‌مسافری‌هنوزمعلوم‌نیست، وهوآر Huart در کتاب « مسافریان‌آذربایجان ‘Les Musafirides de l’Adharbaidjan› چاپ کمبریج ، ۱۹۲۲ م » که به ا. ج. براون E.G.Browne اهداء شده میگوید سال ۴۳۸ ھ آخرین تاریخی‌است که ازحکومت این‌خانواده در تارم یاد شده است . اما سر د. روس Sir D.Ross که در کتاب « Muhamm . Dynasties› Asia Major , 1925,II,p.212-5 » مسافریان را بخاندان روادی که تا سال ۴۴۶ در تبریزجانشین‌آنان بودند ، می‌پیوندد ؛ بنظرمیرسد که شاید این روادیان‌ازنسل رواد ازدی یعنی پدر کسی باشد که تبریزرا از نوآباد ساخت ، اماآنان بامسافریان دیلمی هیچ ندارند (جز اینکه ممکن است اتحادی موقتی‌بواسطه ازدو

۱،۲ـ رك:سیداحمدکسروی‌تبریزی ، شهریاران گمنام، بخش‌نخستین (جستانیان، کنکریان ، سالاریان) ، ص ۶۳-۵۷ . ۳ـ همین کتاب : ص ۷۰-۶۳ .

این دو خانواده صورت گرفته باشد .) اینك پاره‌ای از حوادث مربوط به خانوادهٔ روادی :

در ۴۲۰ ه[1] وهسودان بن مهلان (مملان ؟) عدهٔ زیادی ازرؤسای غز را در شهر تبریز بقتل رسانید (ابن‌الاثیر ، ج ۹ ، ص ۲۷۱) . درسال ۴۳۴ ه تبریز در نتیجهٔ زلزله ویران شد ، و حاکم آن که محتملا همان امیروهسودان بود از ترس غزهای سلجوقی که قصد او را داشتند بیکی از قلعه‌های محکم خود پناه برد (ایضاً ، ص ۳۵۱) . در۴۳۸ ه ناصرخسرو ، امیری را در تبریز نام میبرد که باسم سیف الدوله و شرف‌الملة ابومنصور وهسودان بن‌محمد(مملان ؟) مولی‌امیرالمؤمنین خوانده میشد ؛ در۴۴٦ ه امیرابومنصوروهسودان بن محمد روادی نسبت بطغرل اظهار اطاعت کرد[2] (ایضاً ، ج ۹ ، ۴۱۰) .

تبریز درنخستین قرنهای هجری :

درحالیکه ابن‌خردادبه (ص ۱۱۹) وبلاذری (ص ۳۳۱) وطبری (ج ۳ ، ص ۱۱۷) و ابن‌فقیه (ص ۲۸۵) واصطخری (ص ۱۸۱) تبریز را یکی از شهرهای کوچك آذربایجان یاد میکنند ، مقدسی زبان بمدح آن میگشاید ومعاصر وی ابن حوقل درحدود ۳۶۷ ه (۹۷۸ م) تبریز را ازلحاظ آبادی برتر ازاغلب‌شهرهای کوچك آذربایجان میشماردومینویسد: تجارت آن رواج دارد و نوعی پارچهٔ معروف به‌ارمنی درآنجا بافته میشود. ابن مسکویه (متوفی در۴۲۱ ه برابر۱۰۳۰ م) میگوید : تبریزشهرمهمی است ، باروی محکمی دارد ، باغهای پردرخت آنرا احاطه کرده است،مردم

۱ــ این حادثه درتاریخ‌کامل ابن اثیر (ج ۹ ، ص ۱۴۴ـ۱۴۳ چاپ مصر ۱۳۰۹ ه . ق) بمناسبتی‌ضمن‌وقایع سال (۴۲۰)آمده ولی‌تصریح‌شده که وقوع‌آن درسال (۴۳۲) بوده است . ۲ــ رك : سید احمد کسروی ، شهریاران گمنام ؛ بخش دومین ، روادیان ص ۶۱ ، ۶۲ .

آن شجاع ، پرخاشجوی و توانگرند . و ناصرخسرو در ۴۳۸ ه مساحت تبریزرا(۱۴۰۰×۱۴۰۰) گام نوشته که بنظر نمیرسد متجاوز ازیك کیلومتر مربع باشد.[۱]

عصرسلجوقی :

درزمان سلاجقهٔ بزرگ ازتبریز کم یادشده است ، طغرل جشن ازدواج خود را با دختر خلیفه در نزدیکی این شهر برپا ساخت (راحة الصدور ، ص ۱۱۱) . در ۴۹۴ سلطان برکیارق[۲] درجنگ با برادرش محمد بقسمت کوهستانی جنوب تبریز عقب‌نشینی کرد ، اما موقعیکه دوبرادر باهم آشتی کردند تبریز نصیب محمد شد ، ودر۴۹۸ه سعدالملك را بوزارت بر گزید. در ۵۰۵ هجری نام امیر سوقمان القطبی حاکم تبریز برده شده ، او مؤسس سلسلهٔ شاه أرمن است که ازسال ۴۹۳ تا ۶۰۴ ه در اخلاط فرمان رانده‌اند.

آذربایجان درزمان سلاجقهٔ عراق که همدان را پایتخت قرارداده بودند ، اهمیت شایانی داشت . در۵۱۴ ه سلطان محمود برای رفع وحشتی که از تاخت وتاز گرجیها دردل مردم تبریزافتاده بود ، مدتی درآن شهر توقف کرد و در این هنگام اتابکی آذربایجان با شخصی بنام کون طوغدی بود ، پس از درگذشت وی (۵۱۵ ه) آق‌سنقراحمدیلی[۳] امیرمراغه برای گرفتن تبریزازدست طغرل (برادرسلطان) کوشش بسیارنمود ، ولی دراین کارتوفیق نیافت وفرمانده سپاه موصل بامرسلطان محمودبولایت آذربایجان منصوب گردید ، اما وی نیز بسال (۵۱۶ ه) بدروازهٔ تبریز کشته شد .

بعد از وفات محمود (۵۲۵ ه) مسعود برادر وی به تبریزآمد .

۱ــ در ترجمهٔ عربی نوشته : درحدود سه میل مربع . ۲ــ رك: روضة الصفا ، ج ۴ ، ص۹۷ــ۹۶؛ درهمین کتاب احوال سلاجقه ازص۷۶تا۱۰۷ بتفصیل آمده . ۳ــ احوال احمدیلیان دربخش دومین، گفتارسومین، شهریاران گمنام ازص۲۲۸تا۲۵۰ مفصلا ذکرشده است.

داود پسر سلطان محمود او را محاصره کرد، وی ناچار شهر را ترك گفت و بالاخره داود تبریز را مقر حکومت خود ساخت و از این شهر بر اقطاع وتیول بزرگی که آذربایجان و اران وارمنستان را تشکیل میداد حکومت راند (٥٢٦ تا ٥٣٣ ه).

سپس کار آذربایجان و اران باتابك قره‌سنقر غلام طغرل اول واگذار شد. وی ظاهراً اردبیل را مرکز [حکومت] خود قرار داد (ابن الاثیر، ج ۱۱، ص ٥٢)، پس از درگذشت او بسال ٥٣٥ ه، امیر جائولی (چولی) الطغرلی برجای وی نشست، اما دیری نکشید که ایلدگز مؤسس سلسلهٔ اتابکان[1] (که تا سال ٦٢٢ ه در این سرزمین فرمانروائی داشتند) بر آذربایجان دست یافت. مرکز نفوذ خانوادهٔ ایلدگز در آغاز کار شمال غربی آذربایجان بود و شهر تبریز جزو متصرفات احمدیلیها یعنی امراء مراغه بشمار میرفت.

در ٥٧٨ ه اتابك پهلوان پسر ایلدگز تبریز را از چنگ فلك الدین نوهٔ آق سنقر پسر احمدیل بدرآورد وحکومت آنجارا ببرادرخود قزل ارسلان تفویض کرد. از زمان اتابکی قزل ارسلان (٥٨٧-٥٨٢ ه) تبریز برای همیشه پایتخت آذربایجان گردید.

در ٦٠٢ ه امیر قره سنقر علاءالدین احمدیلی برای استرداد تبریز از ابوبکر[2] جانشین قزل ارسلان، با اتابك اربیل[3] همدست شد ولی بعلت سستی کاری از پیش نبرده، مراغه را نیز از دست داد[4].

١ـ رك: روضة‌الصفا، ج ٤، ص ١٧٣-١٧١. ٢ـ در ترجمهٔ عربی « ابی بکر الطروب » یعنی « ابوبکر عیاش وخوشگذران » نوشته شده.

٣ـ در ترجمهٔ عربی اشتباهاً اردبیل چاپ شده است. ٤ـ این جنگ در شهریاران گمنام، تألیف سید احمد کسروی تبریزی، (دومین بخش، گفتارسومین، احمدیلیان) ☆



ساعت شهرداری تبریز

ایلدگزیها دررفاه وآسایش بسر بردند و دلیل ما قصائدی است که شعرائی مانند نظامی و خاقانیدر مدح آنان سروده‌اند ، از بناهای آنان جز نخجوان جائی را نمیشناسیم (ن ك : باین ماده) . اخبار وقایع سالهای بین ۱۲۰۸و۱۲۱۰ م (۶۰۷-۶۰۵ هـ . ق) که در تواریخ گرجی آمده ، ضعف حکومت آنانرا میرساند ، چنانکه نوشته‌انـد ایوان **Iwane** و زخاره **Zakharé** دوسردارملکه تامار **Thamar** با عساکر گرجی بقصد تاراج آذربایجان[1] بحملهٔ بزرگیدست زدند وازتمامشمال ایران تاجرجان گذشتند وسپاهیان گرجی ، در حالیکه ازمرند میآمدند[2] ازمردم تبریز **Thavrež**

☆ ص ۲۴۲ ،) چنین آمده: « در سال ۶۰۲ ابن‌اثیرجنگ اورا (علاءالدین را) با ایتغمش پیشکار اتابك ابوبکر که فرمانروای عراق و آذربایگان نیز بود بدین شرح مینگارد که چون اتابك ابوبکرشبان و روزان جز باده خواریکاری نداشت‌وبکارهای‌پادشاهی‌نمیپرداخت، علاءالدین با مظفرالدین کوکبری خداوند اربل دست بهم دادند که‌آذربایگان را از دست او بگیرند و مظفرالدین با سپاه خود بمراغه پیش علاءالدین شتافته‌آهنگ تبریز کردند . ابوبکر این خبر شنیده کس پیش ایتغمش فرستاد و یاری خواست .

ایتغمش بـا اسماعیلیان الموت در جنگ بود بـه پیغام ابـوبکر دست از آن جنگ برداشته با سپاه انبوه روانهٔ آذربایگان شد و چون پیش ابوبکر رسید نخست کسی نزد مظفرالدین فرستاده پیغام داد : « ما تو را مرد هنردوست ونیکوکاری شناخته بودیم با اینحال چگونه برخاك مسلمانان تاخته‌ای ؟ وآنگاه تو خداوند دیهی بیشتر نیستی و ما را از خراسان تا اربل است که اگر ازهرشهری ده مرد بیرون آوریم چندین برابر سپاه تو سپاه خواهیم داشت ، پس برای تو هیچ بهتر ازآن‌نیست که از راهی که‌آمده‌ای برگردی.» مظفرالدین را از این پیغام دل ازجای دررفته بجای خود باز گشت وعلاءالدین هرچه خواست نگهداردش نتوانست . سپس ابوبکر و ایتغمش با سپاه خودآهنگ مراغه کرده گردآنجا فروگرفتند . علاءالدین تاب جنگ و برابری نداشت‌آشتی خواسته یکی از دزهای خود را بابوبکر داد . ابوبکر نیز دو شهر ارومی و اشنو را بدو واگذاشت و بدینسان جنگ و دشمنی بپایان رسید .

۱ ، ۲ـ عبارات « آذربایجان » و « درحالیکه ازمرند میآمدند » درترجمهٔ عربی افتاده است .

غرامت گرفتند، امادر آنجا اردوگاه نساختهفقط دستهٔ کوچکی ازنگهبانان خود را درشهر گذاشتند تا منتظر بازگشت آنان باشند. این اخباردرمنابع اسلامی نیامده ولی طرز وتفصیل داستان صحت آنرا بما میفهماند (ن ك : (B.Brosset , Hist . de la Géorgie , I , 470 .

مغول‌ها :

در زمستان ۶۱۷ ﻫ مغولها در پیش باروهای تبریز پیدا شدند ، اما اتابك عاجز و ضعیف ، ازبك پسرپهلوان ، با دادن غرامت زیادی آنانرا باز گردانید[۱]. سال بعد باز مغولها روی به تبریز آوردند ، اتابك به نخجوان گریخت ، اما شمس‌الدین‌طغرائی دلیرپایداری نمود ومغولها پس‌ازدریافت مبلغی دیگرآنجا را ترك گفتند و ازبك دوباره به تبریزآمد . در ۶۲۱ ﻫ

۱ ـ رك : حبیب السیر، ج ۳ ، ص ۳۳ . یاقوت حموی بازرگان ، سیاح و نویسندهٔ معروف (متوفی ۶۲۶ ﻫ) درکتاب معجم‌البلدان ضمن‌مادهٔ تبریزباین‌معنی‌اشارت میکند اینك‌برای مزید اطلاع‌خوانندهٔعزیزقسمتی‌ازترجمهٔ‌آن‌آورده میشود: « . . . تبریز اشهربلادآذربایجان و شهری‌آباد و زیباست ، باروهای محکمی دارد که با آجر وگچ بنا شده ، در وسط آن نهرهای متعدد جاریست ، باغها آنرا احاطه کرده ، میوه‌ها درآن فراوانست،هرگززردآلوئی پاکیزه‌تروبهترازززردآلوی موسوم بموصول‌آن ندیدم ، درسال ۶۱۰ ﻫ هرهشت من‌بغدادی‌آنرا به نصف حبهٔ طلا خریدم، عمارات‌آن باآجرسرخ منقوش و گچ ، بغایت استواری بنا شده ، طول آن هفتاد و سه درجه و یك ششم ، و عرض آن سی وهفت درجه ونیم‌است. تبریزقریه‌ای بود ، تا رواد ازدی درروزگارمتوکل‌برآذربایجان غلبه یافت و درآن فرودآمد ، سپس الوجناء پسر رواد و برادرانش درآن قصرهائی بنا کردند وبردورآن باروئی کشیدند؛ ومردمی‌باوی درآنجا منزل‌نمودند. در تبریزجامه‌های : عبائی، سقلاطون ، خطائی ، اطلس و کرباس تهیه وبسائر بلاد شرق وغرب حمل‌میشود . در۶۱۸ ﻫ قشون مغول بقصد ویران ساختن بدانشهر گذشتند ، اهل‌آن با بذل مال از در آشتی درآمدند و شهر ازچنگ‌آنان رها شد وخدا آنرا از شر ایشان نگاهداشت . . . » جزء ۵ ، ص ۱۳ ، بیروت ۱۹۵۶ م .

طایفهٔ دیگری از مغولها به تبریز آمدند و از ازبك خواستند که همهٔ خوارزمیانی را که در تبریز هستند بدانها تسلیم کند ، ازبك در بر آوردن خواست آنان تسریع کرد .

جلال الدین :

در ۲۷ رجب ۶۲۲ ﻫ که خوارزم شاه ازمراغه وارد تبریز شد ، ازبك بار دیگر فرار کرد ، و اهالی شهر چون جلال الدین را مرد دلیر و مدافعی یافتند ومخصوصاً هنگامیکه دیدند وی برای حمله بتفلیس بسرعت آماده گردید و راهزنان و ترکمانان قبیلهٔ ایوائی (الایوائیه Al aïwâ'ya) را از دم تیغ گذرانید ، بسیار شاد شدند . جلال الدین مدت شش سال در تبریز فرمان راند و با ملکه زن سابق ازبك ازدواج کرد[۱]. در آخر کار بجهت بدرفتاری و سوء سیاست ، مرکز حکومتش متزلزل شد (ابن الاثیر ، ج ۱۲ ، ص ۳۲۳) . و چون سال ۶۲۷ ﻫ فرا رسید رئیس ایل ترکمن گوشیالوا (Kush - yâlwâ) وحاکم رویین دز (نزدیك مراغه) ، بحوالی تبریز دست اندازی کردند . در ۶۲۸ ﻫ جلال الدین آذربایجان را ترك گفت ومغول بتمام آن استان ومرکزش شهر تبریز که مورد توجه همه بود[۲] استیلا یافت ، (ابن الاثیر ، ج ۱۲ ، ص ۳۲۸) و ملك مغول جورماغون نوین[۳] از بزرگان و اشراف شهر دعوتی کرد ، (جز شمس الدین الطغرائی همه این دعوت را پذیرفتند ،) جورماغون غرامت بزرگی گرفت و امر کرد شعر بافان شهر

۱ـ رك : روضة الصفا ج ٤ ، ص ۱۷۲ـ۱۷۰ .

۲ـ در ترجمهٔ عربی نوشته : « . . . تبریز که اصل بلاد آذربایجان ومرجع همه به آن و کسانی است که اندر آنند » .

۳ـ در ترجمهٔ عربی نوین یا نویین بغلط نومین چاپ شده ؛ نوین یا نویین بلغت اهالی خوارزم ، پادشاه زاده و فرمانده ده هزار نفررا گویند. (فرهنگ نفیسی)

برای اگتای‌قاآن (Ügedei) پادشاه بزرگ مغول لباس‌های‌خطائی[۱] تهیه کنند و همچنین مالیات سالانه‌ای برای‌آنان مقرر ساخت .

از زمان گیوك (Guyuk) حکومت اران و آذربایجان بملك صدرالدین که‌بامغولهاپیمان‌داشت ، رسید. (ن ك : جهانگشا ـ چاپ‌محمد قزوینی ـ مجموعهٔ گیب ، ج ۲ ، ص۲۵۵) .

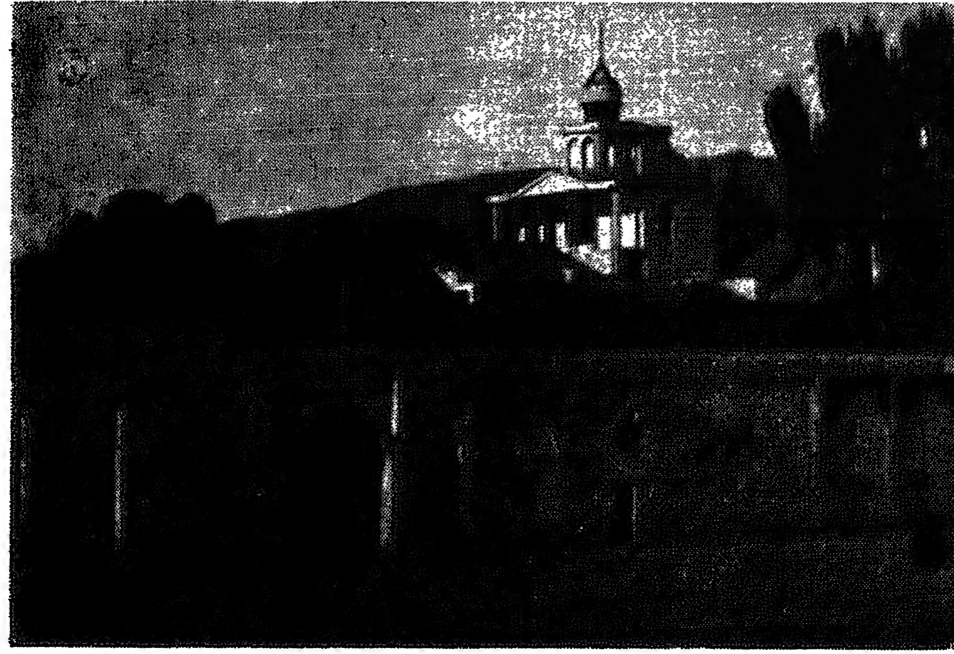
ایلخانان مغول :

هلاکو بعد ازتصرف بغداد در ٦٥٤ هـ (١٢٥٦ م) بآذربایجان‌رفت‌و درشهرمراغه مستقرشد (ن ك : باین ماده).

در ٦٦١ هـ (١٢٦٣ م) چون ازلشکربرگه (برگای BerKai)در قفقازشکست خورد به‌تبریز برگشت[۲]وجمعی‌ازبازرگانان قبچاق‌را درآنجا بقتل‌رسانید. در ٦٦٢ هـ (١٢٦٤ م) موقع توزیع اقطاعات ، حکومت ملك صدرالدین‌را نیزدرتبریزتأیید کرد.

هنگام فرمانروائی اباقا (٦٨٠ـ٦٦٣) تبریزپایتخت رسمی‌شد وتا زمان اولجایتو مرکزجانشینان وی‌بود. در٦٨٨ هـ (١٢٨٩ م) یعنی زمان فرمانروائی ارغون[۳]وزیریهودی وی سعدالدوله[٤]، پسرعم خود ابومنصور را بحکومت تبریز گماشت. درآمد تبریزدرعهد کیخاتو[٥]هشتاد تومان[٦]تخمین شده است .

۱ـ خطائی نوعی جامه و پارچهٔ حریر بود که در تبریز تهیه میشد ، یا قوت در معجم‌البلدان ضمن مادهٔ تبریز باین‌معنی اشارت کرده است . ۲ ـ حبیب‌السیر ، ج ۳ ، ص۱۰۳ـ۱۰۱. ۳ـراجع بسلطنت‌اباقا وارغون‌رك به:وصاف، ج ۱،ص ۱۰۵ـ۵۲؛۲۴۵ـ۲۳۰؛ روضة‌الصفا ، ج ٥ ، ص ۱۰۵ـ۸۹ ؛ ۱۱۷ـ۱۰۷ . ٤ـ در وصاف ،ج ۲، ص ۲٤۳-۲۳٥ احوال‌سعدالدوله‌آمده . ٥ـ ازفرمانروائی کیخاتو در وصاف ، ج ۳ ، ص۲۷۹ـ۲٥۸ ؛ روضة الصفا ، ج ٥ ، ۱۲۱ـ۱۱۸ بحث شده است . ٦ـ تومان : ده هزار، و درپول ده هزاردینار که عبارت از ده هزارمثقال زر مسکوك باشد ، (فرهنگ وصاف) .



عالی‌قاپو و شمس‌العماره (ص ۸۹

در ۶۹۳ هـ (۱۲۹٤ م) بعلت داخل شدن پول کاغذی (چاو)[1] درمعاملات، اغتشاشی برپا شد.

در زمان غازان‌خان[2] تبریز بحداعلای رونق وشکوه رسید، این پادشاه در ۶۹٤هـ (۱۲۹۵م) به‌تبریز واردشدودرقصری که‌ارغون‌درقریهٔ‌شام(واقع‌درمغرب شهروساحل‌چپ‌آجی‌چای) بنا کرده‌بود، اقامت گزید. (شام‌کلمهٔ‌فارسی‌است‌و معنی«گنبد»دارد وفورم قدیم‌این‌کلمه «شنب»است، [کاترمر Quatremère در ج ۱٤ ، ص۳۱ میگوید: آن بنائیست که گنبد بلندی‌داشته‌باشد ،] ولی این‌محل‌خود درقرن‌چهاردهم میلادی‌شام‌خوانده میشد، نك: نزهت‌القلوب). وسپس‌اوامرمؤکدی‌برای‌تخریب بتخانه‌ها وکلیساها ومعابد یهودوقربانگاه های مقدس صادر کرد ، اما درسال بعد مردم به هثوم Hethoum پادشاه ارمنستان ملتجی‌شدند وبخواهش وی‌این‌امرملغی‌شد . در۶۹۹ هـ (۱۲۹۹م) غازان‌خان پس‌ازباز گشت‌ازحملهٔ سوریه تصمیم گرفت که شام سابق‌الذکر را برای‌خودآرامگاه ابدی اختیار کند لذا عمارت محکمی‌بنیاد نهاد که‌از گنبد سلطان سنجرسلجوقی‌بمرو که‌درآن هنگام بلندترین‌عمارات‌اسلامی بشمارمیرفت[3] مرتفعتر بود. دراین بنای بزرگ علاوه بریك ضریح گنبددار،

۱ـ چاو،مأخوذ ازتاتاری ـ اسکناس‌وبلیط وقطعه‌کاغذ دولتی که کیخاتوخان مغول میخواست بعوض‌پول‌آنرا رایج کند ومردم‌آذربایجان و اهالی‌تبریز قبول‌نکردند وعزالدین مظفر بهمین جهت بقتل رسید (فرهنگ نفیسی) .

۲ـ شرح حال غازان خان درتاریخ مبارك غازانی ، تألیف رشیدالدین فضل‌الله، چاپ هرتفورد ۱۹٤۰ م ؛ تاریخ و صاف‌الحضرة ، ج ۳ ، ص ۳۶۲ ، تا ج ٤ ، ص ٤۵۹، چاپ بمبئی ۱۲۶۹ هـ . ق ؛ و لغت نامهٔ دهخدا ، حرف غ ، ص ۲۲ تا ۳۹ ؛ و نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز، سال دوم ، شمارهٔ ۲ و ۳ ، مقالهٔ « غازان » بقلم‌آقای حاج حسین نخجوانی ؛ بطور تفصیل‌آمده است .

۳ـ درمتن‌مقاله بجای «بلندترین‌عمارات اسلامی » عبارت « بلندتر از اکثر ابنیهٔ اسلامی » و درتاریخ مبارك غازانی « معظم‌ترین عمارات عالم » آمده است .

یك مسجد، دومدرسه (یکی برای شافعیه ویکی برای حنفیه) ، یك دارالسیاده (ضیافتخانهٔ سادات) ، یك بیمارستان ، یك رصد خانه (مثل رصد خانهٔ مراغه) ، یك کتابخانه ، یك دیوانخانه ، یك ساختمان برای اعضاء اداری این دستگاه ، یك آب انبار و چند گرمابه وجود داشت[1] و موقوفاتی بود که درآمدآنها بریکصد تومان طلا بالغ میشد (ن ك : وصاف)

۱ - در تاریخ وصاف ، ج ۳ ، ص ۳۸۳-۳۸۲ ؛ تاریخ مبارك غازانی ، ۱۱۷ و ۲۱٤ - ۲۰۷ از شام غازان بحث شده است . ابن بطوطه (۷۸۰-۷۰۲) صاحب رحله نیز که در زمان ابوسعید از تبریز دیدن کرده اشارتی بشام غازان ومسجد جامع و بازارهای تبریز نموده که اینك برای مزید اطلاع خوانندهٔ عزیز ترجمهٔ آن آورده میشود : « تبریز و بازارآن ـ علاءالدین محمد ازامرای بزرگ وشریف بود . پس از ده روز راه پیمائی بشهر تبریز رسیدیم و درخارج شهر درمحلی موسوم به (شام) منزل کردیم . قبرقازان پادشاه عراق در این محل است ، برسر قبر او مدرسهٔ زیبائی با زاویه‌ای بنا کرده‌اند و در این زاویه برای صادر و وارد طعام داده میشود . غذای آنان عبارتست از نان و گوشت وحلوا و برنجی که با روغن پخته میشود .

امیر مرا درهمین زاویه که درمیان آبهای روان ودرختان سرسبز قرار گرفته منزل داد. فردای آنروز ازدروازهٔ بغداد بشهر تبریز وارد شدیم و ببازار بزرگیکه بازارقازان نامیده میشد رسیدیم و آن از بهترین بازارهائی بود که من در همهٔ شهرهای دنیا دیده‌ام . هریك از اصناف پیشه وران در این بازار محل مخصوصی دارند و من به بازار جوهریان که رفتم ، بسکه از انواع جواهرات دیدم چشمم خیره گشت .

غلامان خوشگل باجامه‌های فاخر، دستمالهای ابریشمین بر کمر بسته پیش خواجگان ایستاده بودند وجواهرات را بزنان ترك نشان میدادند. این زنان درخرید جواهر برهم سبقت میجستند و زیاد میخریدند ومن دراین میان فتنه‌هائی ازجمال وزیبائی دیدم که بخدا باید پناه برد .

پس ببازار عنبرفروشان رفتیم وهمان اوضاع بلکه بیشتر از آن را هم دراین بازار دیدیم. بعد رسیدیم بمسجد جامعی که وزیر علیشاه معروف بگیلان آنرا ساخته است. ودر بیرون آن ازدست راست مدرسه وازدست چپ زاویه‌ای وجود دارد وصحن آن باسنگهای مرمرفرش گردیده ☆

و بمصرف هزینهٔ این منشآت وابنیه‌میرسید ودرهریك ازدروازه‌های‌جدید شهرکاروانسرا وبازاروگرمابه‌ای برای‌مسافرین بنا کرد وازاقصی‌نقاط کشور درختان‌میوه به‌تبریز آورد[۱] وبآبادی وزیبائی‌شهرافزود. درآنهنگام‌طول‌باروی تبریز بالغ برششهزار گام (قدم) بود (درتاریخ جهانتمای‌کاتب چلبی بجای گام‌کلمهٔ قولاج[۲] بکاررفته است) . غازان باروی جدیدی بدور شهر کشید که طولش‌درحدود ۲۵۰۰۰ گام(چهارفرسخ ونیم) بود وتمام‌باغهاومحله‌های کوه ولیان[۳] وسنجران جزوشهر بحساب میآمد ودرنزدباروی مزبور بردامنهٔ‌تپه‌های کوه ولیان (که‌اکنون کوه سرخاب یا عینلی‌زینلی‌خوانده میشود) ، یك سلسله عمارات‌زیبا بوسیلهٔ وزیرشهیر رشیدالدین برپا شد که بعدها بربع رشیدی معروف گردید[٤] (نزهت‌القلوب ، ص۷٦) . نامه‌ای دردست است که رشیدالدین ضمن‌آن ازپسرش‌خواسته که چهل‌تن پسروچهل‌تن دختررومی

✿ ودیوارها بوسیلهٔ‌کاشی که چیزی مانند زلیج است پوشانده شده و جوی‌آبی‌از وسط‌آن میگذرد و انواع درختان وموها و یاسمین درآن بعمل آورده‌اند .

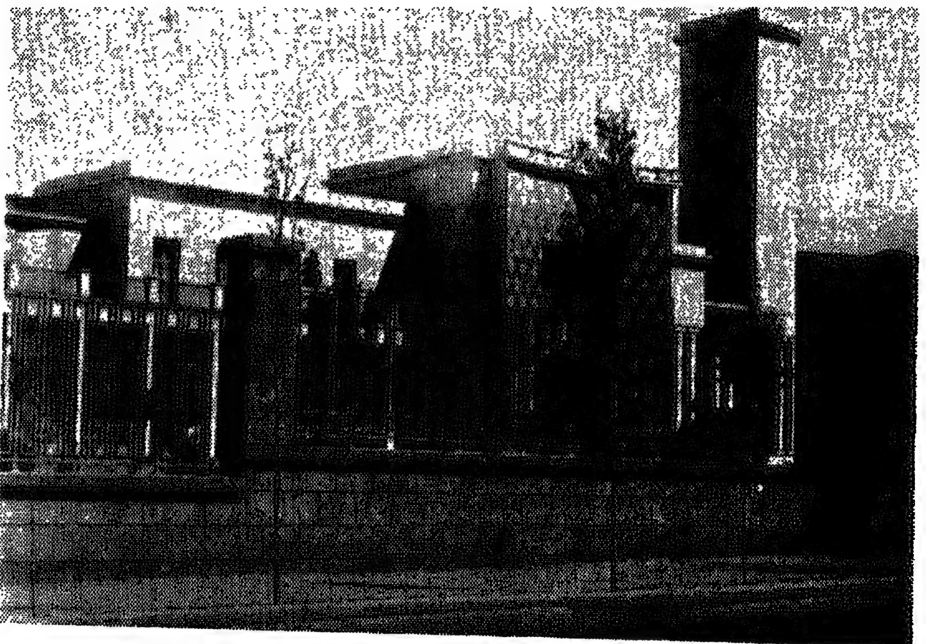
هرروز بعداز نماز عصر درصحن این مسجد سوره‌های یس و فتح و عم را قراءت میکنند ومردم شهربرای شرکت‌دراین قراءت درآنجا گردمیآیند . . . ؛ نقل ازسفرنامهٔ ابن‌بطوطه ، ترجمهٔ محمدعلی‌موحد ، ص ۲۲٦ـ۲۲۵، چاپ تهران ۱۳۳۷ ش . » ناگفته نماند که‌نادرمیرزا مؤلف تاریخ‌وجغرافی‌دارالسلطنهٔ‌تبریزفصل‌مشبعی در « صفت شنب‌غازان » آورده که‌حاوی مطالب‌جالب ومفیدی است ، رك : ص ۹۱ـ۹۰،۱۰۳ـ۱۰۱ .

۱ـ رك به : تاریخ مبارك غازانی ، تألیف رشیدالدین فضل‌الله ، حکایت دوازدهم درعمارت دوستی پادشاه‌اسلام خلد ملکه وتحریض فرمودن‌مردم‌را برآن‌کار، ص۲۰۷ـ۲۰۱.

۲ـ قولاج بمعنی ارش است . ۳ـ اکنون بیلانکو گویند ؛ ولیانکوه در امتداد جنوب غربی کوه عینلی یا کوه سرخاب قرار گرفته و میان تپه های کوچك ولیانکوه و عینلی چند درهٔ کوچك وجود دارد . ٤ ـ صفت ربع رشیدی در کتاب تاریخ و جغرافی دارالسلطنهٔ تبریز آمده (ص ۱٤۲) ؛ و خواجه رشید الدین فضل الله ضمن نامه‌ایکه بفرزند خود خواجه سعد الدین حاکم عواجیم نوشته ، شمه‌ای از صفت ربع نامبرده ✿

برای تکثیر جمعیت و اسکان دریکی ازقراء کوی جدید بفرستد (ن ك: براون

✡. را بیان کرده : « .... وربع رشیدی که درزمان مفارقت و اوان مباعدت آنفرزند عزیز طرح انداخته وتهیهٔ اسباب عمارت آن ساخته بودیم اکنون بمیامن قدوم علما ویمن همت فضلا باتمام پیوست و بیست و چهار کاروانسرای رفیع که چون قصر خورنق منیع است و برفعت بنا از قبهٔ مینا گذشته و هزار وپانصد دکان که در متانت بنیان از قبهٔ هرمان سبقت برده و سی هزار خانهٔ دلکش در او بنا کرده‌ایم ، و حمامات خوش هوا و بساتین با صفا و حوانیت و طواحین وکارخانه‌های شعربافی وکاغذسازی ودارالضرب و رنگخانه و غیره احداث و انشاء رفته و از هر شهری و ثغری جماعتی آورده ودر ربع مسکون ساکن گردانیده‌ایم ، از جمله دویست نفر که بلبلان چمن وحی و تنزیل و عندلیبان روضهٔ تسبیح و تهلیل‌اند در جوار گنبد از یمین و شمال هر صد نفر را در کوچه‌ای که بجهت ایشان احداث کرده بودیم ، ساکن گردانیدیم ، و ادرارات و وظایف تعیین فرمودیم ، اهل یمین را از حاصل اوقاف شیراز واهل شمال را از حاصل اوقاف شام . جماعت کوفیان و بصریان و واسطیان وشامیان که بعضی صیغه خوان و بعضی عشره دان بودند ، بدین قسم درتمام ربع مسکون فرمودیم که در دارالقراء هرروز تا وقت ضحی بتلاوت قرآن مجید مشغول باشند وچهل نفرازغلامزادگان خویش را بایشان سپردیم تا ایشان راسبعه‌خوانی تعلیم کنند ، وجماعت خوارزمیان و تبریزیان و دیگرخوش خوانان که از اطراف و اکناف صیت ما شنیده آمده بودند ، گفتیم که ایشان بعد ازضحی تا بوقت زوال بتلاوت کلام ربانی وقراءت آیهٔ صمدانی قیام نمایند ؛ و دیگر علما و فقها و محدثان چهار (صد) نفر در کوچه‌ای که آنرا کوچهٔ علما خوانند متوطن ساختیم و همه را میاومات و ادرارات مجری داشتیم و جامهٔ سالیانه و صابون بها و حلوا بها مقرر کردیم و هزار طالب علم فحل کــه هر یك در میدان دانش صفدری و برآسمان فضیلت اختری‌اند درمحله‌هائی که آنرا محلهٔ طلبه خوانند نشاندیم و مرسوم همه را بر منوالی که بجهت علما مقرر کرده بودیم بجهت ایشان معین گردانیدیم. و شش هزار نفر طالب علم دیگر که از ممالك اسلام بامید تربیت ما آمده بودند در دارالسلطنهٔ تبریزساکن گردانیدیم و فرمودیم که ادرارات و میاومات ایشان را ازحاصل جزیهٔ روم و قسطنطینیهٔ کبری و جزیرهٔ هند اطلاق نمایند تا ایشان از سر رفاهیت خاطر بافاده و استفاده مشغول گردند و معین داشتیم که هر چند طالب‌علم پیش کدام مدرس تحصیل کنند و دیدیم که ذهن هرطالب علمی طالب کدام علم است ازاصول وفروع و ✡



کاخ جدید استانداری (ص

Browne : تاریخ ادبیات ایران، ج ۳، ص ۸۳)[1]. و از دلایلی که تأیید میکند تبریز پایتخت و مرکز شاهنشاهی پهناوری از رود جیحون تا مصر بود بکار رفتن سکه‌های طلا و نقره و کیل و گز برابر با واحد تبریز، در آن نواحی است (ن ک: d' Ohsson, IV, 144, 271 - 7, 350, 466 - 9). [2]

در ۷۰۳ هـ (۱۳۰۴ م) غازان خان با تشریفات بزرگی درمقبرهٔ شام دفن

☆ نقلی وعقلی بخواندن آن علم امر فرمودیم و گفتیم که هرروز از این طلبه که درربع رشیدی و بلدهٔ تبریز ساکن‌اند . همه بمدارس فرزندان ما متردد باشند ، وپنجاه طبیب حاذق که از اقصای بلاد هند و مصر و چین و شام و دیگر ولایات آمده بودند همهٔ آنها را بصنوف رعایت و الوف عنایت مخصوص گردانیدیم و گفتیم که هر روز در دارالشفای ما تردد نمایند و پیش هر طبیب ده کس ازطالب علمان مستعد نصب کردیم تابا این فن شریف مشغول گردند.

وکحالان و جراحان ومجبران که در دارالشفای ما است بقرب باغ رشیدآباد که آنرا معالجهٔ معالجان خوانند بنیاد فرمودیم و دیگر اهل صنایع و حرفت که از ممالك آورده بودیم هر یك را در کوچه‌ای ساکن گردانیدیم .

غرض ازتسطیراین مکتوب آنست که پنجاه نفر صوف‌باف که از انطاکیه و سوس و طوس بفرستند ، اما نه بزجر و زور ، بلکه بلطف و مواسات ، وچنان کنند که از سر فراغ بال و رفاهیت حال متوجه گردند و همچنین بیست نفر صوف باف از ملك نوفل بن سحابیل طلب کنندتا ازقبرس روانهٔ دارالسلطنهٔ تبریز کنند ، والسلام . (این‌را صاحب تاریخ و جغرافی دارالسلطنهٔ تبریز نیز در ص ۱۴۶ ، ۱۴۷آورده است) .

۱ـ این نامه هم در تاریخ نادرمیرزا آمده اینك ملخص آن : « فرزند اعز اکرم جلال ابقاه‌الله تعالی معلوم کند که بجوار ربع رشیدی باغی انشاء فرموده‌ایم، . . . . . چون صحن آن فسیح و ساحت آن وسیع است پنجقریه در او احداث کرده‌ایم تا بغرس کردن اشجارو حفر قنوات و انهار و جرف سواقی و قطف ثمارقیام نمایند و اکنون چهار قریه بحال عمارت درآمده .... و قریهٔ دیگر که از رعیت خالی و از عمارت عاری مانده است میخواهم که قلعهٔ رومیان باشد، توقع که چهل غلام و کنیزك رومی بدارالسلطنهٔ تبریز فرستد که در قریهٔ مذکوره ساکن گردند و بعمارت مشغول شوند ... » ص ۱۴۳ ، ۱۴۴ .

۲ـ در اغلب فرمانهای غازان خان « عموم اهالی تمامت ولایات ازآب آمویه تا ☆

شد. وجانشین وی اولجایتو در ۷۰۵ه بفکر ایجاد پایتخت جدیدی در شهر سلطانیه افتاد[1] (ن ك : باین ماده) ولی ترك عادت مألوف کار آسانی نبود وما می بینیم در ۷۱۵ه (۱۳۱۵ م) سفیر از بکان قبچاق بجای راه کوتاه: مغان - اردبیل - سلطانیه، راه تبریز را پیش میگیرد واز آنچه درخورذ کر میباشد مسجد بزرگی است که وزیر تاج الدین علیشاه در ۷۱۱ه (۱۳۱۲ م) (درخارج کوی مهادمهین) به بنای آن پرداخت[2].

در ۷۱۷ه (۱۳۱۷ م) زمان ابوسعید، رشیدالدین وزیر مستعفی به تبریز رفت، اما سال بعد برای روبروشدن باقضاء محتوم آنجا را ترك گفت؛[3] املاك او مصادره وربع رشیدی تاراج گردید. (Browne , III , 71). سپس فرزندش غیاث الدین بنا بخواهش ابوسعید قدرت را در دست گرفت و ربع رشیدی را توسعه داد. سلطانیه همچنان پایتخت بود وابوسعید در مقبره ایکه در آنجا برای خود بنا کرد، دفن شد. (d' Ohsson , IV, 720).

در ۷۳٦ ه (۱۳۳٦ م) هنگامیکه جانشین وی آرپا درجنگ تغتو

☆ حدود مصر» مخاطبند برای نمونه میتوان بفرمان مندرج در (ص ۳۰۳ تا ۳۰۹) تاریخ مبارك غازانی رجوع کرد. و واحد پول و وزن وحجم وطول وغیره نیز دراین کشور وایالات پهناور بفرمان غازان خان یکی و متحد شده است. (رك : ایضاً، ص ۲۸٦ تا ۲۹۱، زیرعنوان راست گردانیدن اوزان زر و نقره و بار و گز وپیمانه و قفیز وتغار و غیرها).

۱ـ رك: وصاف، ج ٤، ص ٥٤٨-٥٤٧ . ۲- برای مزید اطلاع رك : راهنمای آثار تاریخی آذربایجان شرقی، تألیف آقای اسماعیل دیباج، ص ۲۳-۲۲ ؛ تاریخ وجغرافی دارالسلطنهٔ تبریز، تألیف نادر میرزا، ص ۱۰۷-۱۰۵ . ۳- ترجمهٔ جملهٔ اخیر از عربی است و در متن فرانسه چنین آمده : « اما سال بعد از تبریز خارج نشد مگر برای شکنجه دیدن » ؛ اما خلاصهٔ داستان قتل فجیع خواجه رشید الدین چنین است که خواجه علیشاه جیلان وزیر جوان سلطان ابوسعید، بانواع دسائس کوشید تا پادشاه فرمان عزل خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر پیر ودانشمند خود را صادر کرد. خواجه رشیدالدین رضا بقضا ☆

(اینطور بجای بغتو)[۱] شکست خورد، وزیرش غیاث‌الدین بدست امیرغالب، علی‌پادشاه‌اویرات Oïrat کشته شد[۲] واهالی‌تبریز باملاك‌خانوادهٔ‌رشیدالدین دست یافتند ودرخلال این‌حوادث مجموعه‌های نفیس و کتابهای گرانبهائی از بین رفت.

☆ داده به تبریز آمد . چوپان‌نوین ازامرای بزرگ سلطان‌ابوسعید وفرمانروای‌آذربایجان غربی و حوالی‌آن بود ، ازخواجه رشیدالدین باصرار خواهش کرد که‌وزارت وی راپپذیرد، خواجه رشیدالدین که روزگاری دراز ازآمویه تامصرنفوذ امرداشت باجبارو اکراه خواست او را پذیرفت . چون این خبر به خواجه علیشاه رسید ، حقد و حسدوی بجوش آمد ، ابوبکرآقا یگانه محرم اسرار امیرچوپان را با رشوت و اغواء برآن داشت که بعرض امیر چوپان برساند که‌باعث مرگ اولجایتو ، شربت‌دارش خواجه ابراهیم پسرخواجه رشیدالدین بود که ویرا مسموم و مقتول نمود ، ازخواجه رشیدالدین برحذرباشد تا بسرنوشت‌اولجایتو دچار نگردد ؛ امیرچوپان ساده دل این تهمت ودروغ را باور کرد ، دل با خواجه رشید بد داشت واین حدیث با دوگواه‌کاذب بعرض سلطان ابوسعید رسانید. سلطان ابوسعیدفرمان بقتل خواجه رشید و فرزندش داد ؛ صاحب حبیب‌السیر مینویسد : « درهفدهم جمادی‌اولی سنهٔ ثمان عشرو سبعمائه در حوالی اومه بقریهٔ خشکدر ، جلاد اول خواجه ابراهیم را در نظرپدر گردن زد ،آنگاه پیش خواجه رشید رفت ؛ خواجه اوراگفت با علیشاه بگوی که بی جریمه قصد جان من کردی ، زود باشد که روزگار این کینه را ازتوبازخواهد خواست و تفاوت بین‌الجانبین همین قدر خواهد بود که گورمن کهنه و قبرتو نو خواهد نمود ؛ بعد ازآن جلاد خواجهٔ عالی نژاد را از میان بدو نیم زد ولشکریان ربع رشیدی راکه متعلق بدان جناب بود تاراج نمودند وامراء املاك خواجه و اولاد عظامش را دیوانی ساختند . ج ۳ ، جزء ۱ ، ص ۲۰۱ » .

۱ـ شرح این حادثه وقتل‌آرپاخان ووزیرش‌غیاث‌الدین محمد در کتاب‌حبیب‌السیر (ج ۳ ، جزء ۱ ، ص ۲۲۴ــ۲۲۳)آمده ومحل وقوع‌جنگ « حدود جغتو و تغتو »نوشته شده است . ۲ـ علی‌پادشاه رئیس‌طایفهٔ اویرات بود ، وی دربارهٔ‌خواجه غیاث‌الدین‌محمد وزیر دانش‌پرورآرپاخان نخست اعزاز و اکرام نمود ولی چهار روز بعد یعنی بیست ویکم رمضان ۷۳۶ هـ درنتیجهٔ اصرارو ابرام امراء خود ناچار فرمان بقتل او داد . خواندمیر ☆

جلائریان وچوپانیان :

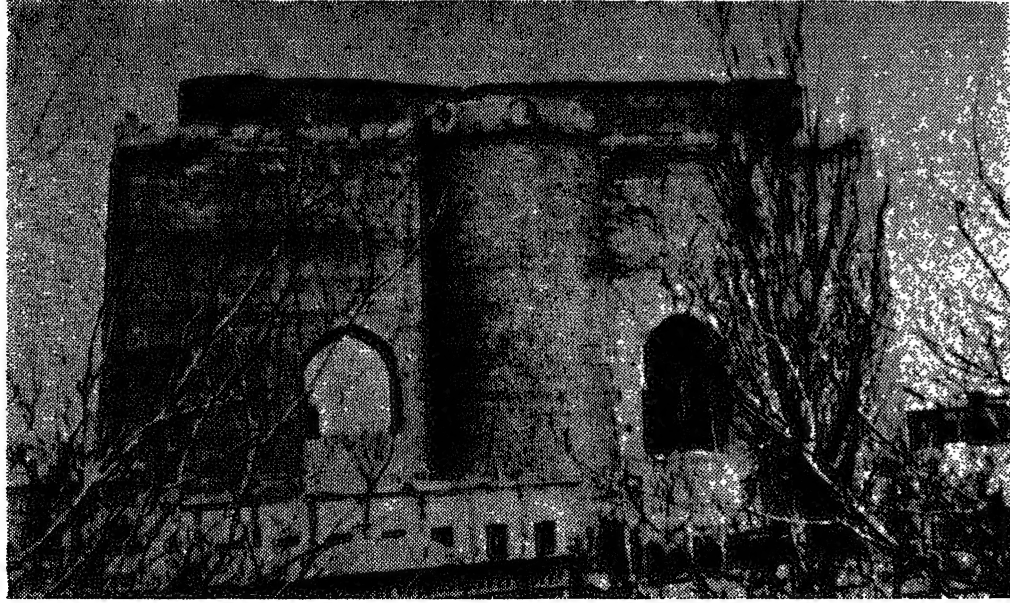
ضمن هرج ومرجی که در دنبال این‌حوادث پیدا شد، امرای جلائری (ایلکانی) که سرنوشتشان با سرنوشت‌تبریز بستگی کامل دارد روی‌کارآمدند[1].

در۷۳۶ ھ (۱۳۳۶ م) امیرشیخ‌حسن بزرگ جلائری ، سلطان محمد خان را به‌تخت فرمانروائی‌تبریز نشاند ، وبدین ترتیب تبریز پایتخت کهن، دوباره مرکز حکومت ایلخانان گردید اما دیری نگذشت که امیرحسن کوچك چوپانی با طرفداران خود درصحنهٔ حوادث‌ظاهرشدند، حسن‌بزرگ خودرا به بغداد کشید، وحسن کوچك در ۷٤۰ ھ (۱۳٤۰ م) سلیمان خان راباایلخانی برداشت وعراق عجم وآذربایجان و اران ومغان و گرجستان را بتصرف آورد ، و در ۷٤٤ ھ (۱۳٤٤ م) اشرف برادر وجانشین‌حسن کوچك با انوشیروان عادل ، ایلخان ضعیف ، بیعت کرد و اورا بسلطانیه فرستاد و خود درتبریزعملا بحکومت پرداخته، نفوذ وقدرت خودرا تا فارس‌بسط داد.

ستمگری و بی‌رحمی اشرف ، جانی بیك خان رئیس قبیلهٔ زرقاء (قبچاق شرقی) را برآن داشت که بنام دفاع از انسانیت درکارتبریزمداخله کند. اشرف بین‌خوی ومرند شکست خورد وسپس مقتول[2] وسرش بردریکی ازمساجد تبریزآویخته شد بسال ۷٥٦ ھ (۱۳٥٥ م) .

☆ گوید : بعد از این وقـایع هائله ربع رشیدی و منازل خواجه غیاث الدین محمد و اتباع و ملازمان اوغارت وتاراج یافته ، چندان کتب نفیسه و اوانی مرصعه ونقود نامعدود و امتعه و اقمشه بظهورآمد که شرح‌آن بنوشتن و گفتن راست نیاید . »

۱ـ احوال جلائریان‌وچوپانیان درروضةالصفا : ج ٥ ، ص ۱۸۷ـ۱٦۱؛ منجم‌باشی: ج ۳، ص ۱۲ـ٦ ؛ منتخب‌التواریخ معینی نطنزی : ص۱۷۰ـ۱٦۰؛ وحبیب‌السیر : ج ۳ ، جزء ۱ ، ص ۲٥۰ ـ ۲۲٥ آمده است . ۲ـ در ترجمهٔ عـربی عبارت « مقتول شد » نیامده .



نمای مسجد علیشا   رك تبریزازطرف‌جنوب (ص ۲۴ ۸۴

اخجوك وزیر جانی بیك درآذربایجان ماند ولی [پایهٔ][1] قدرتش از چند لحاظ متزلزل و سست بود، سلطان اویس پسرشیخ حسن بزرگ جلائری در این موقع از بغداد روی به‌تبریز نهاد ، اما اخجوك بورود وی راه نداد و تازه ازکاراوفارغ شده‌بود که‌امیرمبارزالدین‌محمد احمدمظفری[2] فارسی بعلت اینکه‌جانی بیك ویرا باطاعت‌خوددعوت کرده بود ازشیرازرو بآذربایجان آورد وسپاه‌اخجوك‌رادرمیانه‌منهزم‌ساخته‌به‌تبریز استیلا یافت ،در۷۵۸ه (۱۳۵۷م).

دوسال بعد که‌سلطان اویس‌دوباره‌به‌تبریز آمد اخجوك (اخی‌جوق) گرفتار و کشته‌شد (ن ك : تاریخ گزیده، مجموعهٔ گیب ، ص ۶۷۹-۶۷۷ ، ص ۷۱۷-۷۱۵) .

هنگامیکه خبر درگذشت اویس ببغداد رسید ۷۷۶ ه (۱۳۷۷م)[3] شاه شجاع پسر مبارزالدین بقصد تصرف تبریز ازشیرازخارج شد و سلطان حسین پسر اویس را شکست داده در تبریز فرود آمد . اما چندماه بعد در اوجان غائله‌ای برپا شد وشاه‌شجاع ناچار تبریز را ترك گفت وسلطان حسین بدون جنگ و خونریزی به‌تبریز مراجعت کرد . ظاهراً شهرسلطانیه مرز شمال غربی آل مظفر بود (تاریخ گزیده : ص ۷۲۵-۷۲۳) .

در ۷۸۴ ه (۱۳۸۲ م) سلطان حسین جلائری درتبریز کشته شد ، وبرادرش سلطان‌احمد بجای وی نشست ، ودیری‌نگذشت که‌تیمور درصحنهٔ حوادث ظاهر گشت .

۱- [پایهٔ] از طرف مترجم اضافه شده . ۲- احوال آل‌مظفر در حبیب السیر : ج ۳ ، جزء ۲ ، ص ۳۱۸-۲۷۳ ؛ منجم‌باشی: ج ۳ ، ص ۱۶-۱۳ آمده است. ۳- در متن فرانسه اشتباهاً ۱۳۵۷ چاپ شده است .

با وجود حوادث گوناگونی که رویداد ، حکومت جلائریان مورد علاقه و احترام اهل تبریز بود و بزرگان شیروان وقره قویونلو بحقوق آنان اعتراف داشتند . از آثار آنان یکی مقبرهٔ دمشقیه و دیگری بنای عظیم دولت خانه[۱] را نوشته‌اند (ن ك : Markow , Katalog Djalair, ٭ ٭Monet , St . Pétersbourg 1898 , p.I-XLIV: Histoire٭ . de Djalâ'irs ٭) کـه بامر سلطان اویس بنا شده و بقول کلاویجو Clavijo (چاپ Sreznewski ، ص ۱۶۹)دارای بیست هزار اطاق بود.[۲]

۱ـ کلاویجو دولتخانه را Tolbatgana نوشته است . ۲ـ در متن‌فرانسه عبارت ذیل از کلاویجو نقل شده است :

« Camaras apartadas é apartamientos » ولی عین این عبارت در ترجمهٔ عربی نیامده . برای مزیداطلاع، تمام نوشتهٔ کلاویجو بنظرخوانندهٔ عزیز میرسد : « چهارشنبه پانزدهم ژوئن بهنگام فرو رفتن خورشید به شهر بزرگ تبریز رسیدیم که در دشتی میان دو رشته‌کوه لخت قرار دارد . این شهر محصور نیست و رشته‌کوههای جانب چپ به‌کنار شهر میرسد . هوای این دامنهٔ کوه (که درسمت جنوب شهراست) گرم‌است و نهرهائی که ازآن جاری است برای‌آشامیدن ناسالم و مضر هستند . رشته‌کوههائی که در مقابل آن یعنی در سمت راست (شمال) قرار دارد هوای سردی دارد و قلهٔ آن درتمام سال از برف پوشیده است . در جویبارهایی که ازآن جانب فرو میریزد ، آب‌آشامیدنی خوبی جاری است و ازآنها با نهرهایی که به تبریز کشیده‌اند ، به همهٔ نقاط شهر و بهمهٔ خانه‌هاآب میرسانند . در این رشته‌کوه سمت جنوب که از شهر بخوبی دیده میشود ، دو قله وجود دارد . میگفتند که زمانی این دوقله چنان بهم نزدیك بودند که پنداشتی یکی هستند . اما سال بسال از یکدیگر دورتر میشوند . در رشته‌کوه مقابل که در شمال شهر واقع است و ازشهریك فرسخ فاصله دارد ، کوهی بسیارمرتفع وجود دارد . دربنجاچنانکه بما گفته شد عده‌ای بازرگان ژن در گذشته زمینی را ازسلطان «اویس» (ایلخان)خریداری کردند تادرآن دژی برای استفادهٔخویش بسازند . امابمجردآنکه سلطان‌آن‌کوه را بآنان فروخت پشیمان شد وزمانی که بازرگانان مزبورساختمان دژ را شروع کردند، کس‌بنزد ٭

جلائریه سکه‌های خود را درتبریز بسالهای ذیل زده‌اند :

درسال ۷۵۷ هـ بنام حسن بزرگ ؛ درسالهای ۷۶۲ ، ۷۶۳ ، ۷۶۴ ، ۷۶۵ ، ۷۶۶ ، ۷۶۹ ، ۷۷۰ هـ بنام اویس ؛ در سالهای ۷۷۷ ، ۷۷۸ ، ۷۷۹ ، ۷۸۰ ، ۷۸۱ هـ بنام حسین ودر دوسال ۷۸۵ ، ۸۱۰ بنام احمد .

✿ ایشان فرستاد و گفت که درقلمرو وی رسم وقاعده برین جاری نیست که بازرگانان درآن دژی بسازند یا بخرند . آنان میتوانند بهرمقدار که خواسته باشند کالا بخرند و صادر کنند و به میهن خویش بفرستند ، این از حقوق آنهاست . اما اگر خواسته باشند دژی بسازند آنوقت ممکن است بخواهند این دژ و تکه‌زمینی که دژ را برآن ساخته‌اند ، باخودببرند و به خارج از قلمرو او انتقال دهند . بازرگانان ژن چون این سخن را شنیدند بمکابره و جوابگوئی با فرستادهٔ سلطان برخاستند وچون خبر بسلطان اویس رسید فرمان داد تا سر همهٔ آنها را از تن جدا کنند .

از این کوه که در سمت راست است رودخانه‌ای بسوی جنوب جاری است که همهٔ آن در شهر بمصرف آبیاری میرسد . بسیاری ازنهرهایی که ازآن رودخانه منشعب شده‌اند از میدانها و خیابان‌ها جاری میگردد . در سراسر شهر خیابانهای پهن و میدانهای وسیع هست که در پیرامون آنها ساختمانهای بزرگ دیده میشود و درآنها بمیدانها باز میشود . کاروانسراها نیز چنین است و درآنها دستگاههای مجزا و دکانها و دفاتر ساخته‌اند که از آنها استفاده های گوناگون میکنند . چون از این کاروانسراها خارج شویم بخیابانها و بازارهائی میرسیم که درآنها همه گونه کالا فروخته میشود . در بازارها پارچه‌های ابریشم و و پنبه و تافته و ابریشم خام و جواهرات و همه گونه ظروف میتوان یافت . درواقع گروه کثیری بازرگانان و مقادیر بسیاری کالا در این شهر وجود دارد . بنابراین مثلا در بعضی ازکاروانسراها که درآنها وسایل ولوازم آرایش و عطریات زنان فروخته میشود ، زنان بدکانها وحجره‌های آنان میآیند تا ازآنها بخرند . زیرا این زنان عطرو روغن بسیار بکارمیبرند . جامهٔ زنان در خیابان عبارتست ازپارچه سفیدی که سراپای آنها را میپوشاند ونقابی ازموی اسب که بر چهره میافکنند تا هیچکس آنها را نشناسد . درسراسر تبریزساختمانهای زیبا و مساجد بسیار دیده میشود ، مخصوصاً مساجد باکاشیهای آبی وطلایی آراسته شده‌اند . در این مساجدکاسه‌های بلورین (برای چراغ) هست که نظیرآنها را درسرزمین ترکیه ✿

عصر تیمور :

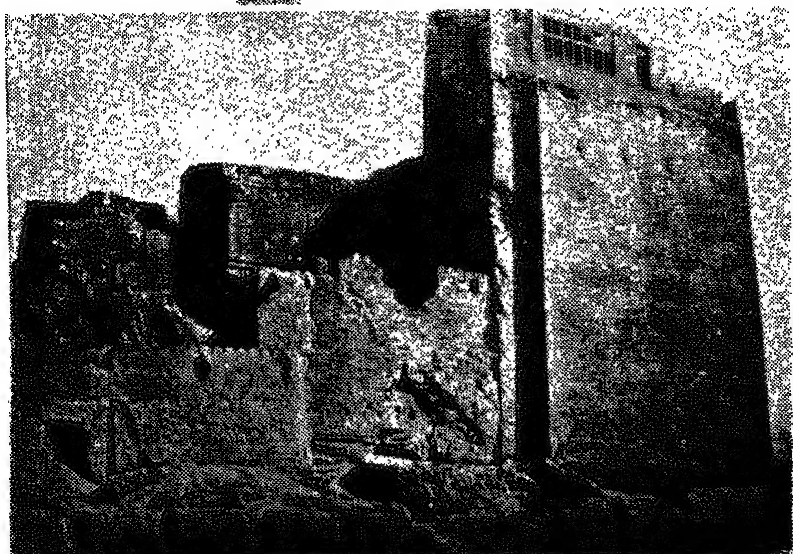
تیمور بسال ۷۸٦ هـ یعنی در نخستین یورش‌های خود با یران، تاسلطانیه

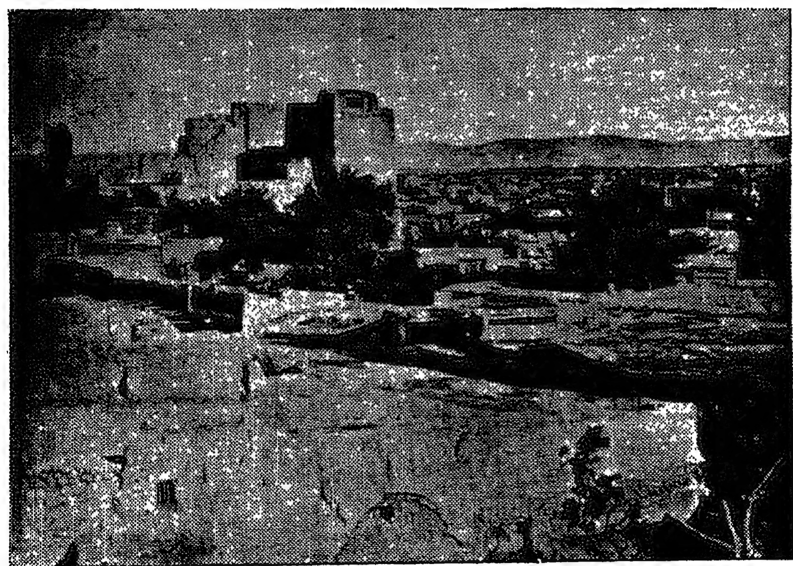
✿ دیدیم .

میگفتند که همهٔ این ساختمانها را در روزگار پیشین که در تبریز گروهی عظیم از مردم شهر وپولداران که با هم برسر برپا داشتن ساختمان زیبا چشم و همچشمی‌داشتند وباکمال میل ثروت خود را درآن راه خرج میکرده‌اند ساخته‌اند . ازاینگونه ساختمانها کاخ بزرگی را دیدیم که درپیرامون آن دیواری کشیده شده بود . نقشهٔ این کاخ بسیارزیبا بود و درآن بیست هزار اطاق و دستگاههای مجزا و مستقل دیده میشد . معلوم شد که این کاخ بزرگ را پادشاهی ساخته است (که از او یادکردیم ، بنام سلطان اویس جلایر). وی این کاخ را با مصرف کردن همهٔ موجودی خزانهٔ خویش که سلطان مصر در اولین سال سلطنت وی بعنوان خراج پرداخته بود، بساخت. این محل اکنون بنام دولتخانه معروف است که همچنین‌میشود « خانهٔ اقبال » . قسمت‌اعظم این کاخ عظیم هنوزاستوار وپابرجاست و بایدآرزو کرد که همهٔ اینگونه ساختمانهای تبریزبهمان حال آغازساختمان بمانند . اما متأسفانه بسیاری ازآنها رااخیراً بفرمان « میرانشاه » همان شاهزاده‌ای که پسر ارشدتیمور است ویران ساخته‌اند وعلت آنرابعد خواهیم گفت . امااینك جمعیت آن شهرباید درحدود دویست هزار خانوار یا بیشتر باشد .

دیدیم که در بسیاری از میدانهای عمومی میوه و همچنین خوراك پخته وتمیز که بانحاء مختلف تهیه میشوند بحد وفور موجود است .

درخیابانی که نزدیك یکی ازمیدانهاست،خانه‌ای‌است که درآن‌تنهٔ درخت خشك شده‌ای دیده میشود و درافواه چنین پیچیده است که دراندك زمانی ازاین‌تنهٔ خشك‌جوانه میزند وسپس‌یك اسقف مسیحی‌درشهر پدیدارمیگردد که باگروهی ازمسیحیان همراه‌است این اسقف بدست صلیبی دارد وهمهٔ مردم تبریزرا فوراً به‌آئین راستین‌عیسی مسیح‌رهبری میکند. ضمناً بما گفتند که این پیشگویی یکی از معصومین و قدیسین مسلمان است که درویشی ازجهان دست شسته بود واین را اندکی پیش برزبان رانده است . اما مردم عوام تبریز ازشنیدن این سخنان سخت درخشم شدند وآنرا انکارکردند ونیزمردم گردآمدند تا آن درخت را ببرند . اما چون سه ضربه بدرخت وارد شد ، دست‌آن‌کس که ضربه میزد شکست . بماخبردادند که این مرد مقدس مسلمان اخیراً مرده است وحوادث بسیاری ✿





دومنظره ازمسجد علیشاه یا ارک تبریزدرپنجاه سال پیش

پیشرفت و پس از تصرف آن شهر بسمرقند باز گشت[۱]، در ۷۸۷ ﻫ (۱۳۸۵م) دشمن بزرگ وی تقتمش خان رئیس ایل ذهبی عده‌ای ازسپاهیان خود را از راه دربند بآذربایجان فرستاد، این عده به تبریزحمله کردند، دفاع شهر

☆ را پیش‌بینی کرده که باید در اندك زمان بیاید و بگذرد. و نیز خبردادند که اندکی پیش چون تیمور گذارش به‌تبریزافتاد نزد این مرد مقدس کس فرستاد تا بیاید وبا اوملاقات کند. این مرد پیش‌بینی مزبور (دربارهٔ اسقف مسیحی) و نیز بسیاری مطالب دیگر را برای تیمور بار دیگر نقل کرد. آن درخت که ازآن یاد کردیم اینك نیز درهمان خیابان هست و کسی جرأت دست زدن بآن نمیکنند.

در بسیاری از خیابانها و میدانهای شهر سقاخانه‌هایی هست ودرسقاخانه‌هابهنگام تابستان یخ میاندازند ونیز لیوانهای مسی وبرنجی درآنجا گذاشته‌اند تاباآن‌آب بیاشامند. حاکم تبریز ازخویشان تیمور اشت و او را داروغه (که همانا شهردارست) مینامند. وی بسیار مؤدبانه رفتار کرد. چنانکه میگفتند، مساجد زیبا و نفیسی دربن شهرهست و نیز گرمابه‌های بسیار عالی دارد که در جهان کم نظیر هستند.

نه روز در تبریز ماندیم وچون زمان عزیمت ما رسید برای ما اسب‌آوردند واین اسبها متعلق بشخص تیمور بود. نه تنها اسب برای ما بلکه برای همهٔ همراهان ما نیز آماده کردند و چاپاری بار کش هم‌آوردند. باید در نظر داشت که ازتبریز تا سمرقند همه جا تیمورمراکزی (چاپارخانه‌هایی) که همواره درآنها اسب‌آمادهٔ حرکت‌داشتند، ساخته است که چاپارها و پیکهای اوبتوانند شب و روز بدون‌آنکه لنگ بمانند راه پیمائی کنند. این چاپارخانه‌ها درفواصل‌راه یك روزه و گاهی نیمروزه ساخته شده‌اند. دربعضی‌چاپارخانه‌ها حتی یکصد اسب هم موجود است و در برخی فقط پنجاه. درمعدودی ازآنها دویست اسب دیده میشود ..... روز جمعه بیستم ژوئن در ساعت (سه بعد از ظهر) ازتبریزبراه افتادیم و شب را در قلعه‌ای بنام سعیدآباد خوابیدیم.» (نقل از ۱۵۹ تا ۱۶۳ سفرنامهٔ کلاویخو- ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا - تهران ۱۳۳۷ش). ناگفته نماند که‌کلمهٔ «Clavijo» درترجمهٔ تاریخ ایران تألیف سرپرسی سایکس وترجمهٔ عربی مقالهٔ تبریز، «کلاویجو» ولی‌درترجمهٔ کامل سفرنامه بوسیلهٔ‌آقای مسعود رجب‌نیا، همه‌جا «کلاویخو» تلفظ شده است.

۱- راجع به تیمور و اولاد او در روضة الصفا: ج ٦ و ۷ مفصلا بحث شده است.

یرولی حاکم سابق گرگان (که بوسیلهٔ تیمور رانده شده بود ـ نك : مادهٔ طغا تیمور) وخان خلخال (محمود) بعهده داشتند ، مهاجمین بشهر استیلا یافته دست بغارت گشودند وعده‌ای را (که درمیان آنان شاعری بنام کمال خجندی بود[1]) باسارت گرفتند و بسوی دربند باز گشتند (ظفرنامه، ج ۱ ، ص۳۹۲؛ براون Browne : تاریخ ادبیات ایران ، ج ۳ ، ص ۳۲۱).

سلطان احمدجلائری که بنام حمایت مسلمانان تازه به‌تبریز بر گشته بود بوسیلهٔ تیمور ازآنجا طرد شد (۷۸۸ هـ) و تیمور در شام‌غازان اردو زد و باهل تبریز غرامتی بنام (مال امان) تحمیل کرد (ن ك : ظفرنامه، ج ۱ ، ص ۳۲۶) . العینی از تیمور مفصلا بحث کـرده است (ن ك : Markow , Catalog , p.XXVII).

در ۷۹۵ هـ (۱۳۹۲م) تیول هلاکو (تخت هلاکو) که شامل آذربایجان، ری ، گیلان ، شیروان ، دربند و سرزمین های آسیای صغیر بود به میرانشاه بخشیده شد (ایضاً : ج ۱ ، ص ۶۲۳) وتبریزپایتخت این اراضی گردید. سه سال بعد میرانشاه دیوانه شد وکارهائی‌مانند اعدام بی گناهان و ویران

۱ـ شیخ کمال الدین از اعاظم شعرا وکبار مشایخ ایران است ، در شهر خجند ماوراءالنهر نشأت یافت ، بقصد زیارت خانهٔ خدا سفری بحجاز کرد ، در بازگشت ازاین سفر به‌تبریزرفت و درآنجا رحل اقامت‌افکند ، هنگامی که تقتمش‌خان تبریز راگرفت، صاحب ترجمه بامرمنکوقاآن بشهرسرای (پایتخت دشت قبچاق) فرستاده‌شد. موقع‌عودت به‌تبریزسلطان حسین جلائری خانقاه مکملی برای وی بنا کرد. گویند میرانشاه پسرتیمور بمحضر وی رفت وبرای پرداخت دیون وی هزار دینار طلا بدوداد. وفات شیخ در ۷۹۲ هـ اتفاق افتاد و در تبریز بخاك سپرده شد . (ترجمه و تلخیص از : قاموس‌الاعلام ، ج ۵ ، ص ۳۸۸۶) .

دیوان کمال خجندی که تاکنون بچاپ نرسیده بود ، اکنون با تصحیح وتحشیهٔ فاضلانهٔ آقای عزیز دولت‌آبادی درتحت

ساختن بناها ازاوسرزد که به جنون وی[1] دلالت میکرد (ایضاً : ج ۲ ، ص ۲۱۳،۲۰۰ ؛ براون Browne : ج ۳ ، ص ۷۱) . تیمور پس از باز گشت از هند ، در ۸۰۲ ﻫ بآذربایجان آمد و همه کسانیرا که در فسق و فجور میرانشاه شرکت داشتند از بین برد[2] ودر ۸۰۶ ﻫ میرزا عمرپسر میرانشاه را بامارت ملك هلاکووزمین‌هائی که درغرب گشاده‌شده بود منصوب‌ساخت، پدرش میرانشاه (در اران) و برادرش ابوبکر در بین‌النهرین زیر نفوذ و قدرت وی قرار گرفتند .

بعد از درگذشت تیمور زد وخورد درازی بین عمر و ابوبکرآغاز شد . در ۸۰۸ ﻫ ابوبکرمبلغ دویست تومان عراقی باهل تبریزسرانه معین کرد. عمر وارد تبریز شد اما چون ترکمانان منسوب بوی مردم تبریزرا ناراحت میکردند ، ابوبکر دوباره تبریز را گرفت ، اما تازه تبریز را ترك گفته بود که ترکمان یاغی بسطام‌جاگیر، داخل تبریزشد بمحض اینکه شنید شیخ ابراهیم‌ازشیروان حرکت کرده و دارد به تبریزنزدیك میشود، پا بفرار نهاد (ن ك : باین ماده) .

در ۸۰۹ ﻫ شیخ ابراهیم تبریز را به سلطان احمد جلائـری پادشاه حقیقی‌آن تسلیم کرد ومردم تبریز بسبب این پیش‌آمد شادی بسیارنمودند (ن ك : مطلع‌السعدین ترجمهٔ کاترمر Quatremère ،ج ١٤ ، ص ۱۰۹).

درهشتم ربیع‌الاول ابوبکر بار دیگر بشام‌غازان نزدیك شدولی‌بعلت شیوع مرض طاعون جرأت نکرد که بشهر داخل شود .

کمی قبل ازحوادث اخیر کلاویجو Clavijo سفیر هانری سوم

۱ـ راجع بجنون میرانشاه و علت آن رك : حبیب‌السیر ، ج ۳ ، جزء ۲ ، ص ۴۸۱ـ۴۸۲ . ۲ـ ایضاً : ج ۳ ، جزء ۲ ، ص ۴۸۳ـ۴۸۲ .

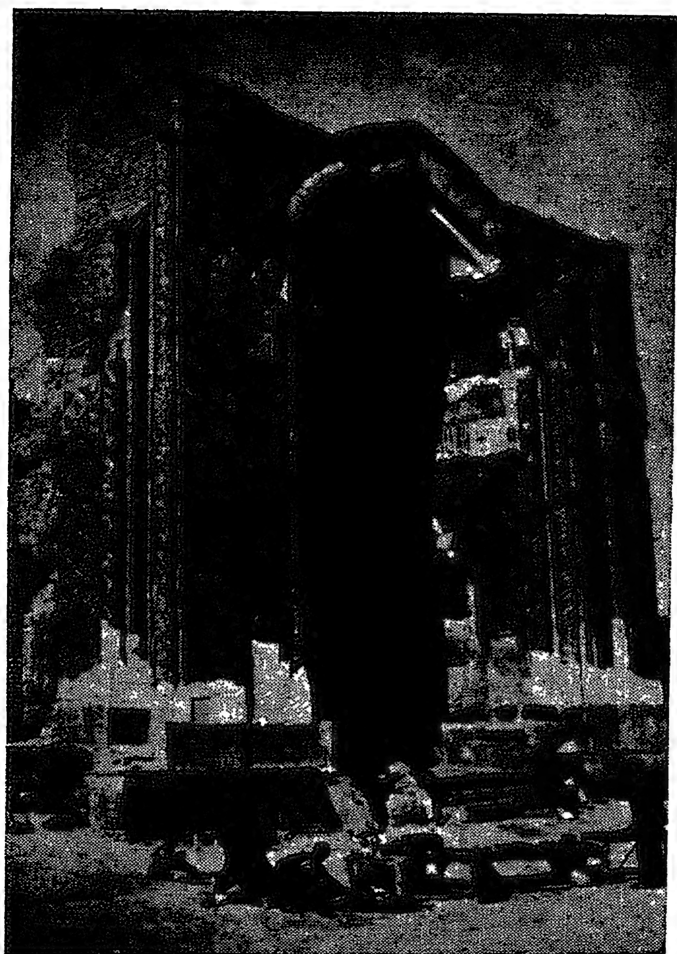
پادشاه‌کاستیل مدتی (۱۱ تا ۲۰ ژوئن ۱٤۰٤ م و با فاصله از ۲۸ فوریه تا ۲۲ اوت ۱٤۰۵م) یعنی (بین اواخر ۸۰٦ و اوائل ۸۰۸ ه) در تبریز گذرانده ، و درآن هنگام تبریز باوجود مصائبی که دیده بود باز جنب و جوش‌دائم وتجارت وسیعی‌داشت و کلاویجواز کوچه‌ها و بازارها وساختمان‌های‌آن داستان شیرینی نقل می کند[۱] .

قره‌قویونلوها :

دراول جمادی‌الاولی۸۰۹ ه قره‌یوسف‌یکی‌از ترکمانان‌قره‌قویونلو ابوبکر را در کنار رود ارس شکست داد ، ابوبکر موقع عقب‌نشینی ، شهر تبریز را دستخوش تاراج ساخت و چیزی از طمع سپاهیان وی بجا نماند (مطلع‌السعدین ، ص ۱۱۰) .

قره‌یوسف تا سلطانیه پیشرفت وساکنین‌آنشهررا به تبریزواردبیل و مراغه کوچانید . ابوبکر بزودی بار دیگر بآذربایجان بر گشت اما قره یوسف‌با کمك بسطام درحوالی سردرود (درهشت کیلومتری جنوب تبریز)[۲] اورا شکست داد ؛ میرانشاه دراین جنگ بقتل رسید ودر گورستان‌سرخاب تبریز بخاك سپرده شد[۳] .

۱ــ در حاشیهٔ صفحهٔ۳۱ــ۲۸آورده شد . ۲ــ درترجمهٔ عربی : « برپنج میلی جنوب تبریز » . ۳ــ قره‌یوسف پسر قره‌محمد طورمش پسر بیرام خواجهٔ ترکمن بارها با عساکر تیمور جنگ کرد ، و سپس به یلدیرم بایزید پناهنده شد ، چون امیرتیمور قصد روم کرد ، بعراق گریخت و بر بغداد دست‌یافت ، بعدکه میرزا ابوبکرازجانب تیمورمأمور فتح بغداد شد ، با هزار تن ازسواران خود بمصر رفت ، وسلطان مصر بنابااشارهٔ امیرتیمور او را زندانی ساخت اما پس ازرسیدن خبرقتل امیرتیمورآزاد شد و سواران پراکندهٔخود را گرد کرد و روی بموطن و قبیلهٔ خود آورد ، در ضمن راه قریب یکصد و هشتاد بار با کوتوالان نقاط مختلف مصاف داد و در همه پیروز شد ، و غنایم زیادی گرفت و درسرراه بهرشهری که رسید بباد غارت داد ، تا دردیار بکر بترکمانان قره‌قویونلوپیوست وخود ✡



سردر مسجد جهانشاه (ص ۴۰ ، ۸۵)

قره یوسف و سلطان احمد هنگامیکه در مصر بحال تبعید بودند راجع بتصرف مجدد وتقسیم سرزمینهای خود باهم پیمانی داشتند که چون این پیمان بخاطرقره‌یوسف افتاد ، تدبیری اندیشید وپیربداغ پسرخواندهٔ سلطان احمد را با تشریفاتی زیاد بـه تخت تبریز نشاند[1]، اما بنا بنوشتهٔ

✿ را بمبارزه با میرزا ابوبکر آماده نمود و بسال ۸۰۹ ه در حوالی نخجوان پس از سه روزجنگ مشارالیه را سخت شکست داد وروی به تبریزنهاد وآنجا را مقرحکومت خویش ساخت ، سال بعد میرزا ابوبکر دوباره قصد تبریز کرد ، پدرش میرانشاه نیزهمراه او بود، در حوالی سردرود جنگ سختی بین قره‌یوسف و میرزا ابوبکردرگرفت، میرانشاه در این واقعه از پای درآمد و قره یوسف کاملا برآذربایجان مسلط شد (ترجمه و تلخیص از: تاریخ منجم‌باشی ، ج ۳ ، ص ۱۵۰) .

۱ـ موقعیکه سلطان احمد و قره یوسف هر دو در مصرمحبوس بودند زن قره ـ یوسف پسری‌آورد که نامش را پیربداق نهادند ، سلطان احمد آنرا بفرزندی برداشت و باولقب امیرزاده داد ، قره‌یوسف پس ازتصرف تبریز این پسررا بتخت نشاند (منجم‌باشی، ج ۳ ، ص ۱۵۰) و در جمیع قلمرو خود خطبه و سکه بنامش موشح ساخت و قاصدی نزد سلطان احمد فرستادکه چون حضرت سلطانی پیربداق را بفرزندی قبول نموده‌بودند ماآن عزیزفرزند را بر تخت سلطنت نشاندیم وخود در مقام لشکرکشی ودفع شرمعاندان کمر اجتهاد برمیان بستیم . سلطان احمد ایلچی قرایوسف را نوازش کرده جهت‌پیربداق چتر و دیگر اسباب پادشاهی ارسال کرد ، و چندی میان سلطان احمد و امیر قرایوسف مبانی اتحاد استوار بود تا علاءالدوله پسر سلطان احمد از بند سمرقند نجات یافت و به آذربایجان‌آمد ، امیر قرایوسف مقدم او راگرامی داشت و پس ازچند روز بسوی بغداد روانه ساخت و خود عزم خوی کرد . علاءالدوله بخیال جسارت از راه بازگشت و عده‌ای از اشرار تبریز راگردآورد ، این خبربقرایوسف رسید ، فرمانی به حاجی‌کوچك رکابدار حاکم تبریز نوشت تا او را دستگیر و در قلعه عادل جوز مقید ساخت . سلطان احمد از شنیدن این خبر متأثر شد و تابستان را با سپاه‌گران به ییلاق همدان‌آمده گماشتگان بسطام جاگیر درقلعه متحصن شدند ، سلطان احمد موقع پائیز متوجه سلطانیه شدمعصوم برادربسطام جاگیر که حاکم‌آنشهربود ، درهای قلعه را بروی سلطان احمد بست ، و ✿

مطلع السعدین تا سال ۸۱٤ باو لقب خان نداد ، احمد با این امر بظاهر موافقت کرد ، لیکن موقعیکه قره‌یوسف بارمنستان رفت ، تبریزرا بتصرف آورد ، در جنگ (أسد ؟[1] واقع بر دو فرسخی تبریز) که در ۲۸ ربیع‌الثانی ۸۱۳ ه (۱٤۱۰م) رخداد سلطان احمدکاملاشکست‌خورد ، وسپس‌قرایوسف او را کشته در دمشقیه نزد قبرپدرومادرش بخاك سپرد . اهل‌تبریزتاآخرین

✿ سلطان احمد پس از هجده روز محاصره کاری از پیش نبرد و ببغداد بازگشت ،امیر قرا یوسف زمستان را در تبریز قشلاق کرد و در اوائل بهارعازم ارمنستان شد وپسرخود شاه محمد را درآذربایجان قائم‌مقام ساخت ، سلطان احمد فرصت را غنیمت دانسته روی به تبریزآورد ، شاه محمد بخوی گریخت ، قرایوسف از شنیدن این خبربوحشت افتاد و با سپاهیان خود بسرعت تمام روی به تبریز نهاد و روز جمعه ۲۸ ربیع‌الاخر سال ۸۱۳ درحوالی شام‌غازان جنگ بزرگی میان سلطان احمد و او درگرفت ، سپاه‌سلطان‌شکست خورد و خود وی بشهر گریخت ، ترکمانی دوضربت براو زد ، وازاسب پائینش‌انداخت، سلاح وجامهٔ اوراگرفت ولی خودش را نشناخت ، سلطان خود را از راه‌آب بباغی‌رسانید، پیر کفش‌دوزی او را شناخت و بسیار نوازش کرد ، سلطان وعده دادکه اگر ببغدادرسد ملك یعقوبه را تیول وی سازد ، پیرمرد او را بخانهٔ خود برد . زن وی فال گیر بود ، طالع سلطان را دگرگون دید و بشوهر خود گفت ملك یعقوبه بسیار دور و اخذ نفع آن برای ما غیرمیسوراست ، خبراین صید را پیش امیر قرایوسف ببر و بمژدگانی نقد قناعت کن ، پیرمرد پناهندهٔ خود را بثمنی‌بخس فروخت و جمعی ازغلامان امیرقرایوسف لباسی کهنه در تن سلطان کردند و بمجلس‌آوردند ، قرایوسف بتعظیم برخاست و او را نزد خود نشاند،نخست زبان بطعن و درشت گفتن گشود و سپس از پهلوی خویش بدم در فرستاد و امر کرد ضمن دو منشور ایالت‌آذربایجان را به پیربداق وحکومت بغداد را بشاه محمد تفویض کند ، سلطان هر دو منشور را بآب زر نوشت ،آنگاه باصرار امرای بغداد اورا در مدرسهٔ قاضی شیخ علی بقتل رسانیده درکنار تربت برادرش سلطانحسین که بشمشیر غدر وی کشته شده بود ، بخاك سپردند . (خلاصه از: حبیب‌السیر ، ج ۳ ، ص ۵۷٦ تا ۵۷۸) .

۱ـ همچنانکه اشاره شد ، باید شام‌غازان باشد .

لحظه بآخرین پادشاه سلسلهٔ جلائری اظهار مهرومحبت میکردند (نك : بمقالهٔ Huart : پایان سلسلهٔ ایلخانیان[۱] منتشره در مجلهٔ آسیائی شمارهٔ اکتوبرسال ۱۸۷۶م ، ص ۳۶۲-۳۱۶).

تبریزمرکزعملیات نظامی‌ولشکرکشی قرایوسف بود درسال ۸۱۷ ه شاهرخ از ترس بسط نفوذ وی بفکرتسخیرآذربایجان افتاد ولی پای از ری فراتر ننهاد (مطلع‌السعدین، ص ۲۳۸ ، ۲۵۰) . در ۸۲۳ ه (۱۴۲۰ م) شاهرخ‌باز اقدام بحمله کرد ، دراین ضمن یعنی روزهفتم ذی‌القعدهٔ ۸۲۳ ه برابر ۱۲ نوامبرسال ۱۴۲۰ میلادی خبر درگذشت قره‌یوسف را دریافت ، چون هرج و مرج و اختلافی بین سپاهیان ترکمن پیدا شده بود ، پس از یك هفته میرزا بایسنقر موفق شد که تبریز را مسخر و مفتوح سازد[۲] .

۱- La fin de dynastie des Ilkaniens .

۲- قرایوسف پس از قتل سلطان احمد جلائری بـه قرا عثمان نیز چیره شد و قرارداد صلحی بسال ۸۱۵ بین‌آندو منعقدگردید ، همچنین حاکم شیروان شیخ ابراهیم و فرمانروای گرجستان راکه بکمك همدیگربجنگ با قره یوسف آماده شده‌بودند جنگ کرد و هر دو را شکست سخت داد . شیخ ابراهیم را باسارت گرفت و پس از اخذ مبلغ هنگفتی دوباره بحکومت‌شیروان گماشت وکوستندیل فرمانروای گرجستانرا با جمعی از گرجیان از دم تیغ گذرانید .

در سال ۸۲۲ سلطانیه وقزوین وساوه را بتصرف درآورد ، در سال ۸۲۳ شاهرخ میرزا با دویست هزارتن سرباز مجهزعازم تسخیرآذربایجان شد ، قرایوسف با سپاه‌ورزیدهٔ جراری در اوجان اردو زد ، و میرزا جهانشاه را بسلطانیه فرستاد ، ازجانب شاهرخ‌قاصدی پیش قرایوسف‌آمد و او را باطاعت و انقیاد از شاهرخ دعوت کرد ، قرایوسف چون بعدت وشجاعت خود اطمینان داشت ، نپذیرفت وقاصد را محبوس ساخت ، شاهرخ مصمم‌بجنگ شد و دستور داد دوازده هزار بار سورهٔ (انافتحنا) را ختم کنند ، در این بین قرایوسف درگذشت ، میان اردو هرج و مرج افتاد ، تمام خزاین به غارت رفت ، لباسهای مرده را نیز کندند حتی‌بجهت ربودن گوشواره ،گوشهایش را هم بریدند ، جسد عریان وی دو روز برروی‌خاك ماند ،بعد چند خربنده‌آن‌جسدرا برداشته در ارجیس‌نزد جدش بیرام‌خواجه ☆

Chronological Retrospect of the Events of ✿ : ن ك)
نقل ازدو ✿ Mahom . Historiy , London , 1821 , III , 541 .
کتاب : روضة‌الصفا ، خلاصة‌الاخبار[1] .)

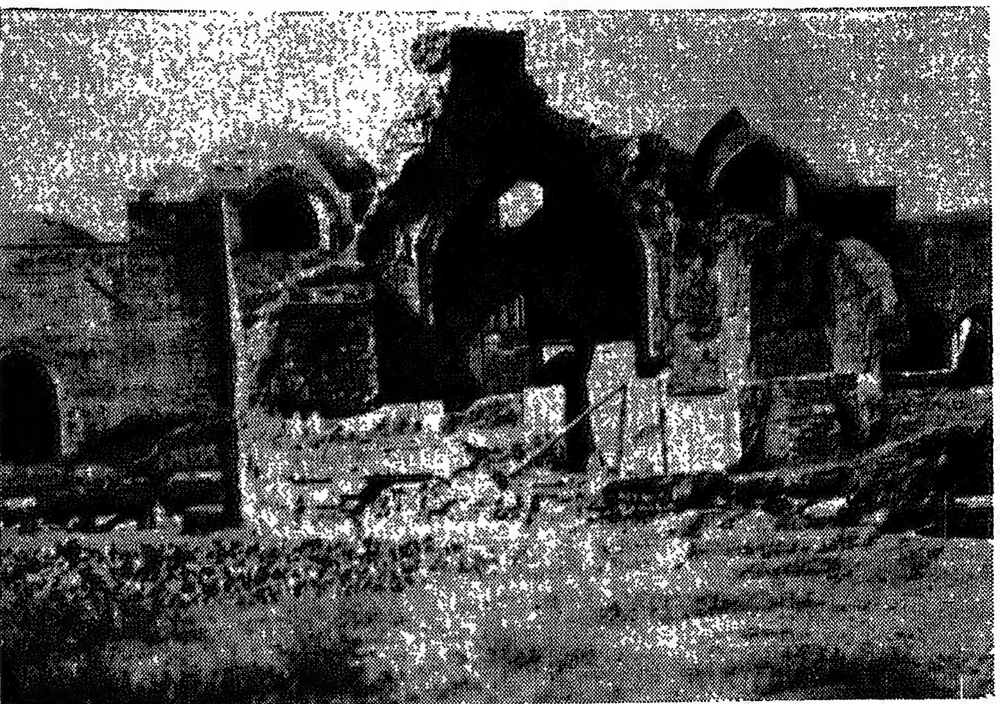
شاهرخ نیزپس ازاینکه پسران قره‌یوسف را در ارمنستان شکست داد در تابستان ۸۲٤ ه (۱٤۲۱ م) به تبریزآمد .

در ۸۳۲ ه اسکندر پسر قره‌یوسف بسلطانیه دست یافت و شاهرخ دوباره‌با سپاهی گران قره‌قویونلوها را درسلماس‌شکست‌داده وارد شام‌غازان شد و در زمستان ۸۳٤ ه آذربایجان را بابوسعید پسر قره‌یوسف که با وی از در اطاعت درآمده بود بخشید .

سال بعد ابوسعید بدست برادرش اسکندربقتل رسید ، ودرزمستان ۸۳۸ ه (۱٤۳٤ م) شاهرخ برای بار سوم به تبریزآمد ، اسکندر صلاح کاررا درعقب‌نشینی دید[2] ولی‌برادرش جهانشاه فوراً بشاهرخ پیوست واظهار

✿ بخاك سپردند ، قرایوسف ٦٥ سال عمرو۱٤ سال سلطنت کرد ، مرد بسیارشجاع وسخی بود و شش پسر داشت بنامهای : پیربداق ، اسکندر ، جهانشاه ، شاه محمد ، اسپان ، ابوسعید (منجم باشی ، ج ۳ ، ص ۱٥۱) . چون این خبر شایع شد جهانشاه پا بگریز نهاد ، میرزا بایسنقر به تبریز آمد و شاهرخ راه اردبیل پیش گرفت و ازآنجا بهاران و ارمنستان گذشت (حبیب السیر ، ج ۳ ، ص ٦۰۷) .

۱ـ خلاصة الاخبار فی احوال الاخیار ـ را غیاث‌الدین محمدبن همام‌الدین ملقب بخواندمیر در حدود ۹۰۰ ه برای امیر علیشیر تألیف کرده و مشتمل است بر یك مقدمه و ده مقاله ویك خاتمه ؛ مقدمه درآفرینش ، مقالات دراحوال انبیاء و حکماء وپادشاهان عجم و خلفاء راشدین و بنی امیه و بنی‌عباس و معاصرین‌آنها از شاهان وآل چنگیز وآل تیمور ، و خاتمه در اوصاف‌هرات وساکنین آن میباشد (کشف الظنون ، ج ۱ ، ستون ۷۱۷) . ۲ـ اسکندر پسری داشت بنام قباد که با لیلی یعنی محبوبترین و زیبا ترین معشوقهٔ‌پدرخود تعلق‌وتعشق میورزید ، هنگامیکه‌شاهرخ‌ازآذربایجان بخراسان‌برگشت ✿



ویرانهٔ مسجد جهانشاه (ص ۴۰ ، ۵۸)

اطاعت ومودت کرد ، شاهرخ تابستان ۸۳۹ هـ (۱٤۳٦ م) را درتبریزماند، و نزدیکیهای زمستان حکومت آذربایجان را بجهانشاه سپرد .

بدین‌طرز تاریخ پادشاهی مردی آغازشد که روزگاری کشورپهناوری را از آسیای صغیر تا خلیج فارس و هرات زیر فرمان داشت[1] .

☆ اسکندر بقلعهٔ النجق رفت وبا قباد ولیلی که هردو بشاهرخ پیشکش فرستاده بودند بنای خشونت گذاشت وآنانرا بقتل تهدید کرد ، آنها بتصور اینکه اسکندر پی بتعشق آنها برده بقتل وی مصمم شدند وشبی که اسکندر شراب بسیار خورده وبربام قلعه خفته بود لیلی بخلاف معهود نردبان را بالا نکشید و قباد ببام بالا رفته پدر مست را از پا درآورد . این فرزند نابکار نیز چندی بعد بقصاص خون پدر بدست جهانشاه کشته شد (حبیب السیر ، ج ۳ ، ص ٦۲۷ ؛ منجم باشی ، ج ۳ ، ص ۱۵۲) .

۱ـ شاهرخ درسال ۸۳۹ حکومت آذربایجان را بجهانشاه تفویض کرد ، دراوائل سال ۸٤۰ شاهرخ بخراسان مراجعت کرد ، اسکندر روی به تبریز آورد ودرحوالی صوفیان جنگ سختی بین دو برادر درگرفت ، اسکندر بقلعهٔ النجق گریخت و درآنجا بدست پسر خود قباد کشته شد ، رفته رفته کار جهانشاه بالا گرفت، درسال ۸٤٤ بگرجستان دست یافت ، و در سال ۸۵٦ عراق عجم را مسخر و تمام قلاع آندیار را ویران ساخت وشهر اصفهان را قتل عام کرد و سپس فارس و کرمان را متصرف شده در سال ۸٦۱ روی بخراسان آورد و در پانزدهم شعبان ۸٦۲ در شهرهرات بتخت نشست وشش ماه درآنجا توقف کرد. مقارن این احوال سلطان ابوسعید از بلخ متوجه اوشد ، جهانشاه بتدارك وسائل دفع وی مشغول بود که شنید حسنعلی فرزند محبوسش درآذربایجان از بند رسته و آشوب راه انداخته ، ناچار با ابوسعید ازدرآشتی درآمد وحکومت خراسان را بوی واگذشت و خودباسوارانش عازم آذربایجان گردید ، هر روز دوازده فرسخ راه می‌پیمودند و بهرآبادی که میرسیدند دستخوش غارت میساختند ، در نتیجهٔ این سرعت قریب بیست هزار شتر و ده هزار اسب تلف شد ، بدین ترتیب بآذربایجان آمد و پسر یاغی خود را دستگیر و محبوس و چندی بعد به بیرون قلمرو خود طرد وتبعید کرد . پسردیگرش پیربداق والی فارس را نیزبجهت سوء رفتارش بسال ۸٦۹ معزول و بعد بحکومت بغداد منصوب ساخت ، وی درآنجا نیز سرازفرمان پدرباز زد ، جهانشاه یکسال تمام بغدادرامحاصره کرد وبانیرنگ زیاد دوباره او ☆

بنای مهمی که جهانشاه در تبریز برپا ساخته ، مسجد کبود (گوگ مسجد) است[1] (گرچه برزین Berezin بنای این مسجد را از بیگم‌خاتون زن جهانشاه میداند) . شاید ظهور پیروان فرقهٔ اهل‌الحق (ن ك : کلمهٔ اهل الحق) نیز در دو محلهٔ سرخاب و چرنداب تبریز ، در زمان جهانشاه باشد[2] .

☆ را باطاعت آورد و بوسیلهٔ فرزند دیگرش محمد میرزا ویرا بقتل رسانید و بغداد رابه محمد میرزا سپرده با شوکت تمام به تبریز باز آمد . (ترجمه و تلخیص از منجم باشی ج ۳ ص ۱۵۲ ؛ ملحقات کتاب زینة‌المجالس) .

۱ـ صفت این مسجد در کتاب راهنمای آذربایجان تألیف آقای اسماعیل دیباج (ص ۱۶ تا ۲۲) بتفصیل آمده ، دراینجا فقط ترجمهٔ نوشتهٔ کاتب چلبی در کتاب جهان‌نما، آورده میشود : « از بناهای دیگر داخل شهر مسجد جهانشاه قره‌قویونلو می‌باشد که‌داخل وخارج و سردرب ومناره باکاشی تزیین یافته ، یك قبه ویك مناره دارد . مشبك روزنهایش از نوعی سنگ بلغمی بطرز عجیبی کنده شده . از مسجد سلطان‌حسن کوچکترولی بسیار زیبا و با لطف است » (مجلهٔ معلم امروز ، شماره ۵ ، سال ۲ ، ص ۱۹۱) .

۲ـ اهل الحق بمعنی مردان خداست و این نام بجماعتی اطلاق میشود که درولایات غربی ایران مثل لرستان و کردستان (بلاد کوران شرقی و کرند)وآذربایجان (تبریز و ماکو) و عدهٔ‌بسیار کمی در همدان و طهران و مازندران و خراسان وهمچنین در عـراق عرب بین اکراد و ترکمانان کرکوك ، سلیمانیه و موصل زندگی میکنند . « اهل الحق » غیر از « علی اللهی » و « چراغ سوندورن » و « خروس کشان » و « اهل الحقیقه » یا متصوفه است . مذهب اهل الحق روی عقیدهٔ غلاة شیعه بناشده وبا مذهب تناسخ و تصوف آمیخته و بشکل آئین مخصوصی ظهور کرده است .

اهل الحق معتقدند که خدا در هفت جسد حلول میکند ، و این حلول بمنزلهٔ لباس پوشیدن انسان است ودر اصطلاح اهل حق این لباس را « جامه یا دون » گویند.

وهربار که خدا درجسدی حلول نمود چهار یا پنج ملك نیزبا اوظاهر میشوند که‌آنها را « یاران چهار ملك » گویند .

بنابنوشتهٔ کتاب «سرانجام» خدا نخست بصورت « خاوندگار » یعنی‌خالق‌عالم ☆

دربارهٔ زندقهٔ جهان شاه میتوان به (صفحهٔ ۱۵٤ ، ج ۳) تـاریخ

٭ درآمدو« یاران‌چهارملك » اوعبارت‌بودند ازجبرائیل ـ میکائیل ـ اسرافیل ـ عزرائیل. سپس بصورت « علی » ظاهر شد که « یارانش » سلمان ـ قنبر ـ حضرت محمد ـ نصیر و فاطمه بودند، سپس بصور « شاه خشین ـ سلطان اسحاق ـ قرمزی (شاه ویس قولی) ـ ممدبك ـ آتش‌خان » مجسم شد .

و میگویند ملائکه در هر مرحله‌ای از خدا صادرشده‌اند مثلا اولی از زیربغل « خاوندگار » دومی از دهانش و سومی از نفسش و چهارمی از عرقش وپنجمی از نورش .

در متن دیگری دربارهٔ « چهاریار سلطان اسحاق »آمده :« بنیامین » از عرق که رمزتواضعست آفریده شد ، داود ازنفس که رمز غضب‌است ، موسی ازشارب که‌رمزرحمت است و رزبار از نبض که رمز احسان است .

چهار یار مقام وزارت و وکالت خدا را دارند و عدهٔ آنها در ادوار مختلف سه یا پنج نیز میتواند باشد .

اهل حق مثل اهل تناسخ معتقدند که روح انسان تقریباً در هزار جسد ظاهر میشود و درهربار جزاء اعمال دفعهٔ قبل را می‌بیند . ومیگویند همهٔ موجودات ومخلوقات شایستگی پذیرفتن پاکی و طهارت را ندارند ، یکعده نیکانند که از « زردگل » آفریده شده‌اند و هر قدر در زندگی درد و رنج بیشتر بکشند بخدا نزدیك تر میشوند و نصیب نورشان زیادتر میگردد ، یك عده از « سیاه خاك » خلق شده‌اند کـه اشرارند و روی نور نخواهند دید .

اهل حق بظهور « صاحب الزمان » نیز منتظرند و بروز قیامت هم باور دارند و معتقدند که‌عرصهٔ محشر جلگهٔ «شهر زور» یا جلگهٔ«سلطانیه» خواهد بود .

اهل حق نماز را غالباً با جماعت میخوانند و بندرت دیده میشود که یکی تنها نماز بخواند ، درکارهای مهم نیز دورهم جمع میشوند و میگویند جماعت هرکار دشواری راآسان میکند ، اذکار و اوراد آنها مواقع معینی دارد ، هیچ یك از اجتماعاتشان بدون قربانی واطعام برگزارنمیشود و این اطعامها واحسانها نامهای مختلفی ازقبیل «نذرونیاز» ، « خیروخدمت» و غیره‌دارد. درکتاب « فرقان اهل‌الحق » نام چهارده نوع « قربان خوندار و بیخون » ذکرشده است . در اصطلاح اهل حق نشست وجلسه را «سبزنمودن» گویند . و همچنانکه هر درویشی بایـد بمرشدی دست ارادت بدهد ، اهل الحق نیز بایـد ٭

منجم‌باشی رجوع کرد.

✿ هر کدام بیك شیخ « سرسپرده » شوند ، و برای رسیدن بکمال یك مرد و یا مردانی با یك زن عقد اخوت می‌بندند و معتقدند که این ربط و صله تا قیامت باقی‌خواهد بود .

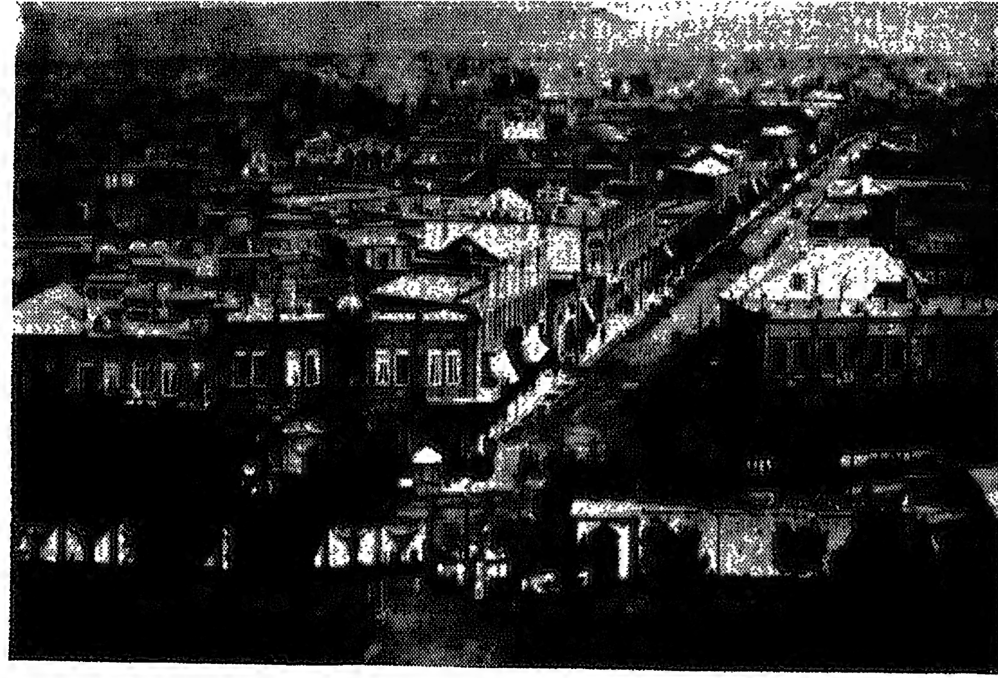
اهل حق به روزه نیز اهمیت زیاد میدهند-منتهی روزهٔ آنها سه روز،آنهم درفصل زمستان‌است.(مستفاد ازمقالهٔ «اهل‌الحق» بقلم‌استاد مینورسکی دردائرةالمعارف‌الاسلامیه).

حروفیه نیز که فرقه‌ای از « اهل الحقیقه » بودند در زمان جهانشاه‌خان فتنه و آشوبی راه انداختند و جمع کثیری ازآنان بامر جهانشاه‌خان کشته وسوزانده شدند،اینك برای مزید اطلاع اشارتی مجمل بعقاید و افکارآنان هم میشود .

این جماعت پیروان شاه‌فضل‌الله نعیمی تبریزی (متولد سال ۷۴۰ هـ) بودند و عقیده داشتند که تمام حروف مقدس است و درهر حرفی سری وجود دارد و مظهرحروف جمال انسان میباشد و انسان در نتیجهٔ تکامل میتواند بدرجهٔ الوهیت برسد ، اساس این طریقت مانند سایر فرق تصوف بر روی اسلام وقرآن نهاده شده ، منتهی با این فرق که پیروان این طریقت برای آیات قرآن‌اسرار و بواطنی قائل بودند و بمعنی ظاهر اهمیتی نمیدادند و میگفتندآیات متعددی ازقرآن دربارهٔ شخصیت کامل و الوهیت فضل‌الله بحث میکند و عقیده داشتند که خدا عرش و سدرةالمنتهی را در خطوط صورت انسان مستتر ساخته است ومعراج حضرت محمد دریافتن‌ودرك خطوط سیمای خود ومشاهدهٔفضل‌الله‌بود.

این طریقت که تجلی‌حروف را درروی انسان میجست؛روی‌زیبا رامقدس‌میشمرد و تعشق و تعلق برروی زیبا را وسیلهٔ وصول به حق و عبادت حقیقی میدانست .

این عقاید ازکتاب جاودان‌نامهٔ فضل‌الله و اشعارعمادالدین نسیمی وسایرین‌بخوبی مستفاد میشود ، میرانشاه بحکم پدرش‌امیرتیمور ، فضل‌الله را ازشیروان‌احضارکرده‌بفتوای علمای عصر بقتل رسانید و دستور داد بپاهای او ریسمان بسته درکوچه و بازار بگردانند، قبر فضل‌الله در ناحیهٔ النجق نخجوانست . پس از قتل فضل‌الله عقاید او بتمام کشورهای اسلامی منتشر شد و خلفا و نواب او مانند العلی‌الاعلی و سیدعمادالدین نسیمی ودیگران بآناطولی فرار کرده به تکایا و خانقاه های بکتاشیها داخل شده طریقهٔ حروفیان را بجای عقیدهٔ بکتاشیان ترویج دادند و چون بکتاشیها ساده‌لوح و بیعلم بودند ،بدون توجه عقاید آنها را پذیرفتند و اینکار عصیان و شورش و قتل و خونریزیهای فجیعی ببارآورد . ✿



خیابان فردوسی وجانب غربی   عکس‌ازفراز ارك   گرفته شده

آق قویونلوها :

روز۱۲ ربیع‌الثانی‌سال ۸۷۲ هـ برابر۱۰نوامبرسال۱٤٦۷م،جهانشاه در ارمنستان[۱] بوسیلهٔ اوزون حسن بایندری رئیس ترکمانان آق قویونلو غافلگیر و کشته شد.

دو تن از دختران اسکندربا استفاده ازفرصت برادرخود حسینعلی

☆ درعهد جهانشاه ، دخترفضل‌الله ومردی بنام‌یوسف درتبریزدوباره بترویج طریقهٔ حروفی پرداختند ، جمع کثیری برآنها گرویدند ، فتنهٔ‌بزرگی‌برپاشد وعده‌ای‌قریب‌پانصدتن کشته وسوخته شدند ، وآتش فتنه فرونشست(مستفاداز:دانشمندان‌آذربایجان ،ص۳۸۸-۳۸٦؛ ترجمه وتلخیص ازتاریخ مختصرآذربایجان ، ص ۱۳۵،۱۳٦ . برای مزیداطلاع رك به : واژه‌نامهٔ گرگانی ، دکتر صادق کیا ، تهران ۱۳۳۰؛ مجموعهٔ رسائل حروفیه ، تصحیح هوارت ، لیدن ۱۹۰۹ .)

ناگفته نماند که منجم‌باشی (ج ۳ ، ص ۱۵۳) مینویسد : « جهانشاه فاسق و ستمکار و مایل بزندقه و الحاد بود ؛ باحکام شرع‌اعتنائی نداشت ، شب تا صبح بعیش و نوش مشغول میشد وروز خسته وخراب میافتاد ، بدینجهت اطرافیانش اورا شب‌پره لقب داده بودند . »

۱- شکست وقتل جهانشاه دردیاربکراتفاق افتاد واینك مجمل‌آن واقعه : « پس از قتل میرزا پیربـداق ، عراقین و فارس و کرمان و آذربـایجان بتصرف جهانشاه درآمد وهمهٔ امرا سربفرمان‌وی‌نهادند فقط امیرحسن بایندری‌باوتمکین نکرد وعلم‌مخالفت برافراشت ، جهانشاه برای‌تصرف دیاربکروسرکوبی امیرحسن باصدهزارسربازروی‌بدانصوب نهاد ، امیرحسن درشعب یکی ازکوهها سرراه‌آنها راگرفت و قاصدی فرستاده جهانشاه را بصلح وآشتی دعوت کرد ، جهانشاه این‌امررا برضعف وفتور وی حمل و درقصد خود اصرار نمود . جنگ مختصری درگرفت ، سپاه جهانشاه هزیمت یافت ، ولی امیر حسن آنها را دنبال نکرده منتظرفرصت مناسب شد . میرزا جهانشاه غافل باز بخود نیامده درآن محل سرا پرده زد ومدتی‌مشغول‌استراحت وخوش گذرانی گردید، چون پائیزفرا رسید و سپاهیان ازسرمابزحمت افتادند ، جهانشاه‌آنها را فرمان بازگشت‌داد وخود با اولاد وخواص‌ومقربان درهمانجا بساط عیش ونوش گسترد ، امیرحسن‌باخبرشده‌برای تحقیق‌کامل امر، شبانگاه ☆

درویش‌را بتخت تبریز نشاندند[1] اما بیگم‌خاتون‌زن بیوهٔ جهانشاه این‌تدبیررا

✡ جاسوسی باردوی جهانشاه فرستاد ، جاسوس دور همهٔ چادرها را گشته فریاد زد که من اسبی بدین علامات گم کرده‌ام هر کس سراغی‌ازآن بدهد مژدگانی‌خوبی درخواهد یافت، از کسی‌جوابی‌نشنید، بر گشت وماوقع را امیرحسن خبرداد، امیر حسن صبح زود بادوهزار سوارمجهزبسرآنان ریخت ، اطرافیان‌جهانشاه سراسیمه شدند،میرزا محمدی ومیرزا یوسف پسران جهانشاه ناچارخود را درمیان‌انداخته بجنگ پرداختند. سواران‌آق قویونلوبچادرها ریختند ، جهانشاه که یکی‌از زانوبندهای خود را بسته بود ، فرصت بستن زانوبند دیگررا نیافت وبا عجله سوارشده بقصد فرار روبدره‌ای نهاد ، ترکمن‌اسکندرنامی ازسپاهیان امیر حسن‌درپی‌اوافتاد وچون بوی‌رسید میرزا جهانشاه ازبیم جان گفت من‌جهانشاهم، امااسکندر بدان التفات نکرده،فوراًاوراازپای‌درآورده‌جامه‌های قیمتی‌وی‌راپوشیدوسرش‌راازفتراك‌آویخته تند بلشکرگاه بازگشت ، در ضمن راه غفلت کرد ، سر جهانشاه از فتراك بیفتاد اما او این قضیه را با هیچ کس نگفت ؛ میرزا محمدی و میرزا یوسف گرفتار وجمع زیادی از امراء قراقویونلو کشته‌شدند.امیرحسن‌درصدد جستجوی جهانشاه برآمد، یکی‌ازسواران گفت اسکندرنامی‌لباس‌شاهانه‌پوشیده ، امیرحسن‌اورااحضار کرد وازماوقع جویا شد،اسکندرآنچه گذشته‌بود بعرض‌رسانید، سر وجسد جهانشاه پیداشد،سررا بخراسان‌پیش‌ابوسعیدفرستادند و جسدرا به تبریزحمل و در مظفریه (نزدگوی مسجد) دفن کردند » . (ترجمه و تلخیص از : منجم باشی ، ج ۳،ص ۱۶۱ ، ۱۶۲ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳ ، ؛ حبیب السیر ، ج ٤ ، ص۸۶،۸۷؛ روضةالصفا ، ج ۶،ص ۲۶۱) . منجم باشی در تاریخ این واقعه آورده :

اردوی جهانشاه بهادر نویان — باآنهمه اسباب زبردستی و پشت
ثانی عشر ماه ربیع الثانی — ویران‌شدوتاریخ:حسن‌بیك‌بکشت

ناگفته نماناد که اوزون حسن پس‌از اتمام‌کار جهانشاه ، محمدی را به‌تیر کشته ، میرزا یوسف را بمیل‌آتشین نابینا ساخت . غیاث‌الدین خواندمیردراین باره گوید :

چو دولت ازآن خاندان‌درگذشت — یکی کشته شد دیگری کور گشت

۱ــ این دو دختر اسکندر « آرایش بیگم » و « شاه سرای بیگم » نام داشتند و برادرشان حسینعلی مردی درویش بود ، و پادشاهی را باکراه پذیرفت . (منجم ـ باشی ، ج ۳ ، ص۱۵۳).

نقش برآب ساخت[1]، لیکن دیری نپائید که حسنعلی پسر دیوانهٔ جهانشاه که از زن دیگری بود به تبریز دست یافت و بیگم‌خاتون و خویشان اورا بقتل‌آورد. (ن ك : منجم‌باشی)[2] حسنعلی نیزکاری از پیش نبرد و باوجود مساعدت ابوسعید تیموری درمرند شکست فاحشی از اوزون حسن خورد،

۱ـ بیگم خاتون زن با تدبیر و کثیرةالخیرات بود در قشلاق خوی بسر میبرد، چون این خبررا شنید، یکی‌ازدخترانش را با برادرخود قاسم‌بیگ و عده‌ای سوار به‌تبریز فرستاد؛ قاسم بیگ حسینعلی را مقتول ودختران اسکندر راگرفتار ساخت (منجم باشی ج ۳، ص ۱۵٤).

۲ـ درسال ۸٦۲ هـ که جهانشاه درخراسان بود حسنعلی درتبریزاز زندان رهاشده بنای عصیان گذاشت،جهانشاه ناچار به‌تبریزبازگشت، حسنعلی باوزون حسن‌پناه‌برد واعزاز واکرام فوق‌العاده دید، چون فسق و الحادش بروزکرد، اوزون حسن در صدد قتل وی برآمد، حسنعلی قصد او را دریافته، ببغداد نزد برادرش گریخت، هنگام فتح بغداد دوباره گرفتار وبامرپدر زندانی گردید و رویهم ۲۵ سال درزندان ماند واختلالی‌درمشاعر وی راه یافت. پس ازمرگ جهانشاه از زندان خلاص شد وبیاری جمعی ازاوباش به‌تبریز دست یافت وبجای پدر نشست، برادرخود ابوالقاسم ونامادری خود بیگم خاتون‌وبرادران وی قاسم وحمزه را بقتل آورد و باب ذخایر و دفاین جهانشاه را بروی اراذل و اوباش گشود وسپاهی درحدود صدوهشتاد هزارتن ترتیب داد وپیام دوستانه‌ای به‌سلطان ابوسعید تیموری فرستاد و اورا بجنگ با اوزون حسن برانگیخت وخود بخونخواهی پدر بمقابله ومقاتلهٔ اوزون حسن شتافت، درحوالی مرند با سپاه‌آق قویونلو روبرو شد، عدهٔ کثیری ازامراء وسپاهیانش باردوی اوزون‌حسن فرارکردند، ناچارموضع گرفته‌دردورخود خندقی احداث کرد، ولی‌کاری ازپیش نبرده مجبور بفرارشد، مدتی‌دربلاد مختلف سرگردان بود تا بهمدان‌آمد وبکمك جمعی ازاوباش شورش واغتشاشی برپا ساخت، اوغورلی محمدپسر اوزون حسن این‌آتش فتنه را فرونشاند، حسنعلی نیزگرفتار و بسال ۸۷۳هـ کشته‌شد و دولت قراقویونلو با قتل وی منقرض گردید (منجم باشی، ج ۳، ص ۱۵۳، ۱٥٤، ۱٦۰،۱٦۲؛ روضةالصفا، ج ٦، ص ۲٦٤ـ۲٦۲؛ حبیب‌السیر، ج ٤، ص ۹۰ـ۸۷).

چندی بعد ابوسعید هم درگذشت[۱] و اوزون حسن در ۸۷۳ هـ (۱٤٦۸ م) تبریزرا متصرف‌شده پایتخت خود قرارداد[۲] واین‌مطلب‌را درنامه‌ایکه بسلطان عثمانی فرستاد رسماً اعلان کرد (ن ك: منشآت فریدون‌بیگ). درمنابع ونیزی راجع بزمان اوزون حسن نکات گرانبهای زیادی وجود دارد.

[مارکودمولینو Marco de Molino نخستین کنسول ونیزی در تبریز است، ۱۳۲٤ م]. جیوزافا باربارو Giosafa Barbaro نمایندهٔ

۱ــ پس ازفرارحسنعلی، سلطان ابوسعید تیموری‌باسیصدهزارسربازروی بآذربایجان نهاد، اوزون‌حسن‌ضمن پیامهای محبت‌آمیزی بصلح‌وانصراف وی کوشید ولی مؤثر نیفتاد، ناچار بقراباغ‌پس نشست. سلطان ابوسعید ازراه اردبیل قصد قراباغ کرد، تا وصول‌باوزون حسن چندتصادف کوچك موضعی رویداد، عساکرجرارتیموری پیشرفته‌ازحیث علیق‌وآذوقه بمضیقه افتادند، درنخستین جنگ سپاه ابوسعید هزیمت یافت وبا زحمت زیاد خود را در شیروان‌بجنگ دیگرآماده نمود، جنگ‌آغاز وشکست باز نصیب تیموریان شد، ابوسعید لابد طلب صلح کرد ومادر خویش‌را با پیامی پیش اوزون حسن فرستاد ولی‌اوزون‌حسن‌روی موافق نشان نداد، ابوسعید پا بفرارنهاد، خلیل میرزا و زینل میرزا دردنبال وی افتاده‌او ودو فرزندش محمد وشاهرخ را گرفتارساختند، اوزون حسن نخست‌قصد قتل وی‌را نداشت ولی باغوای‌قاضی شیروان وصوابدیدجمعی ازامرای‌ترکمان، اورا بیادگارمیرزا نوهٔشاهرخ تسلیم کرد، یادگارمیرزا اورا بقصاص مادربزرگش گوهرشادآغا بقتل رسانید.

در این جنگ غنائم بسیاری بچنگ اوزون حسن افتاد، شهزادگان را محبوس و امرای جغتای را آزادکرد و مادر ابوسعید را با جنازهٔ فرزندش باعزازی تمام بخراسان فرستاد. (منجم باشی، ج ۳، ص ۱٦۳؛ روضة‌الصفا، ج ٦،ص ۲٦۵ـ۲٦۱؛ حبیب‌السیر ج ٤، ۹۳ـ۹۰؛ لغت‌نامهٔ دهخدا، حرف الف، ص۵۱۵،۵۱٦).

۲ــ اوزون حسن پس‌ازقتل سلطان ابوسعید بعراقین وفارس و کرمان دست‌یافت، حکومت بزرگی تأسیس وتبریزرا دارالملك اختیار کرد ودرآبادانی آن‌سخت‌بکوشید،ولایت گرجستان‌رانیزمسخرساخت، صیت‌شوکتش‌درشرق وغرب پیچیدازممالك عثمانی‌وروم ومصر سفرائی بدربار وی‌آمدندودرسال۸۷٦هـ قافلهٔحاجی ترتیب داد وبرادر خود اویس‌بیگ را☆



خیابان پهلوی ،رزمان لشکرعبداللەخان‌طهما، حداث شد،

هوری ونیز[1] در ۱۴۷۴م زندگی پرشور تبریز را که از جمیع جهات دسفرا بود توصیف میکند. از باربارو Barbaro دریکی از اطاقهای

☆ امیرالحاج تعیین نمود. درسال ۸۷۸هـ باسلطان محمد ثانی پادشاه عثمانی بجنگ پرداخت، وغالب گردید ولی سال بعد شکست خورد وپسرش زینل میرزا کشته شد. اهالی گرجستان با استفاده از فرصت سربطغیان برداشتند. اوزون حسن باردیگر آنولایت را تصرف وتخریب وغارت کردوا کثرغنائم را بین امرا واحبا توزیع نمود وخمس آنرا بعلما وصلحا تخصیص داد. وی پادشاهی عاقل وعادل وشجاع وصاحب تقوی ومتشرع ودیندار ومحب فضلاوپارسایان وصاحب خیرات وحسنات بود، قریب ده سال باشوکت تمام حکومت کرد ودر۵۴سالگی درگذشت (قاموس الاعلام، ج ۲، ص ۱۰۸۵ ؛ منجم باشی، ج ۳، ص ۱۶۵-۱۵۷ و ۳۸۹-۳۸۷ ؛ تاریخ تبریز، ص ۳۱۷ ؛ زینت‌المجالس، فصل نهم ملحقات، ص۲۶-۲۵).

۱- توسعهٔ روزافزون قدرت دولت عثمانی تمام دول اروپا مخصوصاً جمهوری ونیز را بوحشت انداخته بود و میخواستند حکومتهای همجوارعثمانی نیرومند وقادر بدفاع از خود ومقابلهٔ با تجاوزآن کشورباشند.

روی این اصل در۲ دسامبر سال ۱۴۶۳ م مجلس شیوخ ونیزطرح پیمان اتحاد با اوزون حسن را تصویب و **کویرینی** L.Quirini را برای اجرای این نظر بایران اعزام کرد. در ۱۳ مارس سال ۱۴۶۴م اولین نمایندهٔ اوزون حسن به ونیزرسید وشش ماه درآنجا ماند. سال بعد قاسم حسن پیامی از اوزون حسن به ونیز برد. این روابطمدتی تعطیل شد. اما پیاده شدن عثمانی‌ها در **اوبیا** Eubée که ۲۶۴ سال درتصرف ونیزیها بود، دولت جمهوری ونیز را برآن داشت که دوباره کویرینی رابرای مذاکره بانمایندهٔ اوزون حسن بایران بفرستد. سفیرایرانی دیگری نیزبه واتیکان اعزام شد. مجلس‌شیوخ ونیز تصمیم گرفت که‌مأمور عالیمقامی رابسفارت‌نزد اوزون‌حسن بفرستد. لذا **کاترینوزنو** Caterino zeno داماد **کالوجونس** Calo Johannes امپراطور **ترابیزون** Trebizond را برای‌این مأموریت انتخاب کرد. (اوزون‌حسن نیز دامادکالوجونس بود وشاهزاده‌خانم **تئودورا** Despina Theodora رادرعقد نکاح خود داشت.)

در دربار اوزون حسن از کاترینوزنو با نهایت گرمی پذیرائی شد و ۲۰آوریل سال ۱۴۷۱م که **زنو** درتبریزبود، حاجی محمدفرستادهٔ اوزون حسن برای جلب کمك ☆

کاخ باشکوه آپتیستی Aptisti (؟ + Haft)[۱] پذیرائی بعمل آمد. تاجر ونیزی گمنامی که درسال ۱۵۱۴م (؟) تبریزرا دیده میگوید: شکوه و جلال اوزون حسن در تمام ایران بی‌نظیر بود.

اوزون حسن در ۸۸۲ ﻫ[۲] (۱۴۷۷ م) وفات یافت ودرمدرسهٔ نصریه که خود بنا کرده بود مدفون گشت و پسرش یعقوب نیزبعدها در همانجا بخاك سپرده شد.

دوازده سال حکومت یعقوب یعنی‌از ۸۸۳ تا ۸۹۶ ﻫ نسبةً بصلح و صفا گذشت، شعرا ونویسندگان‌زیادی‌مورد حمایت وتشویق‌اوقرار گرفتند. ادریس مورخ کرد[۳] منشی مخصوص او بود، یعقوب در سال ۸۸۸ﻫ در باغ صاحب‌آباد قصرهشت‌بهشت را بنا کرد (ن ك : تاریخ‌یعقوب تألیف فضل‌الله بن روزبهان که یگانه نسخهٔ‌خطی‌آن در کتابخانهٔ ملی‌پاریس وتعداداوراق آن ۱۰۵ و شمارهٔ‌آن ۱۰۱ است)[۴]. تاجر ونیزی هم این‌قصر«آستیبیستی»

☆ و طلب اسلحه و مهمات به ونیز رسید. در ۱۱ فوریهٔ ۱۴۷۳ م **جیوزافا باربارو** بهمراهی یك دستهٔ دویست نفری از تفنگداران و افسرانشان، با شش عراده توپ وششصد قبضه تفنگ ومقدار زیادی اسلحه ومهمات بایران وارد و مشغول تعلیم و تجهیز دسته‌های مختلف عساکرآق قویونلو شدند، ترجمه و تلخیص از : دائرةالمعارف‌الاسلامیه، سیاست ونیزیها، ج ۳، ص ۱۴۳).

۱ـ عبارت بین دوپارانتز( ) درترجمهٔ عربی نیامده. ۲ـ درمتن فرانسه اشتباهاً ۸۵۲ نوشته شده است.

۳ـ ادریس بن حسام بدلیسی از امرای کرد و مورخ است، وی از ترس‌سیاست شاه اسماعیل صفوی بترکیه گریخت، سلطان بایزیدخان ثانی مقدم او راگرامی داشت. بسال ۹۳۰ درگذشت. معروفترین اثر وی تاریخ فارسی هشت‌بهشت در احوال سلاطین آل عثمان میباشد، (تلخیص از لغت‌نامهٔ دهخدا، حرف الف، ص ۱۵۶۲).

۴ـ نام این کتاب، تاریخ عالم‌آرای‌امینی‌است که بوسیلهٔ پروفسور و.مینورسکی☆

Astibisti را تعریف کرده است . در سقف ایوان بزرگ این قصر تصویر جنگهای مهم ایران وتصاویرسفرا وغیره نقاشی شده بود . حرمسرای‌شاهی که‌درآن‌هزار زن سکونت داشت ، درپهلوی‌کاخ هشت‌بهشت بود؛یك‌میدان بزرگ ، یك مسجد و یك بیمارستان که میتوانست‌هرروز بیش ازهزاربیمار را پذیرائی کند نیز در کنار این کاخ وجود داشت (ن ك : اولیا ، ج۲ ، ص۲٤۹) .

صفویه وجنگهای ترك وایران :

اسمعیل اول پس از اینکه میرزا الوند آق قویونلو را در شرور[۱] شکست داد در۹۰٦ ه (۱۵۰۰ م) به‌تبریزدست یافت ، دوثلث‌اهالی‌تبریز که تعدادشان بین‌دویست‌الی‌سیصدهزارنفر بود، مذهب تسنن‌داشتند، مالك‌الرقاب جدیدآنان‌را بقبول مذهب‌شیعه مجبورساخت‌ودربارهٔ کسانیکه ازدرمقاومت ومعارضه برآمدند خشونت وسختگیری نشان‌داد (عالم‌آرا ، ص ۳۱) .

اسمعیل‌ازآق قویونلوها بدش‌میآمدوبسائقهٔ این فکرقبر گذشتگان آنانرا شکافت واستخوانهایشان‌راآتش زد (ن ك : ✿ G.M.Angiolello ✿مورخ یعقوب , p . 206 v) .

تاجرونیزی یأسی‌را که از کشتارها وافراط این امیرجوان به‌نجبا واشراف شهردست داده بود تعریف میکند .

اسمعیل دردنبال الوند داخل‌ارزنجان شد ، اما الوندازسوی دیگر خود را بتبریز افکند وهنگام اقامت کوتاهش اغنیا و ثروتمندان شهر را

✿ بزبان انگلیسی ترجمه ، و از طرف Royal Asiatic Society لندن درسال ۱۹۵۷م منتشرشده است. قطع این ترجمه وزیری ودارای ۱۳٦ صفحه میباشد ، (تلخیص از راهنمای کتاب ، شمارهٔ اول ، سال اول) .

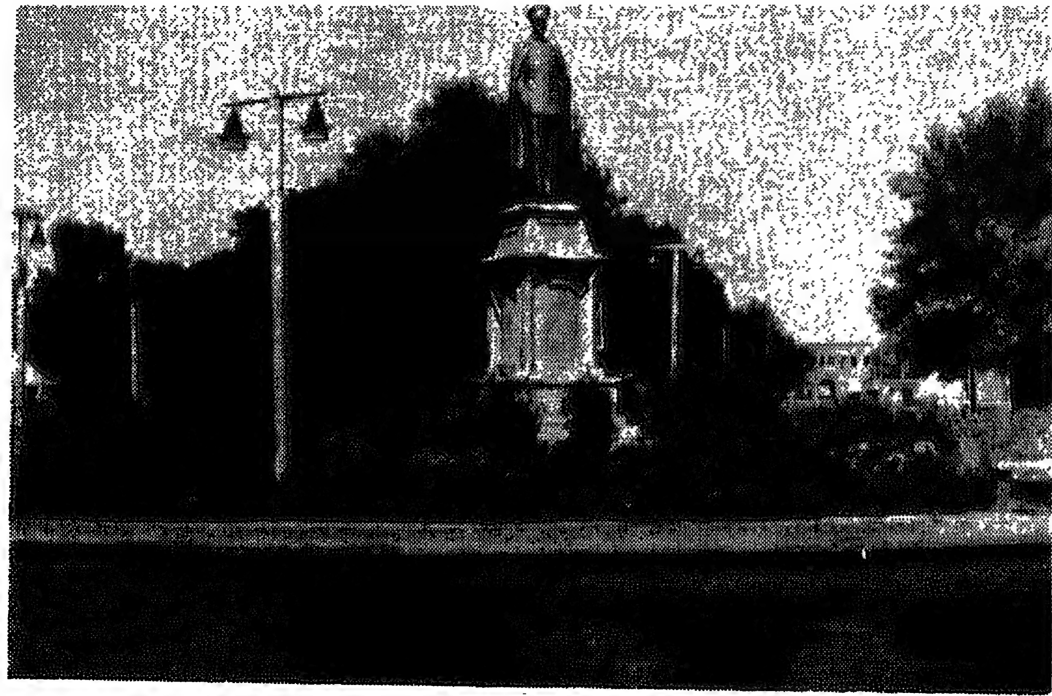
۱ـ ناحیتی است درحوالی نخجوان . شرح این‌جنگ ضمن معرفی «تاریخ‌شاه‌طهماسب» درشمارهٔ اول‌سال چهارم مجلهٔ معلم‌امروز

زیرشکنجه قرارداد. (عالم آرا ، ص۳۱) .

جنگ چالدیران که دردوم رجب ۹۲۰ ه (۱۲ اگوست ۱۵۱٤م) واقع شد راه عثمانیان را به تبریز باز کرد ، بعد از نه روز وزیر دوقکین ـ اوغلو[۱] و دفتردارپیری ، در تبریز فرود آمدند ، و در ششم سپتامبر سلطان سلیم با قهر وغلبه وارد تبریز شد ، رفتار ترکان در شهرملایم و معتدل بود (Browne : Pers . lit . in Mod . times , 77) . اما خزاین شاهان ایران را بتصرف آوردند و هزار نفر از صنعتگران ماهر شهر را بقسطنطینیه کوچاندند . وچون قشون ینی‌چری[۲] حاضر بادامهٔ جنگ نبود، لذا سلطان پس از یك هفته توقف درتبریز، مجبور بمراجعت و عقب نشینی شد[۳] (ن ك : Hammer , G . O . R . , I , 720) .

۱ـ Dukagin _ oghlu دوقکین‌زاده (محمدپاشا) فرزندآخرین پرنس خاندان Le duc Jean (امرای آلبانی) و وزیر سلطان سلیم وسلطان سلیمان خان قانونی بود، دراواخرعمرچندسالی بحکومت حلب ومصرمنصوب شد، درسال۹٦۲ه بقسطنطینیه مراجعت کرد ومدتی بعد درگذشت (قاموس‌الاعلام ، ج ۳ ، ص ۱۲۸۰) .

۲ـ ینی چری صنفی ازعساکردولت عثمانی بود که در زمان سلطان اورخان‌غازی تشکیل شد. شمارهٔ افراد این صنف نخست شش‌هزارتن بود ، سپس جمع کثیری ازاسرای جوانی که‌درجنگهای مختلف بدست عساکرعثمانی گرفتارشده ودین اسلام را پذیرفته‌بودند بصفوف این صنف درآمدند وتعداد افرادآن تا صدهزارتن بالا رفت . این صنف نظرکرده ومورد دعا وپشتیبانی‌قرارگرفتهٔحاج بکتاش‌ولی‌عارف‌معروف‌بودند،دربادی امرخدمات‌بزرگی بدولت عثمانی کردند،ولی رفته‌رفته جرأت وعصیان‌آنان مانع‌اجرای اوامرسلاطین عثمانی‌شد وناراحتی وهرج ومرج عجیبی درکشورعثمانی ایجادکرد ، سلطان سلیم ثالث درصدد رفع برامد ولی توفیق این‌کار را نیافت،درسال ۱۲٤۱ ه این نظربدست‌سلطان محمود خان ثانی جامهٔ عمل پوشید وقدرت پانصد سالهٔ عساکرخودکامه ونافرمان ینی‌چری از بین رفت (قاموس‌الاعلام ، ج ٦ ، ص ٤۸۰٤). ۳ـ برای مزید اطلاع‌رك: سرپرسی‌سایکس، تاریخ‌ایران (ترجمهٔ فخرداعی گیلانی) ،ج ۲ ، ص ۲۳٤ـ۲۳۱.



اعلیحضرت فقید رضاشاه پهلوی دروسط استخرمرکزی باغ‌گلستان تبریز

حوادث شوم سال ۱۵۱۴م موجب شد که ایرانیان احتیاط بیشتری کنند ، در زمان شاه طهماسب پایتخت به نقطهٔ دور دستی درشرق ، یعنی قزوین انتقال یافت .

سفیرونیزی آلساندری **Alessandri** میگوید: شاه‌طهماسب بعلت بخلی که داشت درپایتخت‌آق قویونلومحبوب نبود .[۱]

در ۹۴۱ هـ (۱۳ ژوئیهٔ ۱۵۳۴ م) سپاهیان سلطان سلیمان اول بفرماندهی وزیرابراهیم پاشا ، با صلاحدید و تحریك اولامهٔ تکلو ، وارد تبریزشدند ؛ وسپس باردوگاه ییلاقی‌اسدآباد(سعیدآباد ؟)[۲]رفتندوابراهیم پاشا به‌بنای قلعه‌ای درنزد شام‌غازان‌آغاز کرد ، وحکومت‌آذربایجان‌را به اولامه[۳] که درزمان شاه طهماسب هم عهده‌دار این‌کاربود ، واگذاشت .[٤] در ۲۷ سپتامبر سلطان سلیمان شخصاً بـه تبریز رسید ، سپس بسلطانیه واز آنجا ببغداد رفت ، هنگامیکه به تبریزمراجعت کرد چهارده روز بتدبیر وتنسیق شؤون اداری شهرپرداخت ؛ اما سرما سپاهیان ترك را بباز گشت مجبورساخت ، قشون ایران با استفاده ازاین‌فرصت تا شهر وان پیشروی کرد . در ۹۵۵ هـ (۲۸ ژوئیهٔ ۱۵٤۸ م) سلطان سلیمان با تحریك القاص میرزا برادرشاه طهماسب ، بار دیگر به‌تبریزآمد وپنج روز درآنجا توقف کرد ، تاکتیك جنگی‌ایرانیان عبارت بود ازنابود کردن‌آذوقهٔ قشون مهاجم ، وبدین‌جهت ترکان از گرسنگی ، برای‌باردوم ، به‌عقب‌نشینی‌مجبور شدند . در « هفت اقلیم » آمده که سلطان هرجارا بقهر میگرفت سربازان

۱ــ همین کتاب ، ص۲٤۳. ۲ــ منجم باشی‌درج ۳، ص٤۹سعدآبادنوشته. ۳ــدر ترجمهٔ عربی‌اشتباهاً « اولامه » را« علماء » ترجمه کرده ونوشته : « حکومت‌آذربایجان را بعلمائی واگذاشت که در زمان طهماسب برآن بودند » . ٤ــ عالم‌آرا ، ج ۱ ، ص ٦۸

تا سه روزحق تاراج داشتند ، درباره تبریزاین تاراج سه‌روزه را قدغن کرد ، اما با وجود این فرمان ، اهالی تبریز در گوشه و کنار از کشتن ترکان دست برنمیداشتند .

القاص میرزا سلطان‌را بقتل‌عام یا باسارت گرفتن مردم تبریز ترغیب می‌نمود اما سلطان خواهش او را نپذیرفت ، مسیو دارامون D'Aramon سفیرفرانسوای‌اول که تصرف شهررا بدست سپاهیان عثمانی،مشاهده کرده، مدعی‌است که‌سلطان‌تبریزرا زیرحمایت‌خود گرفته‌بود(Voyage,p.83).

در ۹۶۲ ﻫ (۲۹ مه‌۱۵۵۵م) درآماسیه Amasia[1] نخستین‌قرارداد صلح بین‌ایران وترك منعقد شد وقریب سی‌سال‌دوام یافت(☆: Hammer II,112,120,269 ☆ ؛ عالم‌آرا ، ۵۹-۴۹).

در ۹۹۳ ﻫ (۱۵۸۵ م) اوزدمیرزاده عثمان پاشا ، وزیراعظم‌سلطان مراد سوم ، بفرماندهی چهل هزارمرد جنگی روی به تبریزنهاد ؛ درضمن راه جغاله زاده حاکم وان با شش هزارنفر بدوملحق شد ، سپاه ترك از راه چالدیران وصوفیان گذشته تا شام غازان پیش رفت ، حاکم ایرانی شهر ، علیقلی خان دفاع مردانه‌ای‌نموده پس‌ازقتل‌سه‌هزارتن ازعساکرجغاله‌زاده شبانگاه عقب نشینی کرد؛ سپاه عثمانی‌درماه سپتامبروارد تبریزشد ، وچون عدهٔ زیادی ازعساکرترك بدست‌اهالی کشته شده بودند ، شهرسه روز مورد قتل وغارت قرار گرفت ؛ اماحمزه میرزا ولیعهدایران درحوالی‌شهرمنتظر فرصت بود وبا حملات ناگهانی‌خود ، عساکرترك راآنی‌راحت‌نمیگذاشت وخسارات فراوانی بآنان وارد میساخت . عثمان پاشا برای دفاع ازشهر، به بنای‌قلعهٔ مربعی‌آغاز کرد ، طول باروهای‌آن ۱۲۷۰۰ ذراع (آرشین‌معماری

۱ـ آماسیه بخشی‌است ازولایت سیواس که مرکزآن قصبهٔ‌آماسیه نام دارد.

مکه ـ اولیا) بود و بنای آن درسی وشش روز پایان پذیرفت ، محل قلعه راعالم آرا[1] در داخل شهر، جای دولتخانهٔ قدیم ؛ واولیا درحوالی خیابان‌شاه نوشته است . پادگان قلعه ٤٥٠٠٠ تن بود ، جعفرپاشای اخته حاکم‌شهر معین شد .

در۲۹ اکتوبرسال ۱۵۸۵م عثمان پاشادر گذشت و در بستر بیماری جغاله‌زاده‌را جانشین‌خودوفرمانده عساکرترك تعیین کرد. جغاله زاده‌نخست برایرانیان غلبه جست ، ولی بزودی درشهرمحاصره شد .

« چندی بعد فرهاد پاشا ازطرف‌سلطان عثمانی‌مأمورفتح آذربایجان گردید[2] » وپس‌ازچهل‌وهشت‌جنگ، دست ازمحاصرهٔ پادگان شهربرداشت (ن ك : Hammer , II , 354) وشاه‌عباس بنا بقرارداد شوم صلح۹۹۸ه (۱۵۹۰م)شهرهائیرا که ترکان درماوراء قفقازومغرب‌ایران گشوده‌بودندترك گفت وازاینزمان پای‌ترك در تبریزعملا استوارشد . اما ایرانیان‌ازپایتخت دیرین خود دل برنگرفتند.

اولیا چلبی آمارآثار عثمانی ، مخصوصاً بناهائیرا کـه جعفر پاشا درتبریز وحوالی‌آن برپا ساخته بود درسیاحتنامهٔ خودآورده است.

بی‌نظمی و آشوبی که سپاهیان ترك در اوائل سال ۱٦۰۳م راه‌ـ انداختند ضعف سلطان‌محمد سوم‌را آشکارساخت ، شاه عباس بطورنا گهانی اصفهان‌را ترك گفت ودوازده روزبعد واردتبریز گردید. علی پاشا درحوالی حاجی‌حرامی ، دوفرسخی تبریز، شکست خورد و پس ازاین شکست قلعه

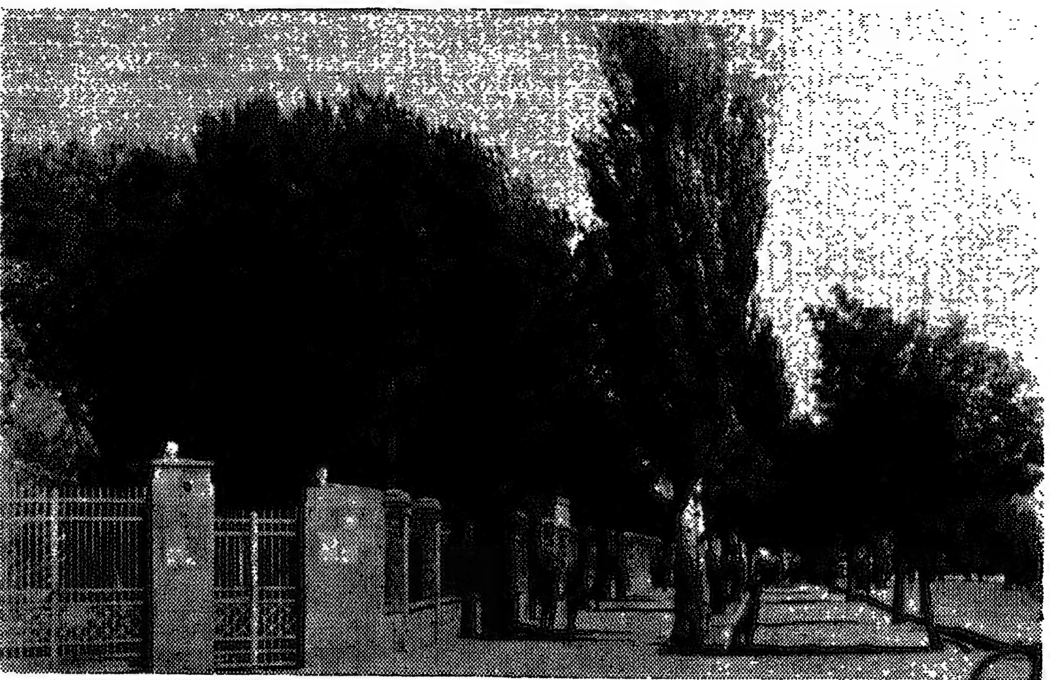
۱ـ ج ۱،ص۳۱۰. ۲ـ تاریخ‌سرپرسی‌سایکس(ترجمهٔفخرداعی گیلانی)،ج ۲ ، ص ۲٤۸ـ۲٤۷ ؛ منجم باشی : ج ۳ ، ص ۲۰۹ـ۲۰٦ ؛ عبارت بین دوگیومه « » بوسیلهٔ مترجم بمتن افزوده شده‌است.

تسلیم شد ، عامل شاه‌عباس درحق دشمن‌شکست خورده ارفاق و اکرام‌نمود (ن ك : بشهادت تکتندر Tectander که‌آنوقت درتبریز بود).

اما اهالی تبریز که تعصب تشیع چشم آنها را گرفته بود حرمت قرابت وصداقتی‌را که در مدت بیست سال توقف عساکرعثمانی ، بین آنان مؤکد شده بود رعایت نکردند و در داخل وخارج شهرعدهٔ زیادی ازترکان را بخاك و خون کشیدند . شاه عباس اول مردم را بتخریب و امحاء آثار حکومت عثمانی‌دعوت کرد، ودرظرف‌چند روز، قلعه‌ای که بوسیلهٔعثمانیان ساخته شده بود مانند منازل و مساکن ایشان نابود گردید ، همچنانکه کاروانسراها ودکاکین و گرمابه‌ها و غیره نیز بکلی از بین رفت (عالم‌آرا ، ص ٤٤١ ، ٤٥١).

در ١٠١٩ ه (١٦١٠م) یعنی زمان سلطان ضعیف ، احمد سوم ، ترکان دوباره بفکر هجوم به تبریز افتادند ، قشون ترك بفرماندهی وزیر اعظم مراد پاشا ناگهان در حوالی تبریز پیدا شد ، اما شاه عباس اول خود راآماده ساخته بود ، دفاع شهررا بحاکم‌آن پیربداغ خان سپرد وخود در استحکامات شمالی کوه سرخاب‌موضع گرفت. جنگی‌رخ‌نداد ، ترکان بعلت کمی‌آذوقه بزحمت افتادند ودرحینیکه بین شاه عباس ومرادپاشا پیکهائی رد و بدل میشد ، سپاهیان ترك عقب نشستند ؛ این هجوم ترکان باعث شد که بسرعت قلعهٔ محکمی در تبریزساخته شود ، ایرانیان جای قلعهٔ قدیم ترکان‌را بجهت‌طغیان‌آب‌مهران‌رودمناسب‌ندیدند‌وقلعهٔ جدید درنزدیکی کوه سرخاب در محلهٔ ربع‌رشیدی بنا گردید ، ومصالح ساختمانی‌آن از ویرانهٔ کاخهای قدیمی بخصوص ازشام‌غازان گرفته‌شد (عالم‌آرا ، ص ٥٨٤ ،٦٠١).

همچنین‌درنتیجهٔ‌این‌جنگ‌آزمائی بیهودهٔ‌مرادپاشامعاهدهٔ١٠٢٢ه (١٦١٢م)



در ورودی باغ گلستان ، این باغ هنگام شهرداری محمدعلی‌خان تربیت در قبرستان
تاریخی گجیل احداث شده است .

بسته شد و ایران توانست وضع را بآنچه در زمان شاه طهماسب و سلطان سلیمان بود باز گرداند (عالم‌آرا ، ص ٦١١-٦٠٠). اما دربارهٔ تعیین خطوط مرزی مشکلاتی پیش‌آمد .

در ١٠٢٧ هـ (١٦١٨م) قشون ترك وان که بالغ بر(٦٠٠٠٠) تن بودند با تحریض یکی ازرؤسای تاتارکریمه (Crimée) بطور ناگهانی بآذربایجان هجوم آوردند ایرانیان تبریز واردبیل را تخلیه کردند ، ترکان که از حیث آذوقه در مضیقه بودند پس از تجدید قوا ، باردیگر تا سراب پیش رفتند ، قرچغای Karčkai خان سپهسالار تبریز ترکان را در سراب شکست سختی داد[1] و در نتیجه معاهدهٔ دیگری منعقد شد که شرائط معاهدهٔ سال ١٠٢٢ هـ را مؤکد ساخت (عالم‌آرا ، ص ٦٦١-٦٥٦ ؛ Hammer : II , 773).

پس از درگذشت شاه عباس اول نزاع بین ترك وایران شدت یافت، و در زمان شاه صفی جانشین وی ، یعنی ١٠٤٥ هـ (١٦٣٥م) سلطان مراد چهارم بآذربایجان لشکر کشید و در ١٢ سپتامبر همان سال داخل تبریز شد ، منظور از این جنگ بیشتر تخریب بود تا فتح ، پس قشون خود را بتخریب شهرفرمان داد ، وبدینطریق شهرویران گردید، چون فصل زمستان نزدیك بود لذا بیش از سه روز در تبریزتوقف نکرده با شتاب تمام بسوی وان باز گشت ، دربهارآینده ایرانیان برای دست یافتن بسرزمینهای خود دوباره تا ایروان پیش رفتند ، ودر١٠٤٩ هـ (١٦٣٩م) بموجب قراردادی خطوط مرزی ایران که تا کنون باقی است تضمین شد. حاجی خلیفه واقعهٔ سال ١٠٤٥ هـ را بچشم خود دیده ومیگوید[2] بعد ازتخریبی که سلطان مراد

١- رك : منجم باشی ، ج ٣ ، ص ٦٤٦-٦٤٤ . ٢- نگارنده تمام مشاهدات حاجی خلیفه را از جهاننما ترجمه کرده ، و این ترجمه در شمارهٔ ٥ سال ٢ مجلهٔ معلم امروزچاپ تبریز، طبع شده است .

چهارم بدان دست زد باروهای قدیم شهر نابود شد « و فقط نشانه‌هائی از ابنیهٔ قدیمه در گوشه و کنار نمایان بود » (جهان‌نما، ص ۳۸۱) وهمچنین شام‌غازان هم از تخریب نرست و یگانه جائی کــه دست زده نشد مسجد اوزون حسن بود ، حتی سربازان بریشه کن ساختن درختان میوه نیزاقدام کردند و بعلت کمی عده‌شان بقلع بیش ازعشردرختان موفق نگردیدند .

درآنهنگام حال شهر چنین بود اما چند سال بعد کــه عده‌ای از جهانگردان آنرا دیده‌اند ، نوشته‌اند که شهر از نوآباد شده و پیشرفت کرده است .

در زمان عباس ثانی در حدود ۱۰۵۷ ﻫ (۱٦٤۷م) اولیا چلبی آمار مفصلی ازتبریزذکرنموده ، میگوید : درآنشهر۴۷ مدرسه ، ٦٠٠مکتب ، ۲۰۰کاروانسرا ، ۱۰۷۰ باب از منازل اعیان ، ۱٦۰ تکیه برای دراویش و ٤۷۰۰۰باغ یا گردشگاه عمومی‌وغیزه وجود داشت. تاورنیه **Tavernier** در حدود همان عصر می نویسد : علی رغم تخریب مراد چهارم « شهراز نوکاملا آباد شده ا۱

۱ـ تاورنیه مسافر فرانسوی که در سال ۱٦۳٦م از تبریز گذشته مینویسد « ... تبریز شهریست بزرگ و پرجمعیت و تجارتگاه ، عمارات غالباً از خشت خام و با طاق خشتی مسقف میباشد ، صنعتگر زیادی از غریب وبومی درشهرتبریز متوطن‌اند ، صنعت دباغی بخصوص ساغری‌سازی درتبریزرواج کامل دارد ، چکمه‌هاو کفشهاازساغری که‌ازپوست خر یا قاطر است دوخته باطراف میبرند .

مسجدی در تبریز دیدم بسیار عالی ولی چون بانی‌آن سنی بوده اهل‌ایران‌آنرا محترم نمیدارند ونمازدرآن نمیگزارند، گنبد این مسجد ازخارج باکاشیهای ملون‌مزین است ، درداخلهٔ گنبد باطلا ولاجوردآیات قرآنی را کتیبه کرده وانواع گل و بوته مرتسم است، دردوطرف‌مدخل این‌مسجددو منارهٔباریك‌بلند ساخته‌شده‌است با وجوداینکه‌مناره‌ها چندان قطری‌ندارند مجوف‌اند وظاهرآنها کاشی است . درمیدان بزرگ تبریزچنانکه ☆

در ۱۶۷۳ م یعنی روزگار شاه سلیمان اول شاردن Chardin[1] (ج ۲ ، ص ۳۲۸)مینویسد: تبریز ۵۵۰۰۰۰ نفوس [البته دراین عددمبالغه

☆ درشهرهای بیگلربیگی‌نشین ایران‌متداول‌است‌دومرتبه نقاره‌خانه‌میزنند،درحوالی‌شهرتبریز سرراه اصفهان‌دردامنهٔ کوهی‌پلی‌وجود دارد که‌طولش پنجاه‌ذرع‌وطاقهای پل‌بسیارمرتفع‌وعالی ولی روبانهدام است . چنین معروف است که یکی ازملاهای تبریزقبل ازسفری که شاه‌عباس بزرگ باین شهرنمود بنای این پل را نمود ، وقتیکه شاه عباس از آنجا گذشت سؤال کرد که این پل عالی که در غیر محل و موقع خود ساخته شده بانی‌آن که بوده ودرمحلی که رودخانه بلکه نهری نیست برای چه این پل‌را بنا نموده ؟ حضار معروض داشتند که فلان ملا این پل را بنا کرده، شاه عباس اورا احضار وعلت این‌کاربیهوده را سؤال کرد . ملا گفت خبرآمدن‌شاه‌را شنیدم خواستم تا بدینوسیله معروف حضرت شاه شوم..، » (نقل‌از مرآت‌البلدان،ج ۱ ، ص۳۵۲).

۱ـ شاردن مینویسد : « . . . تبریز بزرگترین‌شهرهای ایران وبعدازاصفهان‌چه ازحیث عظمت وجمعیت وچه ازلحاظ مکنت وتجارت اول شهراین مملکت است ، اینشهر بارو وحصاری ندارد و به نه محله منقسم است ، اهالی تمام محلات مثل سایر شهرهای ایران دوفرقه‌اند : حیدری ونعمتی ، پانزده هزارخانه وپانزده هزار دکان‌دارد اگرعماراتش عالی نیست ولی بازارهایش ازسایر بلادآبادتر وسقف‌های‌آنها بلندتراست ، آمد وشد مردم در این بازارها و کثرت مال‌التجاره دلیل بر کمال آبادی شهر است،بهترین بازار که بشکل هشتی (مثمن) بنا شده و محل جواهریانست قیصریه نام دارد و حسن تام از سلاطین‌آذربایجان درسال ۸۵۰ هجری بنا کرده است.(حسن‌آق قویونلودرسال ۸۷۳ بتخت نشسته و گمان میرود شاردن در تاریخ بنای هشتی اشتباه کرده است) .سیصد کاروانسرای دایر دراین‌شهرهست و کوچکترین‌آنها گنجایش‌سیصد نفرمسافررا دارد، قهوه‌خانه‌های‌متعدد دراغلب کوچه‌های شهردیده میشود که علاوه برقهوه وقلیان،شربت کوکنارهم بهر که مایل باشد می‌دهند.مساجد معظم تبریزآنچه بشماره‌آمده دویست وپنجاه است ، ازآن‌جمله‌یکی مسجد علیشاه است که الحال خراب میباشد.چند سال قبل مرتبهٔ تحتانی‌آنرا تعمیر نمودند ومنارهٔ او که بلندترین مناره‌های مساجد تبریزاست نیزتعمیرشد.شخص که از راه ایروان‌به تبریزمیآید اول بنائی که ازشهربچشم‌اوبرمیخورد منارهٔ این‌مسجد است. مقبرهٔ غازان خان نیزاکنون درتبریزموجود ولی‌خرابست ، مناره‌ای‌برسرمقبرهٔ‌اوباقیست که منارهٔ غازان‌خان☆

شده] ، ۱۵۰۰۰ خانه و ۱۵۰۰۰ دکان داشت‌وشهرمهم بزرگی بود که‌اکثر

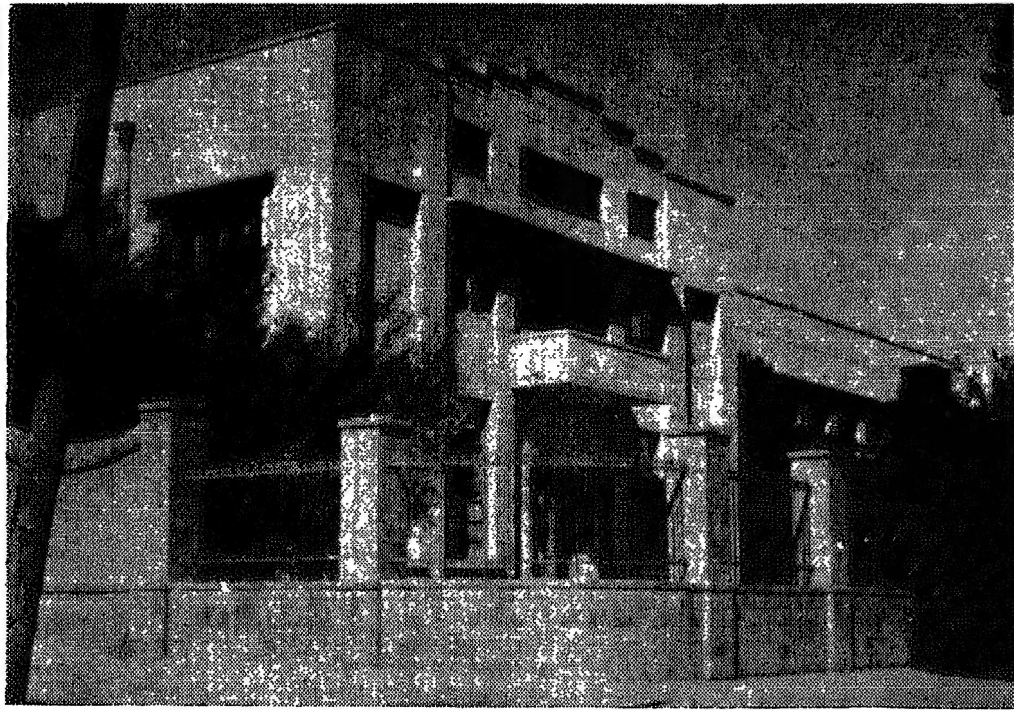
✿ نامیده میشود .

مسجد دیگری‌هم یکی‌ازسلاطین تبریز بنام جهانشاه بنا کرده ، سه مریضخانه در شهروجود دارد که اطباء وکارکنان آنها نهایت مواظبت‌را درمعالجهٔ بیماران بکار می‌برند ، بیماران شب را درمریضخانه نمی‌مانند ، اما دوا وغذای آنها مجانی‌است . درکنارشهربالای کوه کوچکی معبد بسیارقشنگ محقری واقع شده که بمعبد عین‌علی‌موسوم است ، این‌معبد جای عبادت وتفرج اهل تبریزاست. ویرانه‌های قلعهٔ رشیدیه نیزدربیرون شهر نموداراست. شاه عباس صد سال قبل بتعمیرقلعهٔ رشیدیه پرداخت وآنرا بحالت نخستین رسانید ولی‌پس‌از وی شاهان دیگرصفوی تعمیرآنرا مصلحت ندیده بحال خود گذاشتند تا ویران شد.

مسجد بسیارعالی دیگری نیز که اغلب بنای‌آن ازقطعات بزرگ سنگ مرمرشده بحالت خرابه در وسط شهرمیباشد چون بنای‌این مسجدرا عثمانیها کرده‌اند اهل‌ایران‌عمداً درحفظ این بنا اهمال نموده‌اند.

دربیرون شهر تبریز درسمت جنوب خرابه‌ایست که گویند سلاطین قدیم درآنجا عمارتی عالی داشتند ، ودرطرف مشرق‌آثاربنای دیگری‌نموداراست که ارامنه گویند خسرو پرویز صلیبی‌را که حضرت عیسی برآن کشیده شده بود باخودبه‌تبریزآورد ودرهمانجا زیر خاك پنهان کرد .

میدان تبریز ازمیدانهای‌سایرشهرها حتی‌اصفهان‌بزرگتر ووسیعتراست . عثمانیها ازقراریکه درتواریخ‌خود ثبت کرده‌اند بارها سی‌هزارقشون‌دراین‌میدان‌بجنگ‌آماده کرده‌اند. اکنون که من درتبریزهستم هرشب پس ازغروب‌عدهٔ زیادی‌ازالواط واراذل‌شهردراین‌میدان جمع‌ومشغول‌لهوولعب‌میگردند، گاهی‌عصرها کشتی گیرهاومیمون‌بازهاوقوچ‌بازهاو گرگ‌بازها جمعیت زیادی دورخود جمع کرده اسباب تماشا وعیش‌آنها را فراهم میآورند. اهالی‌تبریز میل مخصوصی برقص گرگ دارند وچون کثرت میل‌آنهابرقص گرگ معلوم همهٔ اهل‌ایران شده ، هرکجا گرگی تربیت میکنند که میتواند برقصد ، به تبریز میآورند و گرگهای تربیت شدهٔ خوب تا پانصد تومان خرید وفروش میشود . خلاصه این میدان روزها محل سکنای بعضی‌ازکسبه است که شغلشان منحصربفروش بقولات وحبوبات‌است . تبریزمیدان دیگری‌هم دارد بنام جعفرپاشا که اکنون مسلخ شهردرآنجاست. کمال‌میل‌را داشتم که ✿



بیرستان منصور که درسا ۳۲۷ م ریاست فرهنگ آقای صادقی‌نژاد بنا شد.

ضروریات زندگی در آن پیدا میشد ، وانسان میتوانست باخرج اندك بخوشی

✿ جمعیت واقعی شهر تبریز را بدانم ، عده‌ای از اعیان واشراف شهر گفتند دو کرور و یکصد هزار نفر است ولی اگر نصف این رقم اغراق باشد یقیناً ازغریب وبومی تعداد جمعیت شهر بشش‌صد هزار نفر میرسد .

مال التجارهٔ شهر عبارت ازمحصول همهٔ کارنجات اروپا وآسیا است،درخود تبریز نیز پارچهٔ عمامه‌ای که بزرگان بسرخود می‌بندند بافته میشود. یکی از تجار شهر میگفت سالانه شش هزار لنگه پارچه‌های حریر محصول شعربافخانه‌های تبریز بخارج میرود ، مال التجارهٔ این شهر باغلب بلاد عثمانی ومسکو وتاتارستان وهندوستان وسواحل دریای سیاه صادر میشود.

لوازم زندگی ومعاش در تبریز فراوانست و شخص با خرج کم درتبریز درنهایت آسودگی میتواند زیست بکند . ازدریای خزرانواع ماهیها را بەتبریز می‌آورند، نان هرمنی هشت لیارد است (هرلیارد معادل یکصد دینار)،اقسام طیورو گوشت شکار و میوه‌ها از هر قبیل وشراب وعلوفهٔ چهارپایان ازاغلب بلاد ایران ارزانتراست ، سبزیها مخصوصاً مارچوبهٔ اطراف شهر قیمتی ندارد . درفصل تابستان آهوی زیادی صید میشود . درنهرها ورودخانه‌ها مرغابی زیادی شکار میکنند . اهل ایران بالطبع بشکار مایل نیستند خاصه اهل تبریز که شکار را بیشتر بجهة مشغولیت وتفریح خاطرمینمایند نه بجهت بدست آوردن گوشت شکار ، مثلا یکجورطرلانی تربیت میکنند که صیدعقاب میکند ، من خوددریکی ازاین شکارگاهها بودم قوش طرلان در وقت پریدن اوج میگیرد، پروازش تندتر ازعقابست وازبالا بسمت عقاب حمله میآورد وبا چنگال بکلهٔ اومیکوبد ، اگربضربت اول او را نینداخت مجدداً پرواز کرده بالا میرودوچندین مرتبه اینعمل را تکرارمیکندتاآخرعقاب‌را ازپا درمیآورد، گاهی هم دیده شده است که عقاب چنگالی بکلهٔ طرلان زده است که هر دو مرده بزمین افتاده‌اند . معروف است که شصت نوع انگور درباغهای تبریز بعمل میآید . درچندموضع نزدیك شهر تبریز معادن مرمر سفید دیده میشود خاصه مرمر یکی ازآن معادن چندان شفافست که ضخامت آن هرچه زیاد باشد روشنائی ازآن نفوذ میکند .گویند این مرمر آب چشمه‌ایست که بعداز بیرون آمدن ازچشمه منجمد میگردد ومرمر میشود . از قرار مشهور دو معدن دیگردراطراف شهرتبریزهست ، یکی معدن طلا و دیگری معدن نمكو چندین سال است که درمعدن طلا کارنمیکنند زیرا که دخل آن مساویست با خرجی که مینمایند وچیزی زیادترعاید نمیشود . چندین چشمهٔ آب معدنی من خوددرحوالي تبریز✿

و راحت زندگی کنند. وکاپوسنها[1] درآنجا مریضخانه‌ای داشتند[2] که مورد توجه وحمایت حکام بود، وفرمانروایان قارص، ارمنستان، مراغه، اردبیل و بیست سلطان یعنی حاکم محلی از بیگلربیگی[3] تبریزفرمان میبردند.

پایان صفویان و نادر:

هجوم افغانها درایران آشوب بزرگی برپا ساخت، طهماسب وارث تخت وتاج ایران که ازاصفهان گریخته بود بسال ۱۱۳۵ه (۱۷۲۲م) در تبریز پادشاهی خود را اعلان کرد.

هنگامیکه طهماسب دوم بموجب معاهدۀ ۱۷۲۳م ولایات بحرخزر را بروسیه واگذاشت[4]، دولت‌ترك اظهار کرد که من‌باب احتیاط ناچاراست سرزمین‌های مرزی بین تبریز و ایروان را اشغال کند.

☆ دیدم، بهترین‌آنها آب معدنی بارنج است که دریکفرسخی تبریز میباشد. حکومت تبریز و توابع او از اولین حکومتهای ایران محسوب میشود، هرکس سپهسالار است و اختیارکل‌عساکرپادشاه ایران بدست اوست حکمرانی‌تبریزرا هم اومی‌نماید، مالیات‌تبریز وتوابع که بخزانۀ پادشاه باصفهان فرستاده میشود غیراز فروعات‌وعوارض یکصدوسی‌وپنج‌هزارتومان است، حاکم تبریزملقب به‌بیگلربیگی‌میباشد،همیشه‌سه‌هزارسوار باید درتبریز نگاهدارد، خوانین قارص، ارمیه، مراغه و اردبیل که یازده هزارسوار درتحت حکومت آنهاست‌مطیع بیگلربیگی‌تبریزمیباشند.دراین‌وقت طهماسب‌بیگ نایب‌الحکومۀ تبریزبجای پدرش منصورخان سپهسالار که دراصفهان‌است حکومت تبریزمیکند، دیدنی‌ازنایب‌الحکومه نمودم ...» (تلخیص از مرآت‌البلدان، ج ۱، ص۳۶۱ـ۳۵٤).

ناگفته نماند که‌آقای محمدلوی عباسی دردوسال‌اخیرچهارجلد ازسیاحتنامۀشاردن را ترجمه وبطورنفیسی طبع وتقدیم عالم‌مطبوعات کشورنموده‌اند که الحق‌درخورتقدیراست. خوانندۀ عزیزبرای استفادۀکامل وبیشتر میتواند بدانها رجوع فرماید.

۱ـ Capucins ۲ـ درترجمۀ عربی بعوض عبارت اخیرنوشته: «کاتولیکها درآنجا دیری داشتند». ۳ـ درمتن فرانسه «بگلربگی» آمده. ٤ـ برای‌مزیداطلاع رك: سرپرسی‌سایکس، تاریخ ایران، ترجمۀ ف. د، ج ۲، ص ۳۳۵ـ۳۳٤.

قشون ترك پس از سقوط ایروان و نخجوان ومرند درپائیز۱۱۳۷ه (۱۷۲٤م) به‌تبریزرسید ، فرماندهی قشون باسرعسکرعبدالله پاشا کوپریلی بود ، ترکان محله‌های دوه‌چی و سرخاب را که قبلا اردوگاه سلیم اول بود اشغال کردند ، وایرانیان درشام‌غازان موضع گرفته مقاومت‌نمودند ، ترکان موفقیتهائی بدست‌آوردند ولی بعلت فرا رسیدن زمستان ناچار یکماه تمام نشده،پس نشستند ، ودربهارآینده کوپریلی‌بفرماندهی ۷۰۰۰۰نفر باز گشت، چهارروز بمحاصرهٔ شهرپرداخت، البته‌با سماجت[۱] جنگ میکردند ،ایرانیان ۳۰۰۰۰ وترکان ۲۰۰۰۰ تن کشته دادند ، وبقیهٔ پادگان ایرانی که۵۰۰۰ نفر[۲] بیشتر نبود بسرعت بسوی اردبیل عقب‌نشینی کرد[۳] (علی حزین: چاپ Belfour ، ص ۱۵۳ ؛ Hanway:II,p.229) .

معاهدهٔ ۱۱٤۰ه (۱۷۲۷م)[٤] که اشرف افغان با ترکان منعقدساخت مالکیت دولت عثمانی‌را بقسمت شمال غربی ایران تا سلطانیه و ابهرتأیید کرد. بعد از دو سال نادرشاه قشون مصطفی پاشا را در سهیلان (عامیانه : ساوالان یا سنخ کوپرو) نزدیك تبریزشکست دادودرهشتم[۵] محرم ۱۱٤۲ه

۱ــ ترجمهٔ s'acharner در عربی قتال‌الیائس آمده . ۲ــ در ترجمهٔ‌عربی اشتباهاً ۷۰۰۰نفرنوشته شده. ۳ــ س . پ . س : تاریخ‌ایران (ترجمهٔ‌فخرداعی گیلانی)، ج ۲ ، ص ۳٤۱ ــ ۳٤۰ ، شهامت و شجاعت مــردم تبریز را می ستاید . صاحب تاریخ حزین دراین باره مینویسد : پس‌ازآنکه تبریزیان‌ازستیزوآویزعاجزآمدند ورومیان بشهرریختند ، شمشیرها آخته تا پنجروز درکوچه وبازار قتال کردند ، تا آنکه رومیان ازمحاربهٔ ایشان‌بتنگ‌آمده ندا در دادند که ترك جنگ کرده با اطفال وعیال و مال‌آنچه توانید برداشته بسلامت ازشهربیرون روید، قریب به‌پنجهزار کس که ازتمامی‌خلق بیشمار آنشهر مانده بودند بدستی شمشیر وبدستی دست عیال خود گرفته ازمیان سپاه روم بیرون رفتند وآنگونه مردی‌وتهور ازعوام شهری در روزگار کمترواقع شده باشد . ص۷٤ ، چاپ سوم‌ــ ۱۳۳۲ش. ٤ــ برای مزیداطلاع ر ك : سرپرسی‌سایکس ، تاریخ ایران ، ترجمهٔ ف . د ، ج ۲ ، ۳٤۳ــ۳٤۲ . ۵ــ در ترجمهٔ عربی اشتباهاً دوم نوشته .

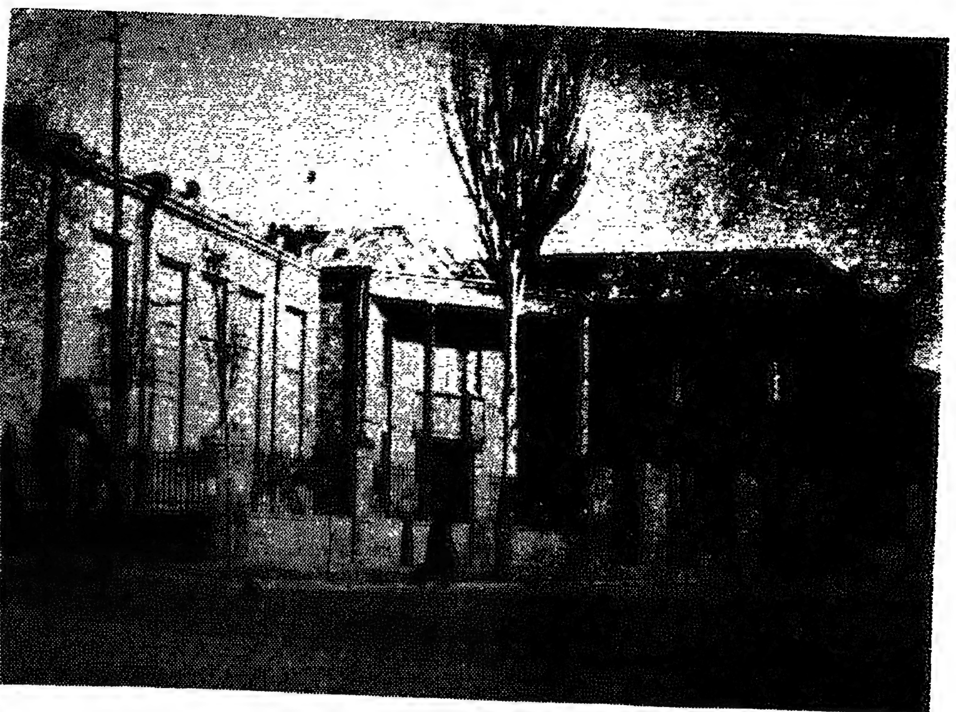
(۱۷۲۹م) بشهر وارد شد و رستم پاشا حاکم هشترود را اسیر گرفت.

اغتشاشات درونی ترکیه طهماسب را بفکر حملهٔ مجدد انداخت ولی در جنگ قوریجان[1] نزدیك همدان شکست خورد.[2] سرعسکر علی پاشا در زمستان ۱۱۴۴ هـ (۱۷۳۱م) به تبریز برگشت و درآنجا یك مسجد و یك مدرسه بنا کرد. کمی بعد یعنی در ۱۶ ژانویهٔ ۱۷۳۲م ایرانیان بموجب قراردادی برای حفظ تبریز و نواحی غربی ایران اراضی شمالی رود ارس را بباب عالی واگذاشتند. چون تبریز زیر اشغال علی پاشا بود، لذا باب عالی برخلاف میل قلبی خود[3] با اعادهٔ آن بایران موافقت کرد، و امضای این قرارداد سبب عزل وزیراعظم گردید (Hammer : IV،281) وهمچنین از دست دادن بلاد ماوراء قفقاز برای خلع طهماسب دوم وسیله‌ای بدست نادر داد.

پس از شکست نادر درحوالی بغداد، رستم‌پاشا دوباره به‌تبریز استیلا یافت. در ۱۷۳۴م نادر عازم تبریز شد ودرنتیجهٔ فتوحاتی که درولایات ماوراء قفقاز بعمل آورد، در ۱۱۴۹هـ (۱۷۳۶م) قراردادی بین ایران و ترك منعقد شد که وضع را به‌آنچه در ۱۰۴۹هـ (۱۶۳۹م) بود برگردانید.[4]

در اواخر روزگار نادر هرج‌ومرج جدیدی آغاز شد و اهالی تبریز را بسوی مرد ناشناسی که خود را سام میرزا میخواند کشاند. درگذشت نادر در ۱۱۶۰هـ (۱۷۴۷م) برای باب عالی فرصتی بود که درکارهای ایران دخالت کند مخصوصاً موقعیکه رضاخان پسر فتحعلی‌خان دیوان بیگی تبریز

۱ـ درتواریخ فارسی «کوریجان» نیز نوشته‌شده. ۲ـ رك: جمسن فریزر: تاریخ نادر، ترجمهٔ ناصرالملك قراگوزلو، ص ۱۵۰ـ۱۴۹. ۳ـ درترجمهٔ عربی «پس‌ازتردد زیاد» آمده.
۴ـ رك: سرجان‌ملکم، تاریخ ایران، ج ۲، ص ۳۲ ـ ۲۹؛ س. پ. س: تاریخ ایران، ج ۲، ص ۳۶۳ـ۳۶۱.



لشسرای پسران تبریز که در ۸   ش برجای سربازخانهٔ قدیم بنا شد،

بارض روم رفته خواهش کرد که دولت ترك بیکی ازفرزندان نادر که طالب تخت و تاج است کمك کند (Hammer:IV,474) ، اما دولت ترك در این باره کمال بیطرفی را نشان داد .

نادرشاه هنگام ترك آذربایجان ، آنجا را بپسرعموی دلیرخود امیر ارسلان‌خان که سی‌هزارمرد زیرفرمان داشت ، سپرد. این امیر با براهیم‌خان برادرزادهٔ نادر کمك کرد تا برادرخود عادل‌شاه (سلطان علی‌شاه) راشکست داد ، اما ابراهیم‌ناجوانمردی کرد ودوست وهم‌پیمان‌خود را بطورنا گهانی بقتل رسانید ، و صد و بیست هزار سرباز گردآورده پس ازشش ماه توقف در تبریز روزهفتم ذی القعدهٔ ۱۱۶۱ه رسماً خود را پادشاه خواند (تاریخ بعد نادریه: چاپ O.Mann ،ص ۳۶،۳۷)، اما دیری نگذشت که‌شاهرخ نوهٔ نادرشاه او را از پای درآورد .

ازتاریخ آذربایجان درزمان حکومت خانوادهٔ کریمخان زند اطلاع بسیار کمی در دست است .آزادخان افغان نخستین امیر این سرزمین بود، محمد حسن‌خان[1] قاجار در ۱۱۷۰ه (۱۷۵۶م) آذربایجانرا از او گرفت[2] در

۱ــ در متن‌اشتباهاً محمدحسین‌خان ذکر شده ؛ شرح تصرف‌آذربایجان بدست محمد حسن‌خان درسال ۱۱۷۰ ه در(ص ۱۴۶ــ۱۴۵) تاریخ زند تألیف دکترهادی‌هدایتی تهران ۱۳۳۴ش آمده ؛ نادرمیرزاسال تصرف تبریز را (۱۱۷۱) نوشته است (تاریخ تبریز ، ص ۱۷۷). ۲ــ درمتن فرانسه پس‌ازعبارت : « محمدحسن‌خان‌قاجار در۱۱۷۰ه (۱۷۵۶ م) آذربایجان راگرفت » چنین‌آمده : « بعد فتحعلی‌افشارارموی مراغه و تبریز را تسخیرکرد ، کریمخان‌بجلو وی شتافت (۱۱۷۳ ه) مصادف با پائیز ۱۷۵۸ م ، اما فتحعلی درتبریزپناه جست. درپائیزبعد کریمخان بازگشت وباحمله‌ای‌آذربایجان‌را اشغال نمود وپس از یك محاصرهٔ هفت ماهه ارمیه را بتصرف‌آورد (رك : میرزا صادق نامی ، تاریخ گیتی گشا ، نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس ـ Sup.pers ، ۱۳۷۴ ، ورق۳۰)» ، این قسمت ازترجمهٔعربی‌افتاده است.

سال بعد کریمخان زند فتحعلی‌خان افشار حاکم ارمیه را شکست داد و قسمت بزرگی از آذربایجان‌رافتح کرد(Malcolm:Hist.of Persia)[1].

در ۱۷۸۰م زلزله خسارت فراوانی به تبریز وارد ساخت.

قاجاریه:

آغامحمدخان‌مؤسس‌سلسلهٔ قاجاریه‌دراواخرسال ۱۲۰۵ه(۱۷۹۰م) برای اشغال آذربایجان عازم آن سامان شد، دربین امرائیکه باستقبال وی آمدند یکی هم حسین خان دنبلی حاکم خوی بود (ن ك : مادهٔ کرد). آغامحمدخان تبریزرا به‌متصرفات خود منضم‌ساخت[2]. در۱۲۱۱ه (۱۷۹۶م)

۱ـ سرجان ملکم: تاریخ ایران، ج ۲، ص ٦٤تا ۷۳ ؛ دکترهادی‌هدایتی: تاریخ زندیه، ص ۱۳٦، ۱۲٤، تهران ۱۳۳٤ ش. نادرمیرزا: تاریخ تبریز، ص ۱۷۷ تهران ۱۳۲۳ ق. ۲ـ آغا محمد خان درسال ۱۲۰۵ه عازم آذربایجان شد، نخست سلیمان خان را با ششهزارتن مأمورتأدیب‌وغارت طالش ساخت، سپس ازراه‌خلخال‌بسراب آمد، صادق خان شقاقی آمادهٔ مقاومت شد اما در حملهٔ اول شکست خورده پا بفرار نهاد وبابراهیم خلیل‌خان جوانشیر حاکم قراباغ پناه برد. آغا محمدخان روی باردبیل آورد، مصطفی‌خان‌حاکم قراجه‌داغ ازاواستقبال وهدایای نفیسی بخدمتش تقدیم کرد؛ آغا محمدخان مصطفی‌خانرا مورد محبت قرارداد وقصد قراجه‌داغ کرد؛ دراشکنبرحسینقلی خان دنبلی بخدمت‌آغامحمدخان پیوست وشاه قاجارحکومت‌تبریزوخوی‌را باو واگذاشت وفرمان داد زن اوکه دختر‌ابراهیم خلیل‌خان بود، همیشه درقزوین‌اقامت گزیند. محمد قلی‌خان حاکم ارمیه ازشنیدن‌این‌اخبار بوحشت افتاده ارمیه را بیکی ازنزدیکان سپرد و خود بسوی اشنو گریخت؛ آغامحمدخان، محمدخان عزالدین‌لو را با سه‌هزارتن‌به‌تسخیر ارمیه و حمل مال و عیال محمدقلی‌خان بلشکرگاه شاهی مأمور ساخت. محمد خان پنهانی مقداری ازاشیاء نفیسه‌را خود تصاحب کرد؛ این خبربا زوائدی‌بسمع‌آغامحمدخان رسید،فرمان داد او وسه تن‌ازنزدیکانش‌را کور کردند. محمدقلی‌خان جز اعتذار وطلب عفو چاره‌ای‌ندیده باتحف گرانبهائی‌پیش‌شاه‌آمد و مورد عفوومحبت قرار گرفت وبمحل‌حکومت خود بازگشت، (ملخص‌از: ناسخ‌التواریخ ـ قاجار، ج ۱، ص۳۰-۲۹، تهران ۱۲۷۳ق).

پس از کشته شدن نخستین شاه قـاجار ، آشوبهائی در آذربایجان بر پا شد ، صادقخان شقاقی (ن ك : این ماده) در صدد کسب سلطه و قـدرت کامل برآمد و برادرخود محمدعلی‌سلطان رابحکومت تبریزمنصوب‌ساخت. خانهای دنبلی در فرو نشاندن فتنهٔ (صادقخان) جداً (با نیروی شاهی) همکاری کردند[1] وفتحعلیشاه بنام سپاسگزاری ازمساعی‌آنان حکومت‌تبریز وخوی را بجعفرقلی‌خان دنبلی واگذاشت .

۱ـ آغامحمدخان قاجار درماه ذیقعدهٔ ۱۲۱۲ هجری بقصد تسخیرپناه‌آباد وتنبیه ابراهیم خلیل‌خان جوانشیر ازتهران بیرون شد وبا سرعت تمام از راه اردبیل خود راکنار رود ارس رسانید،ابراهیم‌خلیل‌خان پل ارس را شکست ، سپاهیان قاجار بوسیلهٔ زورق‌ها در آنطرف رودخانه پیاده شدند ، وپس ازاندك استراحت روی‌بمقصد نهادند، ابراهیم‌خلیل‌خان زن و بچه و نزدیکان خود را به شکی انتقال داد ، و قلعهٔ پناه آباد در اندك مدتی بتصرف ایرانیان درآمد. روزی‌آغامحمدخان مشغول استراحت بود صدای‌منازعهٔ دوتن‌ازخدمتکاران بلندشد و وی‌را بی‌نهایت‌عصبانی کرد، فوراً امرباحضاروقتل‌آنان نمود،یکی ازنزدیکان‌وساطت وخواهش کرد که اعدام‌آنها بامداد فردا اجرا شود ، شاه پذیرفت ، شبانگاه فرا رسید آن دوغلام چون مرگ خود را یقین داشتند ، با یکی از محرمان راز همدست شده نیمه شب بخوابگاه‌آغامحمدخان‌رفتند ، اورا بادشنه ازپای درآوردند ، صندوقچهٔ‌جواهر،بازوبندهای مرصع ، شمشیرجواهرنشان ، دریای نور وتاج ماه را برداشته بنزد صادقخان‌شقاقی‌شتافتند (شب شنبه بیست ویکم ذیحجهٔ ۱۲۱۲ هـ . ق).

صادقخان درعین تعجب بسیارشاد شد وآنهمه جواهر را گرفته بهمراه آنان عازم ایران گردید ، سحرگاه سپاهیان‌آغامحمدخان ازقتل وی خبریافته دسته دسته راه ایران پیش گرفتند ، عده‌ای ازآنان نیز که قائد وسرپرستی نداشتند بجمع صادقخان پیوستند ، صادقخان از رود ارس گذشت ، ایل شقاقی‌را نیزدورخود گرد کرد ، یکی از برادران خود یعنی محمدعلی را بایالت تبریز و برادر دیگرش جعفر را بحکومت قراجه داغ منصوب ساخت وبا ساز وبرگ تمام عازم تصرف قزوین شد ، دروازه‌های شهررا بروی وی بستند ، با وجود جنگها و حملات متعدد دری باز و کاری ساز نشد ، فرمان بقتل و غارت قراء اطراف داد، وپیامی نیزببرادران‌خودفرستاد وآنهارا بتصرف وتخریب قلعهٔ‌خوی‌ترغیب کرد*

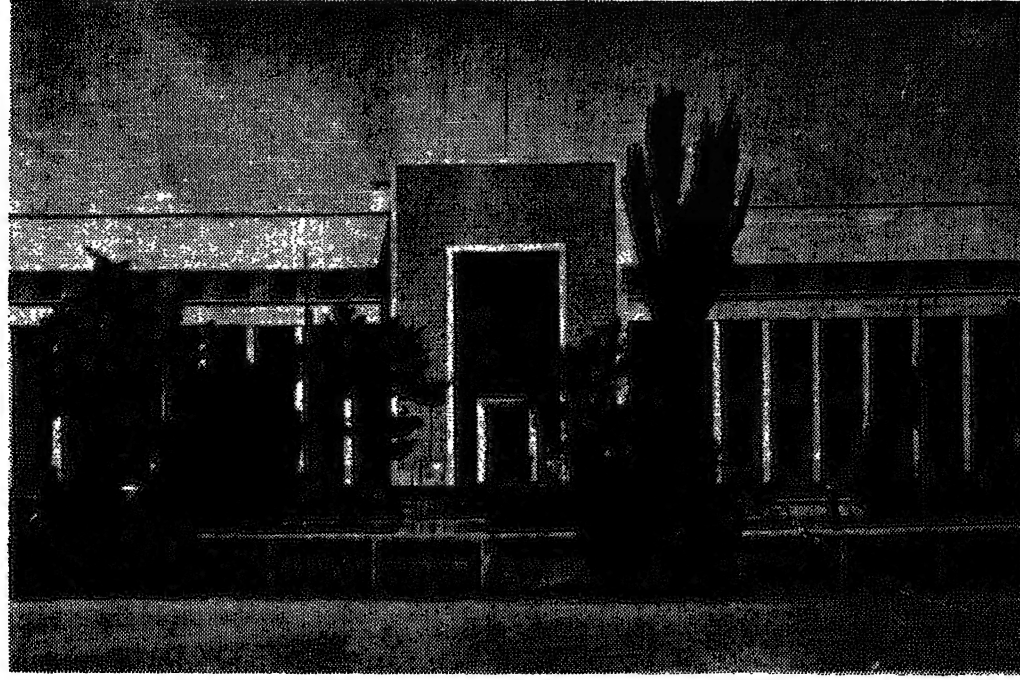
جعفرقلی‌خان پس از ورود به تبریز در ۱۲۱۳ ه (۱۷۹۸ م) با صادق‌خان[۱] حاکم سراب وخان افشار[۲] حاکم ارمیه همدست وهمداستان‌شد. ودر واقع خواست با این نقشه وآمادگی ناچیز با خیال فارغ ، استقلال‌تام بدست‌آورد ، سپس نمایندگان شاه را از تبریز طرد کرد . قشونی بجنگ جعفرقلی‌خان فرستاده شد ، مدتی درخوی بامساعدت اکراد مقاومت کرد[۳] (ن ك : ☆ H.J. Brydges:the Dynasty of Kajars , London 1833 , p . 50 , 84 ☆). در ۱۲۱۴ه (۱۷۹۹م) عباس‌میرزا ولیعهدایران شخصاً با احمدخان مقدم مراغی بیگلربیگی به تبریزآمد .

جعفرقلی‌خان بروسیه پناه برد[۴] (ن ك : کلمهٔ شکی) ، اما (نفوذ و اعتبار خانوادهٔ دنبلی پایان نیافت[۵] و) چند تن ازآنان تا مدتی در تبریز

☆ مدتی براین برآمد ، تا فتحعلی شاه بتهران‌رسید وبراریکهٔ سلطنت تکیه زد ، بتمهید امور وتنبیه گردنکشان مصمم شد ، دفع صادقخان‌را نیزلازم دید ، با سپاهی ورزیده‌ومجهز روی بقزوین‌آورد ، جنگ سختی‌درگرفت ، صادقخان شکست خورده پا بفرارنهاد وتاسراب چندین اسب یدکی در زیر اوازپای‌درآمد وقاتلین‌آغامحمدخان گرفتار وقطعه قطعه‌شدند. قضا را درهمانروزکه صادقخان‌شکست خورد امرای دنبلی نیزبرادران‌صادقخان را درحوالی مرند شکست داده ومجبوربفرارساختند .

صادقخان چون بسراب رسید وبرشکست برادران وقوف یافت ، جزاستغاثهٔ‌ازشاه وطلب عفووپناه چاره‌ای ندید ، جواهرات‌سلطنتی را بوسیلهٔ ابراهیم‌خان‌قاجاربخدمت شاه فرستاد ، وفتحعلیشاه ازجرم او درگذشت و حکومت سراب وگرمرود را باو واگذاشت . (ملخص از: ناسخ‌التواریخ ـ قاجار ، ج ۱ ، ص ۴۳ تا ۴۸) ، عبارت (با نیروی شاهی) برای روشن شدن مطلب ازطرف مترجم اضافه شده .

۱ـ صادق‌خان‌شقاقی . ۲ـ محمدقلی‌خان‌افشار . ۳ـ ر ك : ناسخ‌التواریخ ـ قاجار، ج ۱،ص۵۳ـ۴۹ ؛ تاریخ‌تبریز، نادرمیرزا،ص۱۷۸ـ۱۷۶. ۴ـ رك:ناسخ‌التواریخ ـ قاجار ، ج ۱ ، ص ۵۵ ـ ۵۳ ؛ تاریخ تبریز ، نادرمیرزا ، ص ۱۹۰ . ۵ـ عبارت بین هلالین رامترجم افزوده است.



انگ ملی ایران - شعبهٔ تبریز

حکومت نمودند .

درحدود ۱۲۲٤هـ (۱۸۰۹م) نجفقلی‌خان دنبلی قلعهٔ تبریز را از نو بنا کرد (مرآت البلدان : ج ۱ ، ص ۳٤۳ ؛ S. Wilson : p. 325) و عباس‌میرزا بسال ۱۲٤۱هـ (۱۸۲۵م) دراطراف آن خندقی احداث کرد. [ظاهراً رسالهٔ کوچکی از تاریخ طایفهٔ دنبلی وجود دارد که داروپا از آن آگاه نیست][1].

پس از اینکه در ۱۸۰۱م گرجستان بروسیه پیوست ، روابط ایران و روسیه تیره شد و تبریز مرکز فعالیت ایران گردید[2].

عباس‌میرزا تصمیم گرفت قشون ایران را بطرز اروپائی مرتب ومجهز کند ، یك هیئت مهم انگلیسی در تبریز ، مرکز فرماندهی استوار شدند. در بین اعضای این هیئت چند تن از ایران شناسان مشهور نیز بودند (Ritter: IX, 876-80; Ouseley: III, 399) . دوهیئت سیاسی انگلیسی و روسی نیز به نزد عباس‌میرزا آمدند . [گریبایدف منشی مخصوص هیئت روسی بود که بعد رئیس آن هیئت شد.][3]

۱ـ یك رسالهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ آقای حاج‌حسین‌نخجوانی که درتاریخ طایفهٔ دنبلی ومؤلف آن نیزازهمان طایفه است ازطرف مترجم در شمارهٔ (۷و۸و۹ ـ سال سوم) مجلهٔ معلم امروز (تبریز ۱۳۳۷ ش) معرفی شده‌است. وکتاب خطی‌دیگری بنام ریاض‌الجنه مشتمل برتاریخ سلسلهٔ دنابله تألیف عبدالرزاق بیگ دنبلی‌در کتابخانهٔ سلطنتی‌تهران موجود است . مترجم شرفنامهٔ بدلیسی درحواشی ترجمه (ص ۳۳۵ ، بغداد ۱۹۵۲م) از این کتاب بعبارت ریاض‌الخلد نام میبرد . آقای میرزا جعفرسلطان‌القرائی نیز یادداشتهائی درتاریخ این‌طایفه دارد واز تاریخ دنابلهٔ حسین‌خان بن محمدصادق‌خان دنبلی‌وتسلیة‌الاحرار وتجربة‌الابرار عبدالرزاق بیگ دنبلی و چند مأخذ دیگراستفاده کرده است . ۲ـ ر ك : ناسخ‌التواریخ ـ قاجار ، ج ۱ ، ص ٦٥ ؛ س . پ . س ـ تاریخ ایران ، ج ۲ ، ص٤٥١.

۳ـ راجع به‌مشاقان ومعلمین‌نظامی‌خارجی وهیئت‌های‌سیاسی‌رك‌به : ناسخ‌التواریخ ـ قاجار ، ج ۱ ، ص ۸۷ ، ۹٤ ، ۹٦ ؛ س . پ . س ـ تاریخ‌ایران ، ج ۲، ص ٤۳۷ ، ٤٤۱ ، ٤٤۲ تا ٤٤۷ ، ٤٤۸ تا ٤٥۰ ، ٤٥۲ .

ولیعهد رشید و دوراندیش قورخانه ، کارخانهٔ توپ ریزی ، مخازن مهمات و مغازه‌هائی در تبریز بنا کرد ، اما با وجود اینهمه کوشش تبریز سایه‌ای بیش از شهر آباد روزگار شاردن Chardin نبود ودرسال ۱۸۰۷م تنکوانی Tancoigne شمارهٔ ساکنین آنرا بین پنجاه و شصت هزار ذکر میکند که تعداد زیادی از ارامنه هم داخل این رقم بود. و دوپره Dupré در(۱۸۰۹م) چهل‌هزارمیشمارد که‌پنجاه خانوادهٔ ارمنی در میان آنها بود ، کینئر Kinneir [1] می‌نویسد : تبریز دارای سی هزار نفوس و ازشهرهای نکبت‌انگیز است ، اما موریه Morier جهانگرد معروف در سفرنخستین خود بسال۱۸۰۹م درکارآمارمبالغه نموده منازل تبریزرا پنجاه هزارواهالی آنرا ۲۵۰۰۰۰ یاد میکند ، پیداست درسفردومش درشمارش نفوس‌مقتصدتر شده دربارهٔ شهرمیگوید تبریزیکدهم شکوه نخستین خود را ندارد ودرآن بنای عمومی قابل ذکری پیدا نمیشود .

جنگ روس و ایران تا سال ۱۸۲۸م دوام یافت ودر اثناء جنگهائی که در۱۸۲۷م درگرفت ، شاهزاده اریستوف Eristow با سه‌هزار سرباز و بیاری چند حاکم ناراضی در سوم ربیع‌الثانی ۱۲۴۳ھ وارد تبریز شد ، آنهنگام عباس‌میرزا در تبریز نبود ،آراء مختلفی درمیان‌آمد، اللهیارخان آصف‌الدوله فکرادامهٔ‌جنگ داشت ، اما میرزافتاح [2] که ازائمه وروحانیان

۱ـ کینئریکی ازهمراهان ژنرال ملکم سفیر دولت‌انگلیس بود که درسال۱۲۱٦ھ بایران‌آمده (مرآت‌البلدان ، ج ۱ ، ۳٦۲) .

۲ـ هنگامیکه شهرایروان بدست پاسکویچ گشوده شد، عباس‌میرزا نائب‌السلطنه درخوی بود.چون این خبررا شنیدشاهزاده‌رکن‌الدوله واللهیارخان‌آصف‌الدوله‌را روانهٔ تبریز کرد ورحمت‌الله‌خان‌فراهانی‌را با فوجی‌ازسرباز بدره دزگرگرگسیل‌داشت که‌مبادا روسیان ازآنجا گذشته‌آهنگ تبریز کنند وخود درمرند نشیمن‌جست. دراین‌وقت شنید که ژنرال ☆

بزرگ بود به تسلیم اصرار کرد ، دروازه‌های شهر را بروی روسها گشودند، اما پس از انعقاد قرارداد صلح میرزافتاح مجبور شد ایران را ترك گفته ، بقفقاز پناه برد. سپس کنت پاسکویچ Comte Paskowič فرمانده کل قوای روس به تبریز آمد ودر دهخوارقان با عباس‌میرزا ملاقات نمود وپیمان صلح و متارکه‌ای بین آنها بسته شد.

اما دربار تهران شرائط متارکه را نپسندید ، روسها دوباره دست بحمله زده، ارمیه، مراغه واردبیل را اشغال کردند واین اشغال درپنجم شعبان

☆اریستوف با لشکرو توپخانه از دره‌دز گر گرعبور کرده قصد تبریزدارد. فتحعلیخان‌رشتی بیگلربیگی تبریزرا بنزدیك پاسکویچ فرستاد و پیام داد که گرچه سپاه ایران اکنون در آذربایجان اندك است ولی اگر صد هزارتن سرباز روسی یا خارجی وارد یکی ازبلادایران شود ، بازاریان و پیشه‌وران آن از راه دینداری در شبی تیشه بریشهٔ حیات و آمال آنان میزنند . . .

اریستوف تا صوفیان پیشرفت ودرآنجا توقف نمودتا مردم تبریزرا ازبیم وبلاایمنی داده‌آنگاه بفتح قلعه بپردازد. ازمیان بلدهٔ تبریزنیزمیرفتاح پسرحاج میرزا یوسف مجتهد که جوانی نامجرب بود پنداشت که اطاعت امپراطور روس مورث متابعت عوام‌الناس‌خواهد شد ومحراب ومنبر او رونق ورواج دیگرخواهد یافت ، پس برمنبر رفت وامپراطوررادعا گفت ومردم را بخدمت او دعوت کرد ، مردم بیکبار بشوریدند و نگهبانان برج و بارو را برانداختند ، رکن‌الدوله ازشهربند تبریز بیرون‌رفت وآصف‌الدوله زنان وپردگیان نایب‌السلطنه‌راازشهرخارج‌ساخت وخود برای اطفاء آتش فساد درشهرماند ولی کوشش وی‌سودی نبخشید ، چون بانگ توپهای روسیه از کنارآجی‌چای بلند شد ، میرفتاح علمی افراشته، مردم شهررا برداشته باستقبال قشون روس رفت و روزجمعه سوم ربیع‌الثانی ۱۲۴۳ قشون روس‌را بارك شهرتبریزدرآورد، درحال‌آصف‌الدوله‌را گرفته بارك بردندوبنگهبانان‌سپردند ...

پس ازانعقاد قرارداد ترکمانچائی میرفتاح که از طعن مردم تبریز و دولت ایران ایمن نبود بنا بفصل پانزدهم این پیمان ، مثل جمعی دیگر ، بروسیه پناهنده شد (ملخص ازناسخ‌التواریخ ـ قاجار ، ج ۱ ، ص ۲۰۴ـ۲۰۲ ، ۲۱۰) .

۱۲۴۳ه (۲۲ فوریهٔ ۱۸۲۸م) با انعقاد پیمان ترکمانچای که‌بموجب آن رودخانهٔ ارس مرز ایران و روس معین شد ، پایان پذیرفت . (برای آگاهی بیشتر از این حوادث رجوع‌شود به: مرآت‌البلدان،ج ۱ ، ص ۴۰۴-۴۰۱؛ ☆
☆Miansarov : Bibliographia Caucasica,St.Pétersbourg 1874 - 6 , p . 743 - 7 ; Détails sur ce qui s'est passé à Tauris du 24 octobre au 5 novembre 1827 ,☆ منتشرشده در
☆Nouv.Annales de Voyages , Paris 1828 , I,p.325- 38; P . Zubow : Kartini Voyni s Persiyei , 1826 - 7 , St . Pét . 1834 ; همان مؤلف : Persidskaya Voina , St . Pét . 1837 ; Ostensaken : Administration de l'Adhar-baydjan pendant la gerre Persane de 1827 - 1828, نوشته‌شده بزبان روسی Russki Inwalid , 1861 , No . 79 ; I . A . Zinoviev : Rossiya i Persiya , St. Pét. , 1897 , p . 1 - 17 (trad.des articles du Dr . Willich [?] parus dans the London Literary Gazette , du 5 - 12 avril 1828 .)[1]

تبریز از زمان عباس میرزا مقر رسمی ولیعهد شد، هیئت‌های اعزامی انگلیس وروس نیز تا زمان جلوس محمد شاه ۱۲۵۰ه (۱۸۳۴ م) اغلب اوقات در تبریز بسر میبردند(☆ Fraser : Trawelsin koordistan , II , p . 247 ☆).انتقال هیئت‌های مزبور بتهران نشان میدهد که مرکز

۱- مآخذ اخیر در ترجمهٔ عربی نیامده است . راجع بجنگهای روس و ایران و قراردادهای انعقادیافته بین این دو دولت به‌ناسخ‌التواریخ - قاجار، ج ۱ ، ص ۲۱۲-۶۵؛ س . پ . س : تاریخ ایران ، ج ۲ ، ص ۴۶۵ - ۴۵۱ ؛ کتاب روابط ایران و روسیه در نیمهٔ اول قرن نوزدهم ، تألیف دکتر احمد تاجبخش استاد تاریخ دانشکدهٔ ادبیات تبریز ، ۱۳۳۷ ش رجوع کنید .



لی تبریز

جدید قاجاریه باین‌شهر منتقل‌شده‌است .

از زندگی‌تبریزتا اواخرقرن نوزدهم جزاطلاع مختصری در دست نیست . در۲۷ شعبان۱۲۸٦ه (۸ ژوئیهٔ ۱۸۵۰م) باب (ن ك : باین‌ماده) درمدخل جبه‌خانه[1] اعدام شد (ن ك : بتفصیل این حادثه در ☆ :Wilson ☆ Persian life , 62) .

در ۱۸۸۰م خبر نزدیك شدن طایفه‌ای از اکراد زیر فرمان شیخ عبیدالله[2] به‌تبریز(ن ك : کلمهٔ شمدینان) دردل مردم اینشهررعب وهراس انداخت ، میان محلات دروازه‌هائی‌ایجاد شد تادرموقع ضرورت بسته شود، اما کردها از بناب تجاوز نکردند . قدرت سلسلهٔ قاجار صلح و صفا را در آذربایجان تأمین کرد و تبریز روی بخوشی وآبادی نهاد و با وجود تلفات وبا و طاعون سال (۱۸۳۰-۱۸۳۱)آمارسال (۱۸٤۲) ساکنین شهررا نه ـ هزارخانواده و از صد الی صد وبیست هزارتن نشان میدهد (Berezin). درحدود (۱۸۹۵م) عدهٔ نفوس تبریز از صد وپنجاه الی دویست هزارتخمین شده که در میان آنان سه هزار نفر ارمنی وجود داشته است (☆,Wilson ☆ O . l . , p . 53) بیست سال بعد عدهٔ اهالی تبریز از دویست هزارنفر تجاوز کرد ، و با وجود کندی تنظیم امورشهر ، درهرناحیه‌ای‌آثارپیشرفت نمایان گردید ، و تجارت‌آن پس ازآنهمه سستی و کساد روبترقی ورونق نهاد مخصوصاً بین‌سالهای ۱۸۳۳و۱۸۳٦م بحداعلی‌رسید، اما درسال۱۸۳۷م

۱ ـ درمحل جبه‌خانه یا سربازخانهٔ کوچك قدیم ، اکنون‌ساختمانهای بانك‌ملی‌و دارائی‌وبانك رهنی برپا شده است. برای‌استحضاربیشترازخروج باب وپیروانش رجوع کنید به مادهٔ باب درلغت‌نامهٔ مرحوم دهخدا ، ذیل این‌ماده‌تمام‌مآخذی که ازباب وبهاء وعقاید و افکار آندو تن و پیروانشان بحث شده اشارت رفته‌است . ۲ـ ر ك بد : تاریخ و جغرافی دارالسلطنهٔ تبریز ، ص ۳۲٦ .

کثرت واردات بحران شدیدی در بازار تبریز ایجاد کرد.

افتتاح راه ترانزیت قفقاز موجب رقابت بین آن راه و راه موازیش (طرابوزان ــ تبریز) گردید، در۱۸۸۳م دولت روسیه ترانزیت ازراه قفقاز را قدغن کرد و بدینجهت تجارت روس در بازارهای شمالی رواج یافت، ناگفته نماند که حمل و نقل کالاهای بازرگانی از راه طرابوزان ــ تبریز نیز که یگانه راه غرب بود افزایش یافت.

قرن بیستم :

تاریخ تبریز ازسال ۱۹۰٤م بی اندازه آشفته و هیجان انگیز بود، مردم این شهر که [چکیده‌ای ازآمیزش ایرانی، غز، مغول، ترکمن وغیره و] معروف به تندی و دلیری بودند در جنبش ملی وانقلابی ایران نقش مهمی بازی کردند ودر ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ طغیان مردم در شهر آغازشدو این روزی بود که مجلس تهران بمباران گردید[۱]. حال که دفاع دلیرانهٔ تبریز بمیان آمد، لازمست ازستارخان[۲] ویار او باقرخان[۳] نیزیادی کرده شود، ستارخان نخست

۱ــ رجوع شود به: احمد کسروی، تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان، چاپ دوم، تهران ۱۳۳٦ش. ۲ــ شرح حال ستارخان در کتاب مردان خود ساخته، ص۷۸ بقلم آقای دکتررضازادهٔ شفق ودرتاریخ هجده سالهٔ آذربایجان تألیف سیداحمد کسروی تبریزی وکاملتر ازهمه در کتاب «قیام آذربایجان وستارخان» تألیف آقای حاج اسمعیل امیرخیزی که آمادهٔ چاپ است آمده، ولی مترجم دراینجا بنقل ملخص شرح حالی که آقای دکترمهدی مجتهدی در کتاب «رجال آذربایجان درعصرمشروطیت» آورده قناعت میکند: «در بین مردانی که برای دفاع از مشروطیت وحقوق ملت دست بشمشیربرده وآنرا پس ازاستبدادصغیردومرتبه بازگردانیدند ستارخان سردارملی مقام اول را دارد وبحق اوقهرمان مشروطیت است، ستارخان پیش از مشروطیت ایران ازلوطیان بنام تبریز بود وشغل اسبفروشی داشت.

پس ازحادثهٔ بمباران مجلس شورای ملی، دعوت انجمن ایالتی آذربایجان راکه خود را بدنیا جانشین مجلس بمباران شده معرفی میکرد، پذیرفت و درمحلهٔ امیرخیز با قوای دولتی بجنگ ومبارزه پرداخت وباوجود شکست صفوف اکثرمجاهدین، وی استقامت و☆

دشگیر(اسب‌فروش)بود سپس رئیس‌محلهٔ امیرخیزشد ، براون«Browne»

☆ پایداری‌بخرج داد وسرتسلیم فرود نیاورد ومحلهٔ امیرخیزرا بدست قشون دولتی‌نسپرد... آری روزگاری برایران گذشته که مشروطیت فقط درمحلهٔ امیرخیزتبریزوجود داشت وبقیهٔ ایران در دست شاه خودکامهٔ مستبد بود .

ژنرال کنسول روس بمنزل وی بیرق‌روسیه فرستاد وتضمین کرد که اگرتسلیم‌شود ازتعرض محمدعلی‌شاه مصون باشد اما اونپذیرفت وآنقدرمقاومت کرد که مجاهدین‌محلات دیگرنیزبجنبش درآمدند وقوای دولتی‌را عقب راندند .

این‌مقاومت محمدعلی‌شاه را فهمانید که قیام تبریزامری جدی است وشایدکاربالا گیرد وبجاهای باریکتری کشد . این بود که عین‌الدوله را مأمورمحاصرهٔ تبریزساخت و از عشایروخوانین یاری‌خواست . ستارخان اردوی ماکورا منهزم و منکوب نمود وعین‌الدوله را عقب زد وبرتبریزتسلط یافت .

پس‌ازآنکه قشون روس وارد تبریز گردید ، وی بشهبندری (کنسولگری)عثمانی پناه برد و بعداً بطهران رهسپارشد ، پایتخت مشروطه پذیرائی گرم باشکوهی ازوی بعمل آورد و او با شاه ونایب‌السلطنه‌دریك‌کالسکه نشست وبا جلال تمام‌وارد شهر گردید ودرباغ اتابك اقامت کرد. چون پس‌ازفتح تهران بدست ملیون نیازی بوجود مجاهدین نبود وبیم این میرفت که مجاهدین مسلح باعث تزلزل‌امنیت پایتخت شوند، لذا دولت مشروطه‌برآن شدکه اسلحهٔ مجاهدین‌را جمع کند . مجاهدین تهران بمنزل ستارخان‌سردارملی‌جمع‌شده بنای مقاومت را گذاشتند،در نتیجهٔ تیراندازی‌ها ، تیری بپای‌سرداراصابت کرد وبراثر آن مزاجش علیل شد ودر۱۳۳۲ق درگذشت . قبرساده وبی‌آلایش این قهرمان بزرگ‌آزادی‌در حیاط شاه عبدالعظیم است.» (ملخص با تغییر بعضی عبارات از رجال آذربایجان در عصر مشروطیت ، ص ۸۷ـ۸۵) .

۳ـ باقرخان قبل‌ازمشروطیت بنا بود . پس‌ازمشروطیت بجرگهٔ مجاهدین‌درآمد وریاست مجاهدین خیابان را بعهده گرفت وپس‌ازبمباران مجلس‌مانندستارخان دست‌باسلحه برد وبا قشون دولتی که تبریزرا محاصره کرده بودبجنگ پرداخت ، پس ازنخستین‌شکست بظاهر تسلیم قوای دولتی شد،اما ستارخان که‌با قوای‌دولتی‌جنگ‌میکردتاکارش بالا گرفت ، او نیزبار دیگر بجنگ با دولتیان برخاست و در اثر همکاری او با ستارخان کار مشروطه خواهان پیش رفت وتبریزازفشار محاصره راحت شد انجمن ایالتی‌تبریزباقرخان‌را بلقب ☆

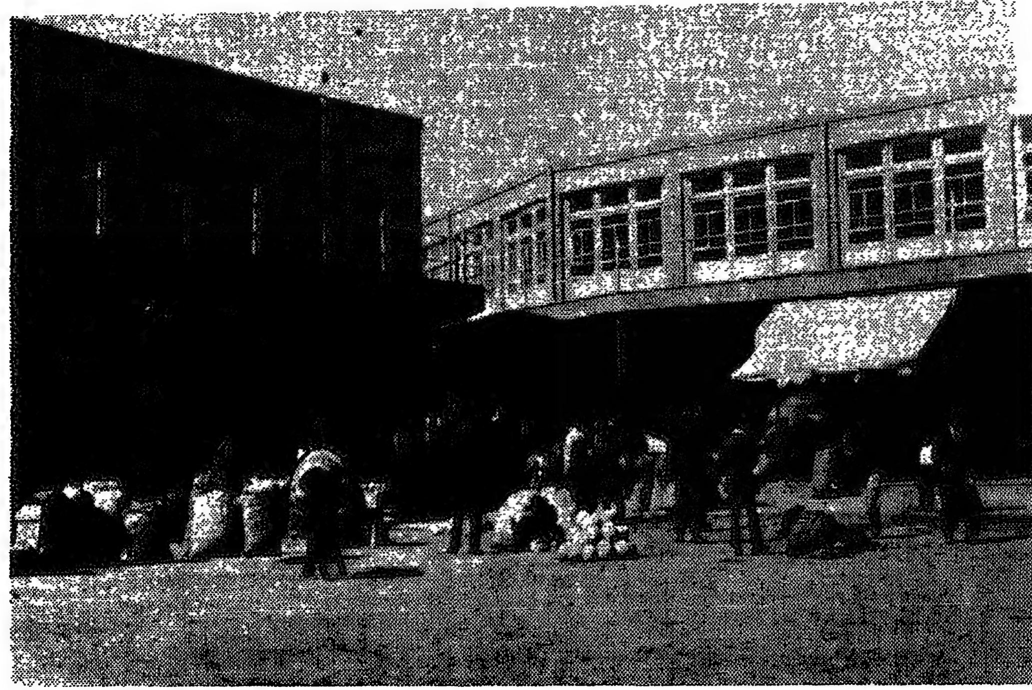
در کتاب «تاریخ انقلاب ایران، ص ۴۹۲-۴۹۱» از گوشه‌های تاریک فعالیت این دو مرد دلیر پرده برداشته است.

قشون دولتی زیر فرمان عین‌الدوله شهر را محاصره کرد، دراوائل فوریهٔ ۱۹۰۹ م محاصرهٔ شهر شدت یافت، و در ۲۰ آوریل کابینه های لندن و سن‌پطرسبورگ بنام حفظ کنسولگری‌ها ورسانیدن خواربار بشهر، با اعزام نیروی روس به تبریز موافقت کردند (Browne , O.I p.274) در ۳۰ آوریل ۱۹۰۹ م قشون روس بفرماندهی ژنرال سنارسکی Snarski وارد تبریز شد (Browne , O . I.p . 274) ، دامنهٔ مذاکرات دربارهٔ پس نشستن روسها تاسال ۱۹۱۱ م ادامه‌یافت و اولتیماتومی که روسها در ۲۹ نوامبر بتهران دادند، اضطراب و هیجان تازه‌ای در کشور بوجودآورد.

در ۲۷ دسامبر فدائیان تبریز بدسته های ضعیف روسی که در شهر پراکنده بودند حمله بردند وخسارت هنگفتی بآنان وارد ساختند، درنتیجهٔ این کار، یك بریگاد روسی بفرماندهی ژنرال وروپانوف Voropanov به تبریز فرستاده شد، این عده شب سال جدید وارد تبریز شدند[۱]، دادگاه نظامی روسی چند تن را محکوم باعدام ساخت، یکی ازآنان ثقة الاسلام

☆ سالارملی ملقب‌ساخت وازاو تقدیر کردوآوازهٔ شهرت وی نیزچون سردارملی درسراسر دیگرنیروی روس وارد تبریز گردید و باقرخان وستارخان بناچارتبریزرا بقصد تهران ترك گفتند، درموقع ورود این دوفرزند دلیر وطن بتهران استقبال بی‌نظیری بعمل‌آمد، اما چندی بعد باقرخان منزوی شد، و هنگامیکه قضیهٔ مهاجرت پیش آمد او نیز در طهران درنگ نکرد ودنبال مهاجرین رفت، شبی درنزدیکی قصر شیرین عده‌ای ازاکراد برسراو ورفقایش ریختند وسراز تنهاشان برگرفتند و بدین طرز بحیات یك قهرمان آزادی خاتمه دادند، (ملخص با تغییرچند عبارت ازرجال آذربایجان درعصرمشروطیت، ص ۴۲-۴۱).

۱- مقصود عید میلاد مسیح



میدان مهدیه که در ۱۳۴۴ ش بوسیلهٔ برادران چاروقچی بنا شده است

بود که از پیشوایان بزرگ مذهب شیخی بشمار میرفت.[۱]

۱ـ مرحوم میرزاعلی‌آقای ثقةالاسلام ازعلمای بزرگ‌آذربایجان و رئیس شیخیهٔ این‌ایالت‌بود ، در شب جمعه ۷ رجب۱۲۷۷قمری در تبریز تولد یافت . در جوانی بعتبات عالیات مشرف شد ، پس‌ازچند سال تحصیل‌بوطن‌خودمراجعت‌کرد وپس‌ازفوت پدرش‌حاج میرزاموسی‌آقا با لقب ثقةالاسلام درجای او نشست. شرح حال وی درکتاب « ایضاح‌الانباء فی‌مولد خاتم‌الانبیاء» که‌ازمؤلفاتش میباشد مندرج‌است. جد صاحب ترجمه حاج‌میرزاشفیع ازشاگردان سیدکاظم‌رشتی ومروج شیخیه درآذربایجان بوده است . جداعلای‌او میرزارفیع طبق‌فرمان کریمخان‌منصب وکالت‌آذربایجان را داشته است .

شیخیه پیروان شیخ احمداحسائی‌اند که‌درعهد فتحعلیشاه‌میزیست وبمعراج‌روحانی ومعاد روحانی وعالم حورقلیا معتقد بود . پس از درگذشت‌اوسیدکاظم رشتی بامشربی‌عرفانی گفته‌های شیخ را تفسیر نمود و مطالبی بآنها افزود . پیروان سید کاظم رشتی را شیخی (منسوب بشیخ‌احمداحسائی)ومخالفین‌را بالاسری(منسوب ببالاسرحرم حضرت‌امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام که محل تدریس‌آنها بود) مینامیدند . خود شیخیه نیزپس‌ازفوت سیدکاظم رشتی بدو دسته‌منقسم، و عده‌ایکه پیروحاج کریم‌خان‌قاجاربودندحاج کریمخانی‌و عده‌ایکه پیرو جد ثقةالاسلام بودند شیخی نامیده شدند .

دراواخرسلطنت‌محمدشاه و اوایل‌سلطنت ناصرالدین‌شاه بین‌دستهٔ شیخی وبالاسری وهمچنین میان این‌جماعت با متشرعه منازعات واختلافاتی رویداد و زدوخوردهائی صورت گرفت که درآنها پدر و جدصاحب ترجمه رئیس شیخیه وحاج میرزا باقرآقا مجتهد رئیس متشرعه بود ، ثقةالاسلام درادبیات فارسی وعربی استاد بود وتألیفات متعددی داشت که از آن‌جمله است : مرآت‌الکتب ، رسالةلالان ، ترجمهٔ بث‌الشکوی (قسمت‌سوم تاریخ‌یمینی) تألیف عبدالجبارعتبی (که هیچیك طبع نشده‌اند) و تاریخ امکنهٔ شریفه ورجال برجسته (چاپ ۱۳۷۳ ش) . ترجمه بث‌الشکوی که برحسب توصیهٔ امیرنظام گروسی انجام یافته بود ، دلیل استادی او در دو زبان عربی‌وفارسی‌است وامیرنظام پس‌ازمطالعهٔ ترجمهٔمزبور ضمن تقریظی

رو که برآمد ترا بکلك سخنگوی آنچه علی را بذوالفقار برآمد

ثقةالاسلام پس‌ازاعلام مشروطیت ازآن طرفداری کرد وهنگام ورود قشون روس تزاری به تبریز، با وجود خطریکه جانش را تهدیدمیکرد شهررا ترك نگفت تا بدست ☆

در اکتوبر سال ۱۹۱۲م دسته‌های قشون ترک که درغرب آذربایجان قسمت‌های مورد مشاجره‌را اشغال کرده‌بودند فرا خوانده شدند ، ولی‌مسئلهٔ حدود روس و ترک معوق ماند ، بنابراین قشون روس تا سال ۱۹۱۴م آغاز جنگ بین‌المللی درآذربایجان باقی ماند .

دراوائل دسامبر دسته‌های غیرمنظم کرد بفرماندهی افسران عثمانی ازساوجبلاغ عازم مراغه وتبریز شدند. مقارن این احوال پیشرفت انورپاشا به ساری قمیش واقع در جنوب قارص ، قشون روسی قفقاز را تهدید کرد . اوامری راجع بتخلیهٔ آذربایجان صادر گردید ، مابین ۲۷ دسامبر ۱۹۱۴ و ۶ ژانویهٔ ۱۹۱۵م قشون روسیه و بدنبال آنان‌مسیحیان ، تبریزراترک گفتند؛ درروز هشتم ژانویه احمدمختاربیگ‌شمخال در رأس اکراد وارد تبریزشد، در ۳۱ ژانویه ناگهان وضع تغییریافت وروسها دوباره بر گشتند وتبریزرا اشغال کردند(تفصیل این‌مطلب رادر کتاب **Persiche Flitterwochen**، برلین ۱۹۲۵ ، ص ۸ـ۱۲۷ که کنسول سابق آلمان **W. Litten** تألیف نموده ، به‌بینید) .

از سال ۱۹۰۶م ساختن راه شوسه‌ای که تبریزرا بمرز روسیه‌یعنی جلفاآخرین ایستگاه راه‌آهن روس متصل میکرد آغازشد ، شرکت رسمی

* سالداتهای‌روسی گرفتار وروزعاشورای سال ۱۳۳۰ق بدار کشیده‌شد.معروف است که‌روسها برای تبرئهٔ خود درنظر دنیای متمدن ، میخواستند از او نوشته‌ای بگیرند که تیراندازی وتجاوز نخستین بار ازطرف مجاهدین و ایرانیها شروع شده ، اما وی سربدین پستی در نیاورد، و با دلی قوی وسری بلند درحالیکه یاران خودرا تسلی میدادشربت شهادت‌نوشید وآذربایجان عزیزرا بدادن بزرگترین شهید راه‌آزادی واستقلال ایران مباهی و سرافراز ساخت،(با تلخیص و تغییرچند عبارت از : رجال آذربایجان درعصرمشروطیت، تألیف‌دکتر مهدی مجتهدی ، ص ۶۱ـ۵۹ ، تبریز ۱۳۲۷ ش) .

روسی امتیاز این راه را از دولت ایران گرفته بود، بزودی این راه شوسه را براه‌آهن مبدل ساختند ودر اوائل‌مه ۱۹۱٦م برای تجارت آماده‌وافتتاح گردید[۱].

این راه که ۱۳۰ کیلومتر[۲] طول و یك خط فرعی ازصوفیان تا کنار دریاچهٔ‌ارمیه بطول ٤۰ کیلومتر دارد نخستین خط‌آهن مرزی ایران است.

موقعیکه‌انقلاب‌سال ۱۹۱۷ روسیه‌آغازشد،درمیان‌سربازن‌روس‌مقیم ایران‌نیزهرج ومرج افتاد ودر۱۹۱۸م‌آذربایجان‌راترك گفتند. نمایندگان دولت مرکزی ایران وحتی شخص ولیعهد تا این مدت درتبریزبودند،پس ازرفتن دسته‌های روسی در۲۸ فوریهٔ ۱۹۱۸ قدرت عملا بدست‌انجمن‌محلی دموکرات که اسماعیل نوبری[۳] در رأس‌آن قرار داشت افتاد. ودراین موقع

۱ـ رك : احمد کسروی تبریزی ، تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان ، بخش ۳ ، گفتار ۱۲ ، ص ٦۷۱ . ۲ـ در ترجمهٔ عربی ۸۰ میل آمده.

۳ـ میرزا اسمعیل نوبری فرزند حاجی‌محسن تاجر تبریزی بود ، چون در محلهٔ نوبرتبریزسکونت داشت بنوبری‌مشهور گردیده . وی ازمشروطیت‌استقبال کرد وبآن‌پیوست در دورهٔ دوم بنمایندگی‌انتخاب شد ولی‌قبل‌ازخاتمهٔ‌آن‌دوره مسافرت نمود.

نوبری مردم تبریزرا بجنگ برضد روسها تحریك میکرد ، چون قشون روس‌وارد تبریزشد ، مدتی‌خود را پنهان ساخت وسپس با رخت ناشناس بخاك عثمانی فرار کرد. پس از سقوط نیکلای دوم نوبری به تبریزآمد ، در حزب دمکرات نفوذ یافت ، خیابانی را تحت‌الشعاع خود قرارداد . این ایام مصادف با قحطی ۱۳۳٦ق بود . وی کمیسیونی‌برای تأمین‌آذوقه تشکیل داد ، ازمتمولین اعانهٔ اجباری خواست ، برای ارعاب آنان دستهٔ ترور ترتیب‌داد. فخرالمعالی مدعی‌العموم بدایت،محمدخان کدخدا ، نعمت‌الله‌خان‌جاوید ، حسام نظام ، حاج میرزا لطفعلی‌ملك‌التجار، سردارمظفرچاردولی، حاج میرزا کریم امام جمعه‌و پسرش‌بیوك‌آقابوسیلهٔ‌دستهٔ‌ترور وی‌ازپای‌درآمدند.مال‌وجان کسی‌درامان نبود ، وحشت‌ونفرتی درشهرپیدا شد ، حتی‌نوبری درچشم مجاهدین ومشروطه‌خواهان نیز منفور گردید ، در ☆

ترکان ضعف و سستی را کنار گذاشته با شتاب حدودی را که روسها تخلیه

---

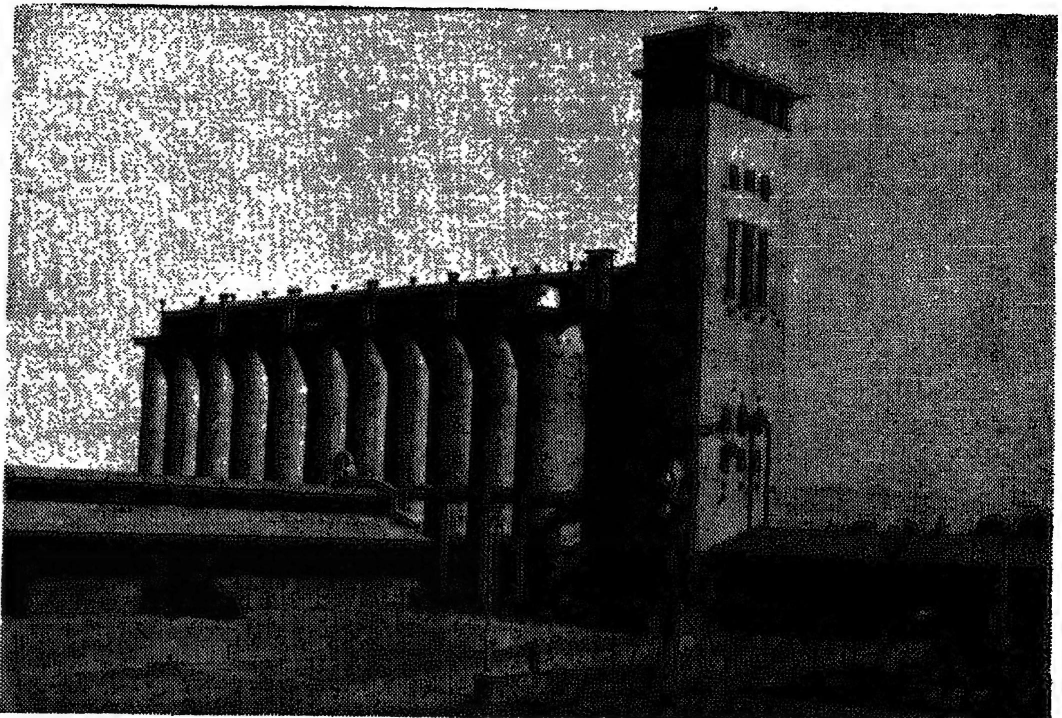
* این هنگام عثمانیها باردیگر به تبریز آمدند و با اینکه موافق مشروطه ومجاهدین بودند برای جلوگیری ازنفرت عمومی مجدالسلطنهٔ افشاررا بحکومت آذربایجان منصوب ونوبری را توقیف وبقارص اعزام کردند .

پس از آنکه ترکان درجبهه‌های جنگ بکلی شکست خوردند ، نوبری آزادودوباره وارد تبریز شد . حاکم وقت قایم مقام مکرم‌الملك درصددتوقیف وی برآمد ، وی بقراجه‌داغ فرار کرد وازآنجا خود را بهمدان رسانید و با اموال منهوبهٔ تبریز که قبلا بدان‌شهر منتقل کرده بود یك زندگی اشرافی ترتیب داد و جزو ملاکین عمدهٔ همدان درآمد . در دوران سلطنت‌رضا شاه‌چندی‌بجرم قاچاق زندانی‌شد وسپس‌آزاد گردیده مدتی‌بعددر گذشت، (ملخص از رجال‌آذربایجان درعصرمشروطیت ، ص ۱۶۲-۱۵۹).

چون ضمن شرح حال میرزا اسمعیل نوبری نامی از خیابانی برده شد بیمناسبت نخواهد بود که شرح‌حال مختصری نیزاز این مرد بزرگ تاریخی آورده شود، « شیخ محمد خیابانی فرزند حاج‌عبدالحمید تاجرخامنه‌ای درسال ۱۲۹۷ ه . ق درقصبهٔ خامنه ازتوابع تبریز متولد شد و درتاریخ ۲۹ ذیحجهٔ ۱۳۳۸ دراثرحادثهٔ قیام درشهرتبریزبقتل‌رسیده‌است.

مرحوم خیابانی پس‌از کسب مقدمات علوم دراوان صباوت وجرانی بتحصیل فقه‌و اصول پرداخته دراین رشته استاد گردید. درهیئت ونجوم‌وعلوم‌ریاضی ومخصوصاً درحکمت وکلام مهارتی بسزا داشت ، ناطق مبرز و نویسندهٔ زبردست بود . در انقلاب مشروطیت ایران هنگامیکه قوای محمدعلیشاه تبریزرا محاصره‌کرده و راه آذوقه وآب را برمردم شهربسته بود ، مرحوم خیابانی دوش بدوش مجاهدین وآزادیخواهان ازشهر دفاع نموده با نیروی استبداد نبرد میکرد . خیابانی ازاعضای برجستهٔ انجمن‌ایالتی‌آذربایجان بود، پس ازخاتمهٔ دورهٔ انقلاب و پیروزی آزادیخواهان در دورهٔ دوم مجلس شورای‌ملی‌نمایندگی آذربایجان را داشت وهمیشه دربرابرارتجاع‌ازحقوق ملی وآزادی‌دفاع مینمود و ازاعضای مهم فرقهٔ دموکرات ایران بشمارمیرفت .

خیابانی پس ازتعطیل اجباری مجلس وشروع ایام فترت چندسالی متواری بود، بعدها به تبریزبرگشت وبمناسبت زمامداری حاج صمدخان شجاع‌الدوله وسرداررشید در آذربایجان، چندی‌منزوی بود، تا آنکه پس‌ازسقوط تزار ورفتن دست نشاندگان‌آن از آذربایجان ، فرقهٔ دموکرات را درتبریزتشکیل داد وروزنامهٔ تجدد را که ارگان‌رسمی *



سیلوی تبریز که درزمان اعلیحضرت فقید بنا شد،

کرده بودند اشغال نمودند ، در۱۸ژوئن ۱۹۱۸م پیش‌قراولان عثمانی‌داخل تبریز شدند . در ۸ ژوئیه ژنرال‌علی احسان‌پاشا به تبریز رسید ودر۲۵اوت فرمانده کل‌قشون‌کاظم قره بکیرپاشا به‌تبریزوارد شد ، نیروی‌عثمانی‌نوبری را نفی‌بلد کرده مجدالسلطنه[1] را بحکومت آذربایجان منصوب ساخت ،

✿ حزب‌بود منتشرساخت. در دورهٔ چهارم مجلس‌شورای‌ملی نیزجزونمایندگان‌آذربایجان انتخاب شد ولی بعلت کشته شدن درحادثهٔ قیام نتوانست درمجلس‌چهارم شرکت جوید.

شیخ محمدخیابانی ازمخالفین جدی قرارداد ۱۹۱۹ ایران وانگلیس بود، برسر همین‌اصل‌با وثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء وعاقدقرارداد مخالفت مینمود . برای‌اعتراض‌بعملیات وثوق‌الدوله ودفاع ازاستقلال وآزادی ایران درتاریخ ۱۷ فروردین۱۲۹۹ش دموکراتهای تبریز با پیشوائی اوقیام نمودند. منظورازقیام این بودکه در غیاب مجلس‌شورای‌ملی یك نیروی ملی تشکیل‌داده وباتکای این قوه شروع باصلاحات اساسی نمایند .

این قیام شش ماه طول کشید و خیابانی همه روزه عصرها در ضمن نطق مرام آزادیخواهان‌آذربایجان را بسمع مردم رسانیده‌آنانرا.برای حفظ‌آزادی واستقلال ایران تشویق مینمود . در ۲۷ ذیحجه ۱۳۳۸ق (۲۱ مرداد ۱۲۹۹ش) با قتل‌خیابانی‌بساط‌این قیام‌برچیده شد.» (نقل‌از: گلهای رنگارنگ ـ بقلم حسین فرزاد، تهران۱۳۲۵ش) درشرح حال خیابانی‌مقالات و رسالات کتب متعددی نوشته شده که ازآن‌جمله‌است : (تاریخ‌حیات خیابانی ، بقلم چندتن ازدوستان وی ، باهتمام‌کاظم‌زادهٔ ایرانشهر ، برلین ۱۳۰٤ ش ؛ قیام خیابانی ، تألیف سید علی‌آذری، طهران ۱۳۲۹ش .)

۱ـ مجدالسلطنهٔ افشار ازاعیان ارمیه بود ، درآغازمشروطیت ازآن‌هواداری کرد اما زیاد تند نرفت . پس‌ازاعلام مشروطیت ، اهالی ارمیه بدو دسته‌تقسیم، عده‌ای‌طرفدار وعده‌ای مخالف وی شدند ؛ دراثراین‌اختلاف مجدالسلطنه ارمیه را ترك گفته دراملاك‌خود اقامت گزید ، پس از عزیمت وی درشهر نا امنی پیدا شد واکراد یاغی‌قراء اطراف‌شهر را دستخوش غارت ساختند. کنسول روس‌تقاضا کرد که باید هرچه‌زودترامنیت‌شهرتأمین‌شود، در اثراین‌تقاضا انجمن تبریز بزحمت افتاد .

مجدالسلطنه که خود از صاحب منصبان قشون دولتی بود عده‌ای را تجهیز کرد و از انجمن ایالتی تبریزهم کمك خواست ، انجمن‌یك دسته مجاهد و مقداری اسلحه و✿

این وضع آشفته و بی‌ثبات بیش از یکسال ادامه یافت،[1] اما در ژوئن سال ۱۹۱۹م با ورود سپهسالار حاکم کل جدید، کارها بمجرای طبیعی افتاد، ودر زمان رضاخان که در بادی امر وزیر جنگ وسپس فرمانروای ایران گردید نظم کامل در آذربایجان حکمفرما شد.

دولت شوروی بموجب پیمان ۲۶ فوریهٔ ۱۹۲۱م از تمام امتیازات سابق خود در ایران صرف نظر کرد و بدین ترتیب راه آهن جلفا به تبریز که بخرج روسیهٔ تزاری ساخته شده بود بمالکیت ایران درآمد.

آثار تبریز:

قدیمترین آثار تبریز مربوط بآغاز قرن چهاردهم میلادی یعنی دورهٔ مغول می‌باشد، تا کنون دربارهٔ آنها مطالعهٔ منظم و دقیقی بعمل نیامده است،[2]

☆ مهمات فرستاد، اهالی ارمیه نیز دست از نفاق کشیده همه یکدل ویکجهت بمبارزه پرداختند تا یاغیان شکست خورده عقب نشستند، اما ۲۱ جمادی الآخرهٔ ۱۳۲۵ ناگهان سپاهیان عثمانی درمقابل اردوی مجدالسلطنه ظاهرشده با وجود اظهار آشتی وصفای مجدالسلطنه، اردوی ویرا درهم شکسته اسلحه ومهمات آنان رابغنیمت بردند. این دخالت ناروای عثمانی دولت ایران را ناراحت ساخت، مقارن این احوال جنگ بین‌المللی اول آغاز گردید و دولت عثمانی ببهانهٔ اینکه وجود قشون روس مخالف بیطرفی ایران و باعث نگرانی کشور عثمانی است، بخاک آذربایجان نیرو وارد کرد، مجدالسلطنه ومشروطه خواهان که از تجاوز وتعدی قشون تزار ناراضی بودند، نیروی عثمانی را استقبال کردند. عثمانیان پس از سقوط تزار بپاس این کار، مجدالسلطنه رابحکومت آذربایجان منصوب ساختند. اما هنگام شکست نیروی عثمانی مجدالسلطنه ناچار تبریز را بقصد خاك عثمانی ترك گفته مدتی بعد دوباره بآذربایجان بازگشت وچند سال بعد رخت بسرای دیگر کشید. (با تلخیص وتغییر چند عبارت از رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، ص ۲۰-۱۹). ۱- رك: احمد کسروی تبریزی، تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان، بخش ٤، گفتار یکم، ص۷۹٦. ۲- درسالهای اخیر مقالات تحقیقی مفید متعددی برشتهٔ تحریر درآمده که ذیلا بعده‌ای ازآنها اشاره میشود: جد کبود، مسجدعلیشاه، مسجد جمعه ومدرسهٔ طالبیه، مسجد جامع، ☆

از بین رفتن ا ثارتاریخی تبریزدوعامل مهم داشته یکی وقوع زمین لرزه‌های شدید و دیگری اهمیت ندادن شیعه بآثاری که بدست پیشینیان ودشمنان سنی‌مذهبشان ساخته شده ، گرچه‌هنوزعده‌ای‌ازآنها برپاست. ساختمانهای باشکوه غازان که درقریهٔ شام « شنب » (قره‌ملك[۱] کنونی) بنا شده بود ،

✿ مسجد استاد وشاگرد، مسجدحسن پادشاه ، مقبرهٔ سید حمزه ، بقلم‌آقای‌اسماعیل‌دیباج مندرج در کتاب راهنمای‌آثارتاریخی‌آذربایجان شرقی ، ص ۳۰-۱۶ ، تبریز۱۳۳۴ش .

مسجدجامع ، مسجد استاد وشاگرد، مسجد ومقام صاحب‌الامر ،مسجدحسن‌پادشاه، ،مسجدعلیشاه ، که‌آقای میرزاجعفرسلطان القرائی ضمن کتاب‌المحافل (مشتمل بر ترجمهٔ حال بزرگان ودانشمندان وهنرمندان‌آذربایجان)آورده، این کتاب هنوزبچاپ‌نرسیده‌است.

مسجد کبود یا عمارت مظفریه (س ۱ ، ش۳) ، ربع‌رشیدی (س۱ ، ش۶ ، ۷)، مسجدجامع تاج‌الدین‌علیشاه معروف به‌ارك(س۲ ، ش۱) ، شنب غازان (س۲ ، ش۲،۳) مندرج‌درنشریهٔ‌دانشکدهٔ‌ادبیات تبریز، بقلم‌آقای‌حاج‌حسین نخجوانی .

ناگفته نماند که تاریخ امکنهٔ شریفه ورجال برجسته،مشتمل برسه فصل در ذکر بقعهٔ سیدحمزه ، بقعهٔ عین‌علی وزین‌علی ، بقعهٔ صاحب‌الامر، چاپ تبریز۱۳۳۲ش، نیزازاین لحاظ بسیارقابل‌توجه وسودمند است.

۱ـ محلهٔ قره‌ملك مجاوربا محلهٔ شام‌غازان وغیراز آنست. بعیدنیست‌قره‌ملك‌نیزازآثارغازان‌خان‌بوده‌وبنام‌وی‌موسوم‌به«قریهٔ‌ملك»شده که‌اینك‌بطور محفف « قره ملك » تلفظ میشود . نادرمیرزا صاحب تاریخ وجغرافیای دارالسلطنهٔ تبریزدر پایان‌کار ویرانی بقایای شام غازان میآورد : من در ۱۲۸۶ه از ویرانه‌های این بنا دیدن کردم ، زیرزمین‌های متعدد وهزاران آجر وکاشی سالم وسنگ‌های شفاف‌ومنقور ودوستون سالم وکنده‌کاری شده بقطریکذرع وطول دو ذرع درآنجا بود ، من از پیرمردی پرسیدم چرا از اینهمه‌آجرکسی استفاده نمی‌کند؟ گفت : « چون وقفست علماء حرام میدانند،» اکنون که روزششم صفر ۱۳۰۱ هجری است وپانزده سال ازآن تاریخ میگذردآجروکاشی سالمی بجا نمانده ، حتی سنگهای بنا نیز کنده شده است وهم‌اکنون مردم مشغول کندن بقیهٔ آنها هستند، بعداضافه میکندهنگام تماشا « چند نفری‌دیدم مشغول کندن سنگهای بنیان بودند ، بیکی‌ازآنها با ملایمت گفتم پانزده سال پیش اینجا را دیده بودم ، سؤال و جواب آن تاریخرا باو گفتم ، گفت بلی پانزده سال‌قبل همانطوربود که میگوئی ، علت ✿

بکلی‌ازبین رفته است ، در۱۶۱۱م شاه‌عباس را می‌بینیم که مصالح ساختمانی شام‌غازان را برای بنای قلعه‌ای بکارمیبرد .

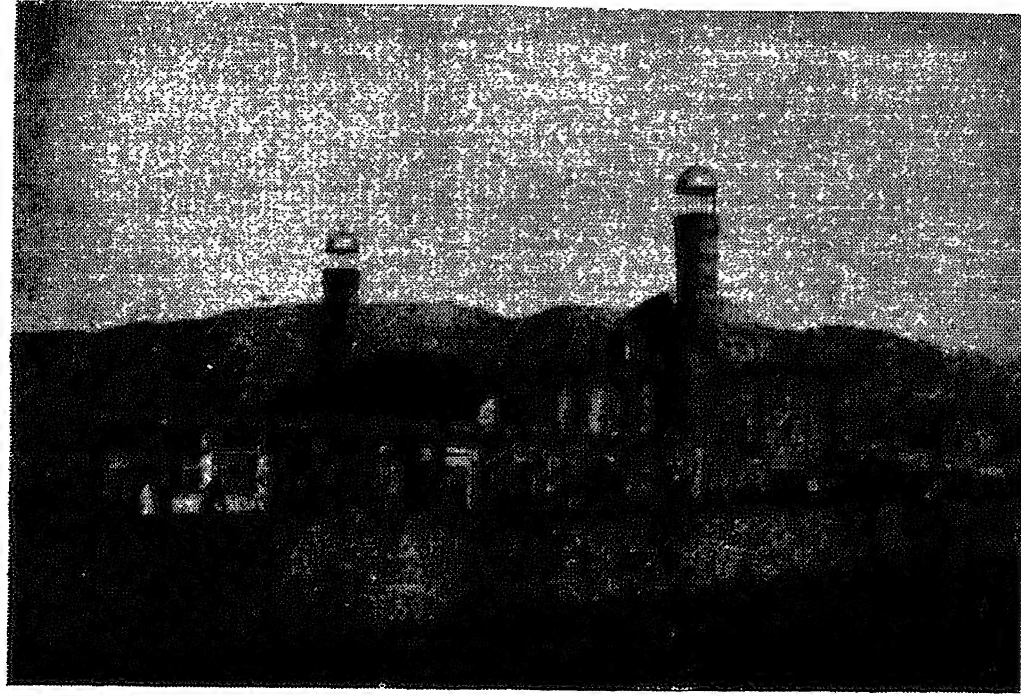
زمین‌لرزهٔ پنجم فوریهٔ ۱۶٤۱ نیز باعث ویرانی شهر و هلاك مردم بوده است (نك: Arakel of Tabriz,p.496). اولیاچلبی(ج ۲ ، ص ۲٦۵) میگوید : هنوز ویرانهٔ برج مقبره‌ای که برج‌غلطه[1] را بیاد میآورد دیده میشود ، این مطلب در جهاننما نیز آمده[2]؛ مادام دیولافوا ✿ Mme Dieulafoy ✿ و زاره Sarre تلی‌را که عبارت از بقایای شام‌غازان‌بوده دیده‌اند و باز نمونه‌هائی ازکاشی درآنجا پیدا میشود .

بدرالدین‌العینی(متوفی‌بسال۸۳۵ه/۱٤۳۱م) در کتاب«عقدالجمان[3]»

✿ آنهم منع علما بود، لکن‌چند نفرازعلما که اوباسم گفت ومن‌رعایت‌ادب کرده نمینویسم دراین نزدیکی چشمه وقنات احداث کرده وفتوی داده‌اند که این سنگها حلال وخرید و فروش آن بی‌عیب است ، چون اهل اینجا بهار وتابستان مشغول زرع وفالیزهستند ، در زمستان بیکارند ، این سنگها را کنده با مال خود بقنات‌آقایان حمل نموده میفروشند وصرف معاش زمستانی‌خود میکنند ... » تلخیص از ص ۱۰۳-۱۰۱ .

۱- غلطه بخشی‌است ازاستانبول که برفراز تپهٔ مشجروبا صفائی واقع شده وخلیج کاغذخانه آنرا از سایرقسمتهای شهر جدا کرده است . ۲- صاحب جهان‌نمامینویسد: « . . . بناهای عظیم‌شام‌غازان مانند قلهٔ غلطه درمیان باغچه‌ها ازمسافت دوربنظرمیرسد، جانب غربی و شمالی و جنوبی تپهٔ مزبور جلگهٔ وسیعی است که بدریاچهٔ تبریز (ارمیه) منتهی میشود و تمام آبهایش بدان سمت جاریست ودرهمه‌جا خانه‌های منقش وباشکوه و باغچه‌های صفا بخش وخلدآسا ودرهرطرف گلزارها وباغهای پردرخت ودرهر گوشه‌آبهای روان ونشیمنهای فراوان وجود دارد ، کثرت‌ووسعت‌باغچه‌ها باندازه‌ایست که عساکر بیشمار آل عثمان سه روز ببریدن اشجارآن پرداختند ولی نتوانستند عشرآنرا قطع کنند و در موقع کوچ بازسواد درختان مثل‌اول دیده میشد . انگور باغها بدون دانه و بسیار لطیف و بحدی فراوان بود که هنگام اقامت ما ، هم‌افراد سپاه وهم مال ومواشی‌آنان خوردند ولی چندان نقصانی درآن پیدا نشد . » ۳- عقدالجمان فی تاریخ اهل‌الزمان کتابی‌است ✿





مقام صاحب الامر (ص ۸۸

. بااستفاده‌از گزارش سفارت‌سلطان‌الناصرمملوک[۱] درزمان ابوسعیدایلخان،این بنای‌عجیب‌راوصف‌میکند. (این‌متن‌رابارون‌تیسنهاوزن Tiesenhausen ترجمه کرده ، Zap, I, 1886, p. 114 – 8) . گویند این مسجد باشکوه‌باکاخ کسری درتیسفون ، برابری میکرد. بگفتهٔ حمدالله(۱۳۴۰م) چون مسجد با عجله ساخته شد لذا زود فرودآمد . تاجر ونیزی در حدود (۱۵۱٤م) از خرابه‌های‌آن بحث کرده ، اما شاردن Chardin(II,323) تعمیرشدهٔقسمت زیرین‌مسجد وهمچنین برج را دیده ؛ اکنون‌این‌ساختمان بزرگ‌فروریخته‌راکه‌دروسط‌شهر،نزدیک‌دروازهٔ‌قدیم‌محلهٔ‌مهادمهین(میارمیار) واقع‌شده ارک علیشاه گویند (ن ک : Berezin) . شاید میان مسجد از

٭درنوزده مجلدتألیف‌امام بدرالدین محمودبن‌احمدعینی؛ مؤلف‌مزبورازمشاهیرعلماء وفقهاء حنفیه بوده و سالها در مصرکارقضا داشته ودرقرب جامع ازهر مدرسه و کتابخانه‌ای بنا کرده‌است ، تألیفات متعددی از قبیل طبقات‌الحنفیه ، رمزالحقائق فی‌شرح کنزالدقائق ، المسائل‌البدریه وغیره دارد . وفات ویرا کاتب چلبی وشمس‌الدین‌سامی در۸۵۵ھ نوشته‌اند (کشف‌الظنون،ج ۲ ، ستون ۱۰۹۸ و۱۱۵۰ و۱۵۱۵ ؛ قاموس‌الاعلام ، ج ۲ ، ص۱۲۵۵).

۱ـ مملوک که جمع‌آن ممالیک میباشد بمعنی غلامست ، وبیشتراین کلمه رادر مورد غلامان سفید پوست بکارمیبرده‌اند ، ممالیک مصر ازغلامان ترک و چرکسی‌بودند که ابتدادرجزء قراولان‌مزدور الملک‌الصالح‌نجم‌الدین‌ایوب سلطان‌مصرقرارداشتندوسپس‌از۶٤۹تا ۷۸٤ھ دراین کشورسلطنت نمودند .

مؤسس این سلسله عزالدین‌آیبک معز است که چاشنیگیرالملک‌الصالح بود ،رفته رفته تقرب بیشتریافت وپس‌ازمرگ وی ، زن بیوهٔ اوشجرةالدر را بعقدنکاح خود درآورد وبمقام اتابکی ملک‌اشرف مظفرالدین موسی‌رسید ویکسال‌بعد اورا ساقط نموده خود رسماً بتخت سلطنت مصرنشست .

آیبک وجانشینان وی‌به‌ممالیک بحریه‌معروفند. افراد این‌سلسله باوجود سلطنت کوتاه‌وجنگهای داخلی دائمی وکشتن یکدیگرممالک خود را بخوبی اداره میکردند و شهر قاهره هنوز از دورهٔ سلطنت ایشان‌آثاری داردکه نمایندهٔ عشق و علاقهٔ سلاطین ٭

بین رفته و ارك مجاور آن اشتباهی شده است[۱]. وازتاریخ ایوان یا قلعه‌ای

✿ مملوك بمعماری وصنایع مستظرفه‌است .
سلطان‌الناصرناصرالدین محمد بن قلاون نهمین سلطان ازممالیك بحریه‌است که درسال ۶۹۳هـ پس‌از درگذشت برادرش ملك‌اشرف صلاح‌الدین خلیل بسلطنت‌رسید ولی دوبار سلطنت را از دست داده برای بارسوم درسال ۷۰۹هـ بتخت نشست و تا پایان عمر یعنی ۷٤۱هـ باقدرت تمام حکومت کرد. وی مردی عالم وعادل‌ومقتدربود ، مملکت‌خودرا تا ملاطیه توسعه داد، سفرائی بدربارِاغلب سلاطین بزرگ معاصر خود فرستاد ، در تکثیر جداول نیل وترویج صنعت‌وزراعت وپیشرفت عمران‌وآبادی‌مصر کوشش‌فراوان‌نمود؛ کتابی در فن نگاهداری وپرورش اسب تألیف کرد که دکترپرون متن و ترجمهٔ فرانسهٔ آنرا در ۱۸۵۳م منتشر ساخت، (مستفاد از طبقات سلاطین اسلام ، ص ۷۳-۷۰ ؛ قاموس‌الاعلام ، ج ۲ ، ص ۱۲٤۵ ، ج ۶ ، ص ٤۵٤۵) .

۱ـ طاق باقی که درسمت‌جنوب مسجد قرار گرفته‌ومحراب‌آن هنوزتمام‌مشخصات لازم را داراست با توجه بخصوصیات آن و نوشته‌های متواتر تواریخ بی‌شك طاق محراب جامع علیشاه است .

مادام دیولافوا طاق مزبور را چنین تعریف میکند : « این‌بنای باعظمت که۲۵ مترارتفاع دارد وقبل از ورود بشهر نیز درفاصلهٔ زیاد نظر مسافرین را بخود جلب میکند درمرکزمیدان وسیعی قراردارد . دیواری بشکل کثیرالاضلاع آنرا محصور کرده و دارای برجهای مرتفعی است و اطراف‌آن خندق عریض وعمیقی بوده که اکنون یك قسمت‌آن پرشده است . دیوارآن با مهارت خاصی‌ساخته شده اگربطورمایل بآن نگاه کنند درزهای قائم آجرها بشکل موازی بنظرمیآیند که تمام متساوی‌البعد ودرهرجا فاصلهٔ مابین آنها یکسان است .

دراطراف این بنای نیمه‌خراب‌ابنیهٔ نظامی‌جدیدی‌برپا شده که مخصوص‌سربازان ساخلوی‌تبریزاست ویك کارخانهٔ توپ ریزی هم هست که اکنون متروك و بدون استفاده مانده است . پلکان خرابی منتهی‌بیام میگردد و دربالای بام دومنزلگاه کوچکی‌است‌برای دیده‌بانها که بنوبه درآنجا باید ناظرباشند وحریق وسایرحوادث‌را اطلاع‌دهند .» سفرنامهٔ مادام دیولافوا ، ترجمهٔ فره‌وشی ، ص ۵۵ .

که کلاویجو Clavijo با عبارت دولتخانهٔ وسیع از آن یاد کرده چیزی در دست نیست (ن ك : بآنچه در پیش اشاره شد .) عباس‌میرزا این ارك را مبدل به‌قورخانه کرد و هنوز بزرگترین و بلندترین ساختمان‌تبریز است .

درحدود ۱۹۲۵م در پای ارك یك باغ ملی احداث شد واکنون از خرده شکسته‌های آثار گذشته چیزی نمایان نیست .

اما مسجد جهانشاه (گوگ‌مسجد) را که تاورنیه Tavernier و شاردن Chardin تعریف کرده‌اند ، تکسیه Texier ، مادام دیولافوا Mme Dieulafoy و پروفسورزاره Prof. Sarre کاملاتماشا کرده‌اند، این مسجد در حال ویرانی وفرو ریختن است .[۱]

۱ـ «در زمان‌آبادی این بنا را فیروزهٔاسلام می‌نامیدند واین نامگذاری‌بمناسبت رنگ‌کاشیهای‌معرق ظریف نمای خارجی و درونی‌آن بوده که اغلب رنگ فیروزه‌ای و کبود داشتند . بعضی از مورخین این بنا را با ساختمانها وملحقات زیادی ازقبیل خانقاه وصحن و حوضخانه و کتابخانه بعمارت مظفریه نامیده و در تألیفات خود ازعظمت‌وشکوه این بنا و سبك معماری وکاشیکاری آن تعریف‌وتوصیف‌زیادنوشته‌اند»،راهنمای‌آثارتاریخی‌آذربایجان شرقی ، اسماعیل دیباج ، ص ۱٦ .

مادام دیولافوا مینویسد : « شهرتبریزابنیهٔ قدیمی زیاد ندارد ، اماآنچه‌باقیمانده شایان توجه است ، بهترین‌نمونهٔ‌آن مسجد کبود است که درقرن پانزدهم مسیحی درزمان جهانشاه سلطان مغول از سلسلهٔ قره‌قویونلو ساخته شده است .

این بنای قشنگ شایستهٔ مطالعهٔ دقیقی است . عظمت بنا و زیبائی سردرآن و ظرافت معماری و موزائیك‌کاشی که در اطراف این سردربکار رفته همه حیرت‌آور است و بسیارجای تأسف است که گنبد این بنای زیبا بواسطهٔ زلزله خراب شده وقسمتی ازدیوارها را نیزباخود فرو ریخته است ...

این مسجد حیاط بزرگی داشته که دراطراف‌آن طاقنماهای جالب توجهی بوده و درمرکزآن هم حوض بزرگی برای وضو گرفتن‌وجود داشته‌است. امروزه تمام این‌بنای عالی خراب شده حتی زمین و مصالح فرو ریختهٔ آنرا نیز مردم تصرف کرده‌اند . . . ✿

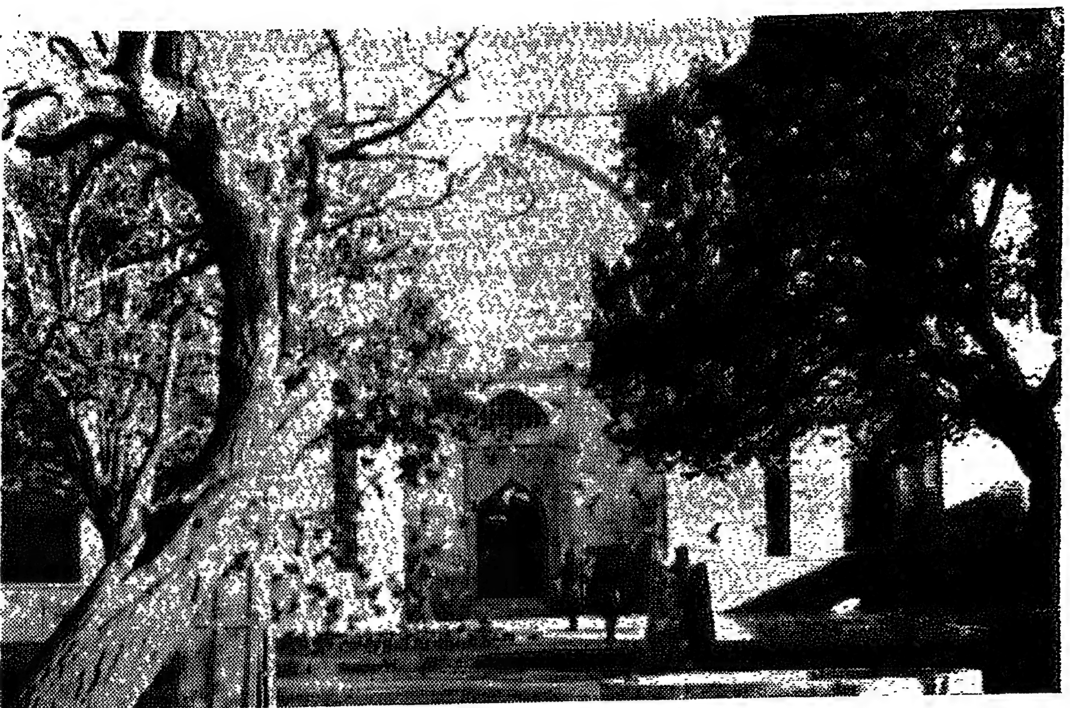
شاید علت اهمال مردم در نگهداری آن ، تهمت کجراهی و زندقه‌ای باشد که آق‌قویونلوها ببانی آن زده‌اند .

اولیاچلبی مسجد کاشیکاری شدهٔ سلطان حسن را ستوده می‌نویسد:

« سردراین مسجد در زمین مرتفعی بنا شده و درقسمت فوقانی آن قوس بیضی شکلی وجود دارد . در دوجنب آن ستونهائی متصل به‌بنا بشکل مارپیچ بالارفته ودرقسمت فوقانی هلال بیضی شکلی تشکیل میدهند . این‌ستونها بالتمام ازکاشیهای نفیس‌فیروزه‌ای رنگ زیبا با نقش و نگارهای خوش‌نما پوشیده شده‌اند . سطوح داخلی رواق از کاشیهای رنگارنگ مسطوراست . این‌کاشیها با قطعات کوچك بریده شده وبامهارت تمام چنان بهم متصل شده‌اند که گوئی همه یکپارچه هستند ، درنقاشی وترکیب رنگها باندازه‌ای لطف‌و ظرافت بکاررفته که انسان خود را درمقابل تابلوی بسیارعالی پرازسبزه و گل میبیند، رنگ کبود زمینه یکنواختی نقاشیها را ازبین‌میبرد بدون اینکه ذره‌ای اززیبائی ولطف‌مجموع آنها بکاهد . شاید بهمین مناسبت بمسجد کبود مشهورشده‌است .

این‌سبك‌کاشی‌کاری‌قابل‌مقایسه‌با ترکیبات هندسی‌خاص‌صنایع‌زمان‌سلجوقی‌ومغولی نیست وبرتری ومزیت زیادی برآنها دارد. درب کوتاهی ازاین سردر اصلی بعبادتگاه باز میشود . عبادتگاه مرکب ازدوتالار بزرگست که ازهم متمایز وهر دوسابقاً دارای گنبدی بودند . تالاراول با کاشیهای رنگارنگ زینت یافته وتالار دوم که محراب درآن واقع‌شده با کاشیهای هشت ضلعی کوچك مزین‌است که رنگ مینائی‌لاجوردی‌آنها بشاخ و برگهای طلائی وزمینهٔ عاج مانند کتیبه‌ها جان میبخشد. کتیبه‌ها دارای نوشته‌هائی‌است‌باخطعربی که با شاخ وبرگ وگل‌ها آمیخته شده است .

سنگ فرش کف این بنا بسیار باشکوه و خوش منظره است . این سنگها را از معادن مجاور دریاچهٔ ارمیه استخراج کرده‌اند که هنور هم آسیبی ندیده و محفوظ مانده‌اند . . . این قسمت مقدس معبد دارای اهمیت و عظمت مخصوصی است که با زیبائی و تزیینات درخشان قسمت اول‌اختلاف‌کلی دارد وضمن الهام سکون وآرامش‌قلبی، انسان را وادار میکند که بی اختیار در مقابل عظمت این شاهکار بزرگ سر تعظیم فرود آورد » .(تلخیص‌با تغییرچند عبارت ، از سفرنامهٔ مادام دیولافوا ، ترجمهٔ فره‌وشی ، ص ۵۵ – ۵۲) .



صحن ودر ورودی مقام صاحب‌الامر

سنگهای آن را از نجف آورده‌اند و کتیبهٔ آن بقلم یاقوت مستعصمی[1] است و در دو طرف محرابش دو ستون سنگی کهربائی کم‌نظیر وجود دارد ، این مسجد را بنام استاد شاگرد[2] میخوانند و اثر حسن کوچك چوپانی (متوفی ۷٤۱هـ/۱۳٤۰م)[3] است (زینة‌المجالس ؛ مرآت‌البلدان ، ص ۳٤۱ ؛ شاردن).

ویلسن S. Wilson میگوید مسجدتازهٔ معروف باین نام (درجای مسجد قدیم) نزدیك بازارچوبفروشهاست[4]. ظاهراً این غیرازمسجد اوزون حسن است که ازآن اطلاع بسیار کمی داریم[5].

۱ـ قبلة الکتاب جمال الدین یاقوت مستعصمی غلامی حبشی و مملوك مستعصم (٦٤٠ـ٦٥٦هـ) آخرین خلیفهٔ عباسی بود ، بواسطهٔ سیرت نیکو و خط زیبا درنزدخلیفه مقامی ارجمند داشت ، گویند هر روز دو جزو قرآن مینوشت وبآخر قرآنهای تمام‌شده شمارهٔ ترتیب میگذاشت و بهفتاد تن سرخط میداد ، سیصد وشصت و چهارمین قرآن وی دیده شده است . پس از سقوط بغداد مورد حمایت ایلخانان مغول قرار گرفت و درزمان اباقاآن تقرب و احترام فوق‌العاده یافت . بیش ازصد سال عمر کرد ، در٦٦۷هـ دربغداد درگذشت و در جوار قبر احمد حنبل دفن گردید . ناگفته نماند که وفات یاقوت۷۵سال پیش‌از بناء مسجد سلطان‌حسن اتفاق افتاده و کتیبه‌های مسجدمزبوربوسیلهٔ خواجه عبدالله صیرفی و شاگردش حاجی محمد بندگیر نوشته شده است . ۲ـ این بنا بنام بانی‌آن امیرعلاءالدین شیخ‌حسن کوچك چوپانی « علائیه» وبنام سلطان‌سلیمان‌بن محمدایلخانی که نامش درکتیبهٔ مسجد آمده « سلیمانیه » و بجهت نوشته شدن کتیبه‌هایش بوسیله خواجه عبدالله صیرفی‌وشاگردش مسجد «استاد وشاگرد»خوانده‌شده است. ۳ـ تاریخ وفات‌حسن کوچك چوپانی‌درمتن درست نیست ، چه‌وی در۷٤۰هـ درآذربایجان‌ودیاربکراعلان‌استقلال نموده ودر۷٤٤هـ درگذشته است . ٤ـ نادر میرزا مینویسد: مسجد«استادوشاگرد» قدیم درائرزلزله فروریخته بکلی‌ویران‌شد وعباس‌میرزا نایب‌السلطنه درهمان‌محل‌مسجدجدیدی بنام « استاد وشاگرد » بنا کرد (ملخص از ص ۱۰۸) .

۵ ـ محققاً مسجد«استاد وشاگرد» غیرازمسجد اوزون حسن است . مسجد اوزون حسن که امروز مسجد حسن پادشاه خوانده میشود در میدان صاحب‌الامرواقع شده ودر ✿

اولیا می‌نویسد : مسجد شاه‌عباس روبروی مسجد استاد شاگرد بود.

✿ زمان اوزون حسن آق‌قویونلو باآجروسنگهای مرمروکاشیهای معرق ساخته شده بود ، اما مثل سایرآثار تاریخی تبریز در نتیجهٔ زلزله های متعدد فرو ریخته ویران شد ؛ مردم نیکوکارآنرا تجدید بنا کردند، امروز مسجدی ساده وفاقد خصوصیات تاریخی وهنری‌است، (رك : راهنمای‌آثار تاریخی‌آذربایجان شرقی ، ص ۲۹) .

فقط کتیبهٔ سردرب و تخته سنگ مرمر بزرگ محراب و دو سه قطعه سنگنبشتهٔ مرمر روی دیوارهای داخلی مسجد از گذشتهٔ با عظمت و پرشکوه‌آن حکایت میکند .

کاتب‌چلبی که‌در۱۰٤۵ﻫ باسلطان‌مرادبه‌تبریزآمده‌وناظرخرابکاریهای قشون‌عثمانی بوده ، در تاریخ جهان‌نما ، مسجد اوزن حسن را چنین تعریف میکند : « جامع‌سلطان حسن که از بناهای اوزون‌حسن پادشاه آق‌قویونلو میباشد بطرز جوامع‌سلاطین باسنگ‌تراش وسرب ساخته شده وبنای متین‌وباشکوهی است . در کنار صفهٔ محراب‌یك‌قطعه مرمربلغمی بزرگی بطول وعرض چند ذراع بدیوارنصب شده وجامع را رونق‌بخشیده‌است . سنگ‌مرمر مزبورازنوادر دهربشمارمیرود ودرجوامع‌دیگرنیزنظیرآن دیده نشده‌است. اسماء چهاریار که درسردرب‌آن حك شده بود ، ازطرف قیزیل‌باشها پاك وفقط نام علی(ع) ابقاءگردیده‌است. قسمت جنوب جامع میدان وسیعی است که اکثر محلات وبازارهای شهر درقسمت جنوبی وشرقی آن قرار گرفته‌اند . درقسمت شرقی میدان، متصل بجامع‌سلطان‌حسن، مسجدمزین دیگری وجود داشت که چون‌بنایش ازشاه طهماسب‌بود عساکرعثمانی‌جابجاخرابش کردند.»

اکنون درجای‌مسجد شاه طهماسب بقعه‌ای‌قرار گرفته که بمقام صاحب‌الامرمعروف است وصحن وسیعی دارد که درقسمت غربی وشمالی‌آن ساختمان دوطبقه‌ای برای مدرس و منزل طلاب ساخته شده‌است . بقعهٔ صاحب‌الامریك گنبد ودومنارهٔ بلند دارد ، مسجدی‌نیز متصل بدیوارشمالی دهلیز بقعه واقع شده که مسجد صاحب‌الامر خوانده میشود . درمدخل دهلیزواندرون بقعه دوطاق مرمر از زمان صفویه باقی وبرپاست که بربالای‌طاق مرمرمدخل اندرون دوآیهٔ شریفهٔ « وان‌المساجدلله فلا تدعوا مع‌الله احداً ، وانه‌لما قام‌عبدالله یدعوه‌کادوا یکونون علیه لبداً » ازسورهٔ « الجن » منقور ورقم‌آن باسم‌علاءالدین‌تبریزی خطاط معروف عهد شاه طهماسب است .

ازتواریخ چنین‌استنباط میگردد که مسجد مزبورپس‌ازویران شدن‌بدست عثمانیان

✿ دوباره‌آبادشده‌تادر زلزلهٔ ۱۱۹۳ﻫ فروریخته ودر۱۲۰۸ﻫ بوسیلهٔ‌جعفرقلیخان‌پسراحمدخان

احداث جادهٔ شاه صفی موسوم بخیابان نیز مربوط بزمان صفویه است،[۱] (ن ك : اولیا چلبی) . اما آلاقاپی (درسرخ)[۲] مقروالی کل ، وباغهای پر

☆ دنبلی تجدید بنا گردیده‌است ، در۱۲۶۶ ه میرزا علی‌اکبرخان‌مترجم کنسولگری‌روس بآئینه بندی درون بقعه وتعمیرات لازم‌آن اقدام وصحن‌ومدرسهٔ کنونی‌را احداث وموقوفاتی بر آنها معین کرده است .

نام این‌مدرسه‌دربدو بنا وتأسیس ، «اکبریه» بود ولی حالاصحن ومقام صاحب‌الامر گفته میشود ، ناگفته نماند که در ۱۳۲۶ش نیزازمحل عطایای‌شاهانه تعمیراتی‌درقسمتهای مختلف این بنا بعمل‌آمد. (درتاریخ نادرمیرزا وتاریخ امکنهٔ شریفهٔ ثقةالاسلام شهیدازاین بنا بحث مفصلی شده است).

میان مسجد وصحن صاحب‌الامر ومدرسه ومسجدحسن پادشاه، میدان‌صاحب‌الامر ومیدان مهدیه قرار گرفته که هردوبهم متصل ومرکزمهم فروش‌خواربارتبریزمیباشند.

۱ـ نادرمیرزا درتوصیف خیابان مینویسد : « در مشرق شهر کوئی است بزرگ و نامدار، هر که ازعراق وخراسان‌آید نخست وارد شود بخیابانی طولانی وعریض که سه ربع فرسنگ طول وشصت ذرع عرض‌آن است .آنسال که من به‌تبریزآمدم خیابان از دو سوی نهری روان داشت وبکنارآن نهرها درختهای ناژ سراسر سایه‌افکن و همهٔ‌آن بیدها بیك خط نشانده بودند ، وآنراه را نگاهبانان بودند با اجری ازدیوان‌خلافت ؛ درختها کهنسال بود ، یك یك ببریدند وبجای‌آن نهال غرس ننمودند تایکسره‌ازآن‌خالی‌شد وبسال۱۲۹۰ه که شاهنشاه ما (ناصرالدین‌شاه) بفرنگستان‌سفرفرمود وبدینشهر گذار کرد، بحکم‌ولیعهد ایران ، با پیشکاری میرزا فتحعلی خان شیرازی بتازه جویها عمارت کردند، نهال نارون و بید وصنوبر برنشاندند ، نگاهبانان‌بگماشتند، اندك صفائی‌یافته ،گرچه بپایهٔ اولین‌نرسیده ونرسد . » ص ۵۹ . ۲ـ «آلاقاپی» تلفظ عامیانه ، ودرست‌آن « عالی‌قاپو » است ومعنی « باب عالی » دارد. وبعلاوه «آلا» درترکی بمعنی « ابلق ، سفید وسیاه » میباشد نهسرخ ،و آن کلمهٔ «آل» است که معنی « سرخ » دارد .

بنای « عالی‌قاپو»ی تبریزازعباس‌میرزا نایب‌السلطنه بود، عمارت چهارطبقه وکلاه فرنگی بلند زیبائی معروف بشمس‌العماره داشت . در زمان ولیعهدی مظفرالدین‌شاه تعمیر کلی‌دراین بنا بعمل‌آمد . پس‌ازانقراض سلسلهٔ قاجار مقروالی‌آذربایجان‌شد ، در۱۳۱۲ش هنگام استانداری ادیب‌السلطنهٔ سمیعی‌دراین‌کاخ‌آتش‌افتاد وقسمت فوقانی‌آن کدشاهکاری☆

درخت بنام باغ شمال (گرچه درجنوب شهر واقع شده)[۱] و کلاه فرنگی شاه‌گلی (استخرشاه)[۲] در هفت کیلومتری[۳] جنوب شهر (Berezin,p.80)

☆ ازهنر معماری دورهٔ قاجاریه بود ازبین‌رفت، بقیهٔ عمارت نیز که دارای‌اطاقها وسالنهای نقاشی‌شدهٔ متعددی بود در۱۳۲۶ش هنگام استانداری علی‌منصوربکلی‌تخریب وبرجای‌آن کاخ جدید استانداری که ساختمان‌آن در۱۳۳۳ش تکمیل گردید بنیان نهاده‌شد. درختان کهنسال باغ عالی‌قاپودرهنگام تجدید بناقطع گردید .

۱ـ باغ‌شمال‌تبریزازآثارسلطان یعقوب‌آق‌قویونلو است وگویا غرض بانی از این تسمیه این‌بوده که همنام باغ‌شمال‌هرات که درزمان‌سلطان‌حسین شهرت‌جهانی داشت،باشد. شاه طهماسب اول پس‌ازبازگشت ازقرا باغ دراین‌محل جشن‌ملوکانه‌ای ترتیب داد .

صنیع‌الدوله مینویسد : « درزمان‌نایب‌السلطنه باغ‌شمال‌را که بقدر گنجایش‌پنجاه خرواربذرافکن زمین‌دارد ، چهارقطعه باغ ویك تخته گلزارنموده‌اند ودرمقابل عمارت‌قدیم برحسب امر ولیعهدعمارت بسیارخوب ممتازی بنا نموده‌اند ودرکاراتمام آن‌هستند و وضع این عمارت را طوری قرار داده‌اند که گلزار درمیان این دوعمارت‌افتاده ودروسط گلزاربرای وحوش خانه‌ای‌ساخته وازانواع غریب وعجیب‌آن درآنجا جمع‌آورده‌اند وکنارخیابان‌را از ابتدا تا انتها محجرنصب نموده‌اند » . (مستفاد از: تاریخ امکنهٔ‌شریفه ، ص۱۴ ؛ مرآت‌ـ البلدان ، ص ۳٤٦) .

اکنون درهمین محل میدان‌ورزشی‌باغ‌شمال، باشگاه افسران ، دبیرستان نظام ، قسمتی‌ازساختمانهای سربازخانه وساختمانهای شخصی بنا شده است. ۲ـ شاه‌گلی تقریباً درهفت کیلومتری جنوب شرقی‌شهر قراردارد ، اولین بانی‌این استخربزرگ معلوم نیست، شاهزاده قهرمان‌میرزا پسرنایب‌السلطنه هنگام حکومت درتبریز، این‌استخررا تعمیر و در وسط‌آن کلاه‌فرنگی‌دوطبقهٔ‌زیبائی‌بنا کردواز وسط استخرخیابانی برای‌راه کلاه‌فرنگی‌مزبور تعبیه کرد وکوه‌بلندی‌را که درمقابل‌این‌عمارت‌قراردارد بصورت‌پله‌های‌عریض‌مرتب وگلکاری شده درآورد، پس‌از وی این‌عمارت ویران‌شد، درزمان‌نادرمیرزا این‌استخربزارعین‌محل باجاره داده میشد . اکنون‌در دست شهرداری تبریزاست وکافهٔ یك‌طبقهٔ زیبائی‌دروسط‌آن‌بنا وقایق موتوری کوچکی برآب انداخته‌شده‌وباغهای باصفاودل‌انگیزی‌دراطراف‌آن‌احداث گردیده‌است که در تابستانها گردشگاه عمومی مردم تبریزمیباشند (ر ك : مرآت‌البلدان ، ص ۳٤٦ ؛ تاریخ نادرمیرزا، ش ۱۸۷) . ۳ـ درترجمهٔ‌عربی «پنج‌میلی»آمده.

از آثارقاجاریه میباشد.

درسیاحتنامهٔ اولیاچلبی صورت ریزساختمانهای تاریخی‌تبریزوجود دارد. نقشهٔ‌تبریزی که شاردن Chardin دراطلس جغرافیائی ترسیم ومحل ساختمانهای عمومی را معین کرده، برای‌مطالعهٔ جای‌آنها بسیارمفیداست. در صفحات ٣٤٦ تا ٣٤٨ جلد اول کتاب مرآت‌البلدان و در کتاب ویلسن Wilson مبشر آمریکائی‌نیزصورت‌مهمی‌از ابنیه‌آمده‌است.شاگردان مدرسهٔ نظام تبریز در سال ۱۸۸۰م نقشه‌ای بمقیاس ۱:۸۸۲۰ ازشهر تهیه کرده‌اند که در سال ۱۸۹٤ بچاپ رسیده است (ن ك: ☆ - Houtum Berezin برزین .(☆Schindler:Geogr. Journ .1895,p. 104 نیز در صفحهٔ ٥٢ تعریف مختصری بمحله های شهر دارد. در صفحهٔ ٢٨٤ کتاب انقلاب ایران‌تألیف براون هم یك نقشهٔ فارسی درج‌شده، وهمچنین در ۱۹۱۲م نقشهٔ بسیار مفصلی از شهر تبریز در تفلیس انتشاریافته است.[۱]

۱ـ در ۱۳۲۷ش نیزنقشه‌ای ازتبریزدریك‌قطعه(٥٨×۹۲سانتیمتر) ازطرف‌دایرهٔ جغرافیائی‌ستادآرتش ودر۱۳۳٦ش نقشهٔ دیگری در۹ قطعه (نقشهٔ هربخش جداگانه) از طرف شهرداری‌تبریز(درانضمام دفترچهٔ راهنمای شهرتبریز) چاپ ومنتشرگردیده است.

منابع (Bibliographie) :

ن ك : مادۀ آذربایجان . برای (دیدن) تألیفات قدما میتوان بآنچه درضمن این مقاله آمده رجوع کرد .

۱ـ یاقوت ، ج ۱ ، ص ۸۲۲ .

۲ـ زکریا قزوینی : آثارالبلاد ، چاپ وستنفلد Wüstenfeld ، ص ۲۲۷ (تفصیل کمی دارد) .

۳ـ حمدالله مستوفی: نزهت‌القلوب ، ۷۴۰ھ (۱۳۴۰م) ، چاپ Le Strange در G . M . S . ، ص ۷۹ ـ ۷۵ ، (مطالب مهم جالبی دارد کـه مؤلفین بعدی ازآن گرفته‌اند) .

۴ـ ابن بطوطه ، چاپ Defrémery ، ج ۱ ، ص ۱۷۱ ، ج ۲ ، ص ۷۱ ، ۱۳۱ ـ ۱۲۷ ،

۵ـ قاضی احمد غفاری : نگارستان ، ۹۵۹ھ (۱۵۵۲م) خطی مضبوط درکتابخانۀ ملی پاریس ، Sup . pers ، شماره ۷۸۷ ، برگ شماره ۵۶ که عبارت از وصف تبریز است مطابق نزهت‌القلوب ، شمارۀ اوراقش ۱۲۰ (ن ك : خانوادۀ ایلدگز) .

۶ـ احمد رازی : هفت اقلیم ، ۱۰۰۲ ھ (۱۵۹۴ م) برگهای ۴۷۹ ـ ۴۶۴ از مخطوط شماره ۳۵۶ Sup . pers ، مضبوط درکتابخانۀ ملی پاریس ، درآن تعداد مفصلی از مشاهیر بومی تبریز آمده .

۷ـ حاجی خلیفه : جهان‌نما ، ص ۳۸۳ـ۳۸۰ .

۸ـ اسکندرمنشی : عالم‌آرا ، ۱۰۳۷ ھ (۱۶۲۵ م) ، طهران ۱۳۱۴ ، ص ۳۰، ۳۱ ، ۴۹ ، ۴۴۴ ، ۴۸۴ ، درآن تواریخ مهمۀ عدیده آمده .

۹ـ اولیاچلبی درحدود ۱۰۵۷ ھ (۱۶۴۷ م) ، ج ۲ ، ص ۲۷۶ـ۲۴۵ ، اخبار مهم مفیدی دارد .

۱۰ـ محمود لبیب : تحفةاللبیب ۱۱۳۸ ھ (۱۷۲۵ م) .

۱۱ـ تألیفی که هنوز کشف نشده ، در مقابر رجال مشهور تبریز .

۱۲ـ زین‌العابدین شیروانی : حدائق‌السیاحه،خطی‌محفوظ درکتابخانۀ‌ملی‌پاریس، ن ك : Sup . pers ، شماره ۱۳۰۵ ، ورق شماره ۸۶ .

۱۳ـ ایضاً : بستان‌السیاحه ، نوشته شده در ۱۲۴۷ ،کاملتر ازکتاب سابق طهران

۱۳۲۵ ، ص ۱۸۸-۱۸۲ .

۱۴- محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله : مرآت‌البلدان ، طهران ۱۲۹۴ ، ج ۱ ، ص ۴۱۹-۳۳۷ ، او مصنفی است که از منابعی استفاده کرده که بعد منتشر نشده .

15 - Arakel de Tabriz : Livre d . Histoires Arménien , 1574-1665 , (* Brosset بزبان‌فرانسه ترجمه‌شده‌بوسیلهٔ * وآن در Coll d.Historiens arméniens محفوظ است) . St. Pèt. 1874 , I , p . 176 , 294 , 312 , 496,572 , ...

16 - Hammer : G.O . R . , VIII , 525 ; Babinger: Die Geschichtsschreiber der Osmanen , Leipzig , 1927 , p . 237 .

17 - Marco Polo : ch.26 , Toris , Tauris, Tauriz, Thoris , etc .

(شاید دیر Barsamo که وی دیر Ramusio درمنطقهٔ تبریز ذکر کرده همان دیر St . Barthélemy موجود درماکوباشد [ن ك : این ماده]).

18 - Clavijo (1405 - 6):Vida y hazanas del gran Tamorlan , Seville 1582 , ch . 82,144 , Sreznewski چاپ, St . Pét . 1881 , p . 167 , 172 , 358-376 .

۱۹- اظهارات‌سیاحان ونیزی(C. Zeno ، Contarini ، Barbaro، V . Alessandri ، Angiolello و تاجر مجهول) که C . Grayfor آنرا درکتابی جمع و در مجلهٔ The Hakluyt Society منتشر کرده است ، لندن ۱۸۷۳ .

20 - G . Berchet : La republica di Venezia et la Persia , Turin 1865 .

21 - G . Cornet : Lettre di G . Barbaro , Vienne 1852 .

22 - J . Chesneau : La voyage de M . d'Aramon (1547) Schefer چاپ , Paris 1887 , p . 83 , 282 .

23 - Kakash de Zalonkemeny (Tectanderمنشی‌اش):

Iter Persicum (1603) Schefer چاپ , Paris 1877 , p . 47 - 51 .

24 - Olearius (1636 - 1637) : Aus führliche Beschreibung etc (1663) , V , ch . 2 .

25 - Tavernier (1638) : Les Six voyages , Paris 1679 , I , p . 56 - 63 .

26 - A . Poulet : Nouvelles relations du levant, Paris 1663 , p . 161 - 164 (درآن دو مسجد را وصف میکند) .

27 - Pétis de la Croix(1670):Extrait des voyages✲ Relation de Dourry Efendi, Paris 1810, مقالهایست ملحق بکتاب✲ p . 141 - 145 .

28 - Chardin (1673) : Voyages , Langlés چاپ, II ,✲ 319 - 360✲ , برگ شماره ۱۱ اطلس که عبارت ازنمائی است ازتبریز که ازعین‌علی گرفته شده است .

29 - John Bell (1716) : Travels from St . petersburg , ترجمه‌شده‌بفرانسه بوسیلهٔ ✲ ✲Jean Bell de Antermony : Voyages depuis St.Pétersbourg , Paris 1766 , III , p . 99 - 107 .

30 - P . Villote : Voyage d'un missionnaire de la compagnie de Jésus en Turquie , en Perse , etc . Paris 1730 , p . 176 - 177 .

31 - Hanway: The Revolution of Persia, London, 1754 , II , p . 237 .

32 - Jaubert : Voyage en Arménie (1805), Paris 1821 , p . 155 , 164 , 358 .

33 - P.Tancoigne (1807 - 1808) : Lettres sur la Perse , Paris 1819 , I , p . 121 .

34 - G . P. Morier : A Journey the rough Persia

(1809) , London 1812 , p . 275 - 391 .

35 _ A · Dupré (1809) : Voyage en Perse, Paris 1819 , II , p.220 - 240 .

36 _ M· Kinneir: A geogr. Memoir of the Persian Empire , London 1813 , p.150-152 , 377 , 380 .

37 _ J.P. Morier (1810-1816) : A Second Journey the rough Persia , London 1818 , p . 211-233 , 391, ✿

✿ صفحهٔ شماره ۲۲۵ که نقشه‌ای از تبریز دارد .

38 _ Ker Porter : Travels in Georgia (1819) , London 1822 , p . 506 .

39 _ J . B . Fraser : Travels in Kurdistan , (تاریخ و محل طبع معلوم نشد) , I , p . 1 - 45 , II , p . 312 .

40 _ W. K. Stuart(1735): Journey of a Residence in Northern Persia , London 1854 .

41 _ Texier (1839) : Description de l'Arménie, Paris 1852 , I , ازمسجد کبود 42 - 52 ، برگ شماره ۱۴ منظرهٔ عمومی , II , p . 43 - 59 .

42 _ Wilbraham: Travels in the Transcaucasian Provinces , London 1839 .

43 _ Ritter : Erdkunde (1840) , IX , p . 770-779, 852 _ 884 .

44 _ Berezin (1842) : Puteshestwiye po sever . Persii , Gazan 1854 , p . 55 - 96 .

45 _ Flandin : Voyage en Perse , Paris 1851 , I , p . 146 - 181 .

46 _ Lycklama a Nijeholt (1869) : Voyage en Russie , Paris 1873 , II , p . 40 - 79 .

47_ Gobineau : Trois ans en Asie, Paris 1859, p. 508 - 509 .

48 – Von Thielmann (1882) : Streifzüge im kaukasus , Leipzig 1875 , p . 179 – 198 .

49 – Bakulin : Ocerk torgowli Adharbaidjana 1870 – 1871 Wost sbornik , St.. Pét 1877, I, p. 205 – 269.

50 – Heyd: Gesch des Levantehandels, Stuttgart 1817, Leipzig 1879 وترجمه بفرانسه چاپ در p. 107-140، ودرچند صفحهٔ دیگر

51 – Curzon : Persia , London 1892 , I , p . 518 – 522 , و فهرست

52 – St . Martin : Nouveau dict . de Géographie Universelle , Paris 1894 , VI .

53 – Mme Dieulafoy : La Perse , Paris 1787 , p . 41 – 67 « مسجد کبود ، زیارت شام‌غازان »

54 – De Morgan : Mission, Etude Géographique, Paris 1894 , I , p . 320 – 334 .

55 – S . G . Wilson : Persian life and Customs , London 1896 , p . 52 – 70 , 323 – 325 , . . . « شرح جالبی دارد »

56 – Lehmann – Haupt (1898) : Armenien einst und jetzt , Berlin 1910 , I , p . 189 – 199 .

57 – Barthold : Istor – Géog . obzor Irana , St . Pét . 1903 , p . 144 – 148 .

58 – Le Strange : The Lands of the Eastern Caliphate , London 1905 , p . 159 – 163 .

59 – Frengian : Atrpatkan (بارمنی نوشته شده) Tiflis 1905 , p . 60 – 65 .

60 – A.V.W. Jackson : Persia Past and Present, New-york 1906 , p . 39 – 56 .

61 – Sarre : Denkmäler persischer Baukunst , Berlin 1910 , p . 5 – 7 , 25 – 32 , برگهای ۲۹–۲۳

62 – British Mus. Or Coins , X , p . 123 – 134 , همان‌موزه : Shahs of Persia , p . 293 – 294 .

« پایان »

ملحقات بقلم دانشمند محترم اقای میرزا جعفر سلطان القرائی

مدون این رساله و مترجم این کراسه ..... عبدالعلی کارنگ دربارهٔ مسجد جامع ومحلهٔ سنجران تبریز مطالبی ازاینجانب خواسته بود دراین مراجعه هرچه فکر کردم جز حسن نظر که ایشانرا بمن است محملی دیگر پیدا نکردم زیرا دراین راه من نیزمانند غالب اشخاص پیاده‌ام وجزازنوشتهٔ متداول دیگران چیزی نمیدانم .

الحق حوادث ایام با اساس و بنیان قصور و جوامع این مصر عزیز وتاریخ مشیدین و مؤسسین آنها سخت بی‌رحمی کرده واین اماکن مقدسه مانند صحف کریمه درخانهٔ زندیق ویا کتب مصور بدست کودك نادان پیوسته درمعرض اهانت واقع و از دیرزمان ملعبهٔ دست جهال و بی‌تمیزان گردیده است و روزگار ارکان و معالم این آثارجمیل وزیبا را از هم ریخته وباخاك سیاه بدبختی فرو پوشیده و چنان از افق تحقیق و تدقیق دور انداخته که اگرچیزی نوشته شود و یا حدیثی گفته‌آید باز ناقص وخالی ازتشویش و پریشانی نیست و در اغلب موارد از مقول قضایای حدسیه بیرون نخواهد بود ومع‌هذه‌الاوصاف رعایت‌شرط ادب نموده‌کلمه‌ای چندازیادداشتهای‌ناقص و ناتمام که وقتی از روی هوس تلفیق شده بود باین اوراق میسپارد شاید محققین را تذکره و منتقدین را عنوانی برای تحقیق و انتقاد شود.

مسجد جامع : (یعنی مسجدیکه امروز با این عنوان معروف است)

حسین‌خان درتاریخ دنابله[1] مینویسد : مسجد جامع‌تبریز که خرابی تمام بآن محل رویداده بود بسعی‌آن امیر (احمدخان‌بن‌مرتضی‌قلی‌خان) آبادشد.زنوزی میگوید:« که قتلش مانع‌ازاتمام گردید»واودر ریاض‌الجنه[2]

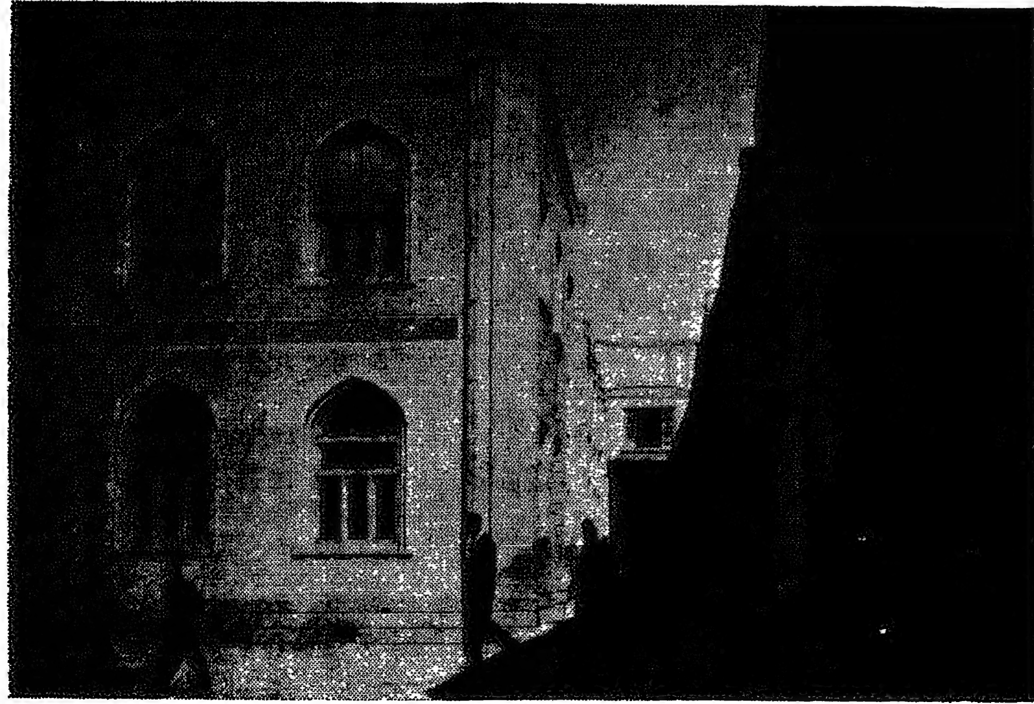
۱ــ نسخهٔ خطی مغلوط متعلق بکتابخانهٔ آقای حاج حسین‌آقا نخجوانی .

۲ــ نسخهٔ خطی معتبر متعلق بکتابخانهٔ آقای حاج محمدآقا نخجوانی .

دروصف شهرتبریزمینویسد : « اکنون همهٔ آن آثارقدیمه خرابست وشهریار سعید شهید احمدخان دنبلی[۱] بعمارت مسجدجامع بزرگ مشغول بودند تمام نشده بروضهٔ رضوان شتافتند و حالا هم ناتمام است » . اما نادرمیرزا تعمیر آن معبد را ازحسین قلی‌خان[۲] پسر احمدخان دنبلی دانسته است ، چنانکه گوید : « جامع تبریز که اکنون درآن نمازجمعه میخوانند درپشت بازار وبمیان مدرسهٔ طالبیه است ، بهمانجای سه مسجد است یکی مسجدی است بس قدیم بانی وتاریخ آن مجهول است با طاقهای کوتاه که تبریزیان (آلچاق مسجد) گویند یعنی مسجد پست، بدان معبدظهرها جماعت منعقدمیشود، دیگر مسجدی بود قدیم بجنب جامع چون فرسوده بود مرحوم ملامحمد ممقانی بازر مخلصان و مریدان آنجای مسجد ازبنیان عمارت کرد ، با چهل ستون سنگ کبود برپای است وضع عمارت آن مهندسان نیك نهاده اند دیگر مسجدی کوچك است مشهور به مسجد ملامحمدحسن پیشنماز که آن نیز بنای تازه است، مسجدجامع را بانی نخست مجهول است پس ازآنکه بزلزله ویران شد امیر نامدار حسینقلی‌خان دنبلی عمارت کرد برهمان بنیان قدیم وآن مسجدی است مرتفع وطولانی وعریض، طول...... وعرض آن......[۳] ذرع است باگچ وآجربنا شده طاقها وسقوف را هیچ قرینه نباشد ازدو سوی غرفه‌ها بدین سالهای نزدیك عمارت شده که پوشیده رویان نشینند و بدین جامع ازرخام وکاشی هیچ نباشد ، گویند نخست بنای این معبد عثمانیان نهاده‌اند ».

این بود سخن نادرمیرزا در این مقام که ازتاریخ تبریز بالفاظه در اینجا ثبت شد . آنگاه اودرضمن فائده نقش لوحیکه در یکی ازطاقهای جامع روبشمال نصب شده ومشتمل رؤیای شاه طهماسب اول از ملوك صفویه است بنحو غیرمطلوب و ناقص نقل کرده و بحث را در باب مسجد جاه

۱ـ در۱٤ربیع‌الاول ۱۲۰۰ق درخوی بقتل رسید. ۲ـ متوفی در۱۰رمضان ۱۲۱۳ق ۳ـ هردو بیاض



کتابخانهٔ مدرسهٔ طالبیه که در ۱۳۲۷ش بخرج حاج محمد باقرخولی کلکته‌چی بنا شده.

تمام میکنند .

در اینجا سزاوار می بینم که از مانحن‌فیه کنار رفته و ی چند درصفت این بنا بگویم ووضع‌فعلی آنرا چنانکه‌بچشم‌خود دیده‌ام ویاشنیده‌ام روایت کنم ونقش‌الواحی‌را که درآن‌مکان است بصفحات‌این کتاب بسپارم .

اکنون این بنا با همان وصفی که نادر میرزا در کتاب خودآورده است بپا است و علی‌الظاهر تغییراتی که مبتنی براساس باشد روی نداده و با همان صفت است که نادرمیرزا دیده است .

مسجدیکه نادرمیرزا ازآن‌بمسجد ملامحمدحسن‌پیشنمازتعبیر کرده بنظر من همانست که درجانب شرقی مسجد جامع ودرطول(آلچاق‌مسجد) ساخته شده است وآن‌دراین ایام بمسجدمیرزا اسمعیل‌خاله‌اوغلی معروف است،وقتی دراین‌مسجد حاج‌میرزاعبدالعلی آقاپسرحاج‌میرزامحمد معروف به بالا[1] مجتهد که یکی ازبرادران آقامیرزاصادق آقا مجتهد(ره) بود اقامهٔ جماعت میکرد .

مسجدحجةالاسلام که‌درجانب غربی‌مسجدجامع‌واقع‌است نادرمیرزا درکتاب خود متعرض عرض‌وطول آن نشده است وبا وصف‌اجمالی‌میگوید: «که مسجدی بود قدیم بجنب جامع چون فرسوده بود مرحوم ملا محمد ممقانی بازر مخلصان و مریدان آنجای مسجد ازبنیان عمارت کرد باچهل ستون سنگ کبود برپایست وضع عمارت آن مهندسان نیك نهاده‌اند». اما من‌بارها بآن معبد رفته‌ام وبنظردقت آنجا را دیده‌ام سطح‌این‌مسجدتقریباً یك متر ازسطح زمین صحن جامع مرتفع است طول آن علی‌الظاهر درست باندازهٔ طول مسجد جامع است که از جنوب بشمال کشیده شده و تقریباً شصت ودومتر می‌باشدوعرض آن حدود بیست و شش متروسی سانتیمتراست

۱ـ بالا : کوچك .

این مسجد روی چهل ستون که همه از سنگ کبود است بپا است . در محراب مسجد قطعاتی ازسنگ رخام‌منقش نصب گردیده است، حجاری این سنگها قدیم وبظن قوی‌ازبقایای یك‌بنای عظیم‌بوده که ویران شده‌وهنگام بناء این مسجد ازآنها استفاده کرده وبکار برده‌اند . درجانب غربی مسجد مزبورمسجد کوچکی است که ده ستون ازسنگ دارد ومردم‌درفصل‌زمستان و هنگام سرما درآنجا تجمع مینمایند وآن ازتوابع مسجد بزر

مسجد حجةالاسلام بجماعت شیخیه اختصاص دارد وغیرازاین طائفه درآنجا از دیگران کمتر بعبادت می‌نشینند و نماز میخوانند .

اما مسجد جامع که‌امروزمردم‌آنجا را(جمعه‌مسجد) میخوانند بین مسجد حجةالاسلام وآلچاق مسجد ومسجد میرزا اسمعیل‌خاله‌اوغلی واقع است ، مسجد حجةالاسلام از غرب و دو مسجد اخیر از شرق‌آنرا احاطه کرده و درمیان گرفته‌اند . این مسجد را اکنون دومدخل است یکی از جانب شمال که از صحن مسجد وارد دهلیز و ازآنجا داخل معبد میشود واز این طرف سطح مسجد حدود نیم مترازسطح‌صحن مسجد پست‌تراست، در دیگرآن از طرف جنوب بیك کوچه که از شرق بغرب ممتد است باز میشود . این کوچه از طرف مغرب مسدود و بن‌بسته است سرتاسر جنوب کوچه‌دیوارمسجدیست‌معروف به(مسجدمجتهد)ومنسوب بحاج‌میرزا باقرآقا مجتهد وپسرش حاج‌میرزاحسن‌آقامجتهداست واین‌مسجدرا دومدخل‌است یکی‌ازابتداء کوچه که‌درعمومی‌است‌ودیگری‌ازانتهاءآن که‌بسیار کوچك‌و محقراست ، هردو روبشمال بازمیشود . دراواخردیوارشمالی این کوچه در جنوبی جامع واقع است از این در ابتدا وارد(آلچاق‌مسجد)میشود وچون این مسجد از جانب مغرب ملاصق و متصل بمسجد جامع است بلکه از ملحقات و توابع آنست ومانع وحاجزی درمیانه نیست ازآنجا داخل جامع

بزرگ میشود . از این طرف نیز سطح مسجد از سطح کوچه پست تر است.

مسجدجامع در بلندی و ارتفاع و متانت ارکان و شایستگی بنا امروز باغلب مساجد معمورهٔ تبریز برتری دارد ، بناء این مسجد همه از گچ و آجر است، از چوب چیزی در آن نیست طاقهای بلند ومقرنس زیبا و گنبدهای ضربی رفیع ومنیع دارد، محرابش ازچند قطعه سنگ رخام ساده است،طول مسجد که از جنوب بشمال کشیده شده است حدود شصت و دو متر است،قسمت جنوب مسجد در امتداد سی وچهارمتر بجانب شمال باریکتر ازطرف شمال است،در امتداد این قسمت شرقاً و غرباً از دو سوی طاقهای بلند پهلوی هم قرار گرفته است که پنج طاق در شرق وپنج دیگر درغرب مقابل همدیگر واقع شده است،عرض سطح این قسمت حدود ده متر و سی سانتیمتر است (مساحت طاقها که بعضی حدود چهار متر و بعضی متجاوز ازپنج متر است داخل این مساحت نیست) اما جانب شمال مسجد تقریباً از فاصلهٔ سی و چهار متر وسعت پیدا کرده و عرض قسمت اعظم آن غیر از طاقهای جانبین شرقی وغربی حدود پانزده متر است، پایه‌های این مسجد بسیارقوی ومتین و حسب الاقتضاء از همدیگر متفاوت است متانت و اتقان بنا شهادت صریح به تأثیر یك مرد محتشم و مقتدر وصاحب سلطنت ونفاذ درتأسیس آن اساس دارد وهمچنین زیبائی وشایستگی آن دیدهٔ هرصاحب نظررا باستادی مهندس و مهارت معمار متوجه میسازد .

حاج میرزا یوسف آقای کبیر [1] نمازظهروعصر رادراین مسجد میخوانده پس ازاو میرزا احمد آقا مجتهد [2] وپسرش حاج میرزا جواد آقا مجتهد [3] که هردو از علما ومجتهدین بزرگ وبسیارمعروف شهر تبریز نددر آنجا نمازمیخواندندوهردو

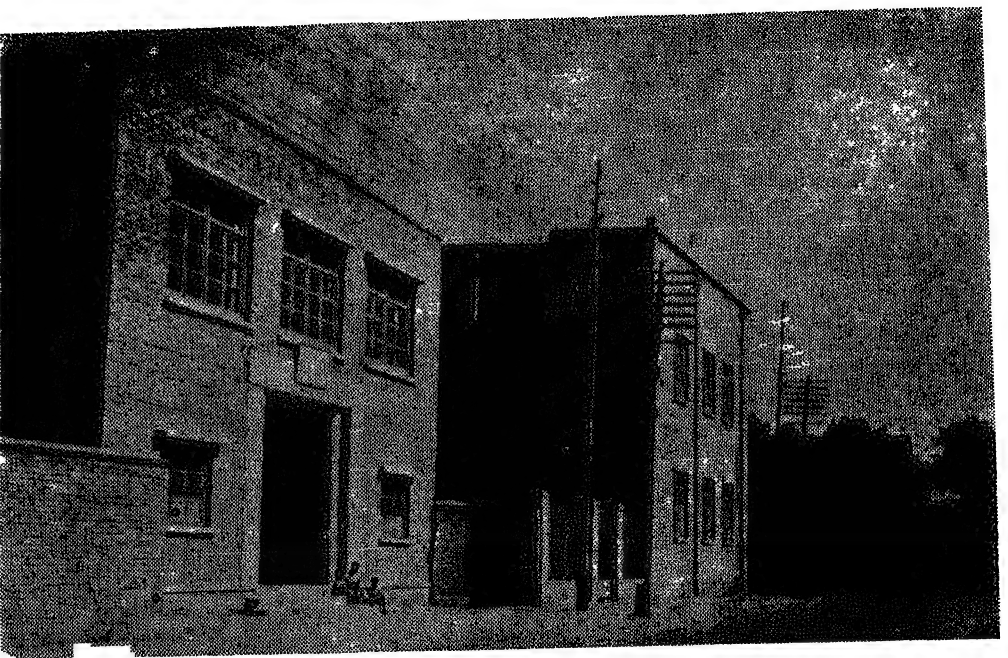
۱ـ متوفی در سال ۱۲۴۲ هـ . ق .   ۲ـ متوفی در سال ۱۲۶۵ هـ

۳ـ متوفی در سال ۱۳۱۳ هـ . ق .

در ایام حیات خود در آن معبد اقامهٔ جماعت میکردند، درزمان حاج میرزا جوادآقا غرفاتی ازمیان طاقهای ده گانه ازدوجانب احداث نمودند تا زنان آنجا نشینند ، نادرمیرزا نیز در کتاب خود بآن اشارت کرده است .

این مسجد بسیارساده و بی آرایش است و از کاشی و سایر سنگها که عمارات وجوامع رامزین مینمایند در آنجا هیچ نیست، سطوری چنداز آیات شریفه وکلمات مقدسه دردیوارهای آن بروی گچ نوشته شده در بالای محراب روی گچ با خط نستعلیق این کلمات مکتوب است « لااله الاالله محمدرسول الله علی اسدالله وولی الله »، همین کلمات در بعضی از دیوارها نیزمکرر شده است وآیهٔ « انما یعمر مساجدالله من آمن بالله والیوم الاخر » وآیهٔ «یریدون ان یطفؤا نورالله بافواهم ویأبی الله الا ان یتم نوره ولو کره المشرکون » وهمچنین آیهٔ « انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً » در دیوارهای شرقی وغربی با خط ثلث وخط کوفی روی گچ مسطوراست. کاتب این کلمات یکی موسوم به محمد باقر و دیگری محمد رسول نقاش است .

در وصف این بنا تاآنجا که توانستم در این اوراق نگاشتم وچنین بنظر میرسد که این بنا با وصف حاضر در محل یکی از جوامع بزرگ قدیم تبریز (که مشتمل مدرسه وخانقاه وزوایا وبقاع وبیوت جهت عرفا وقراء وتدریس فقها وحکما وادبا وغیرآنها ازمرافق وفروع ومناره که دربناهای جوامع کبیردرازمنهٔ سابق متداول ومعمول بوده)قرار یافته است. وآنجا مانند سایر عمارات و جوامع قدیم تبریز در اثر زلزله‌های سخت و یا تبدل دول وغیره خراب گردیده وچنانکه متعارف است روی خرابه‌های سابق بناهای جدیدازنواحداث نموده‌اند. وعلی الظاهرجامعی که حافظ حسین(۹۹۷ هـ . ق) خبر میدهد و تارهٔ جامع کبیر میخواند و مزاری چند در حوالی آن نشان



هنرستان دختران و کتابخانهٔ ملی تبریز. کتابخانه و قرائتخانه ملی تبریز با اعانهٔ مردم نیکوکار تبریز و بهمت آقای علی دهقان مدیر کل فرهنگ آذربایجان در ۱۳۳۵ش بنا شده.

میدهد یکی از آنهاست وجامع فعلی که امروزمعمورومشهود است آخرین بنائی است که احمدخان دنبلی ویا پسرش حسینقلی‌خان (علی‌الاختلاف) پس از زلزلهٔ سال ۱۱۹۳ هجری قمری روی خرابه‌های بنای سابق ساخته وبنام‌اولی «جامع» خوانده‌اند . و روایت زنوزی در ریاض‌الجنه و بحرالعلوم[۱] در کیفیت‌بناء مسجدجامع وحکایت‌نادرمیرزا درتاریخ تبریزودروصف‌احداث مسجدحجةالاسلام‌شاهد این مدعی است .

اگرچه قاعدةً ابنیه وآثاریکه روبویرانی نهد دوباره بهمان سبك وطریقهٔ اولی ساخته نمیشود وسبك معماری عصرلاحق درآن مؤثرمیشود ، اما بزعم نگارنده عوامل وموجبات دیگرهم در کیفیت بناء ابنیهٔ مذکوره در محل بناء اصلی تأثیر بزرگی داشته که شکل بنا را بکلی عوض وتغییر داده است و مع‌ذلك‌کله مسجدیکه امروزجامع شناخته میشود خواه اساس آن روی هیئت اولیه‌باشد وخواه پس ازویرانی شبیه بآن ساخته شده،بنای شایسته و قابل توجه است . و از دو وجه هم بیرون نیست یا همانطوریکه زنوزی نوشته این بنا ناقص مانده و باتمام نرسیده وپس از قتل‌احمدخان بجای اکمال نواقص واتمام بنا هر کس‌مطابق ذوق وسلیقهٔ خود دراطراف آن مسجدی نهاده و عمارتی از نو ساخته است و یا بمرور ایـام مرافق و لواحق آنرا ازآن منفك و جدا ساخته‌اند و درنتیجه شکل صحیح هندسی آن بکلی عوض گردیده و بوضع فعلی درآمده است ومسجدیکه امروزآنجا را جامع میگویند جز گنبد مرکزی از یك بناء عظیم شناخته نمیشود .

دانسته شد که مدخل عمومی‌مسجد جامع ومسجد حجةالاسلام از صحنی است که درشمال‌آنها واقع‌است شکل ووضع اولیه این صحن‌معلوم

۱ـ بحرالعلوم،نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ آقای حاج

نیست طول آن از مشرق بسوی مغرب حدود چهل وهشت متر است وعرض آن قدری کمتر است، اینجا را گاهی مدرسهٔ طالبیه خوانند و گاهی صحن «جمعه‌مسجد» گویند .

جانب غربی وطرف شمالی این صحن ازهردوسوی عمارت دومرتبه و مدرسه‌ایست که جهة طلاب علوم دینیه ساخته شده است مؤسس قسمت غربی را نمی‌شناسم ونمیدانم کی بنا شده اما بانی عمارت شمالی حاج‌طالب خان پسر حاج اسحق تبریزی است، این شخص در سال هزاروهشتادوهفت هجری قمری درشمال صحن جامع مدرسه ساخته وحجرات و منازلی برای محصلین علوم دینیه بنا نهاده واملاکی برآن وقف کرده است وتولیت این املاك را پس ازخود به پسرش که اوهم‌اسحق نام داشته مفوض نموده‌است. نگارندهٔ سطوروقتی وقف‌نامهٔ آن‌را درتبریز پیش یکی ازعلماء آن شهر دیدم و از اول تاآخر خواندم و این جمله را ازآن سند یادداشت نموده در این دفترآوردم که خالی ازفایده نیست : « ازطرف شمالی‌مدرسه معینه که واقف مشارالیه در صحن مسجد جامع دارالسلطنهٔ تبریز احداث نموده است ».

سرتاسرطرف‌جنوبی‌این‌صحن‌چنانکه‌سابقاً اشارت‌شدعمارتهای‌مسجد جامع و مسجد حجة الاسلام است مگر اندك جائی در ضلع جنوب غربی آن که در جنوبی صحن ازآنجا بیك کوچه‌تنگ‌وباریك که منتهی‌الیه‌آن « راسته‌کوچـه » است باز میشود در صحن از اینجانب بسیار کوچك است ودرپهلوی غربی این در که‌آخرخط جنوبی صحن است دوباب‌حجره است که یکی ازآنها تحتانی و دیگری فوقانی است .

جانب شرقی‌صحن‌مشتمل حجرات واطاقهائی است که معلمین‌اطفال مشغول تعلیم صبیان و تدریس اطفال خردسالند ومنازلی‌چند درضلع‌شمالی

آن ساخته شده که مسکن طلاب است .

از این بیان وجه تسمیهٔ این مکان باسم طالبیه معلوم شد و دانسته شد که اینجا ازسال ۱۰۸۷ هجری قمری باین طرف به نسبت حاج‌طالب خان (بانی عمارت شمالی مدرسه) طالبیه خوانده شده است و قبل از این تاریخ آنجا بصحن جامع معروف بوده .

این صحن را غیراز در جنوبی دری است بزرگ که مدخل‌عمومی آنجا است و آن ازجانب‌شرق‌صحن‌به‌بازاریکه‌معروف‌به‌بازار(جمعه‌مسجد) و در اقصای جنوب غربی بازارتبریزازجنوب بشمال ممتد است بازمیشود واین در درست‌مواجه وروبروی (قیزبستی‌بازار)است که‌از شرق‌بسوی‌غرب کشیده شده است .

سطح بازارازسطح صحن‌مرتفع وبلندتراست، ازطرف بازاربوسیلهٔ پله‌هائی چند فرودآمده وارد دالانی که طول آن حدود سی وهفت متراست میشود وازآنجا ازضلع جنوبی صحن که منتهی‌الیه دالان ومقابل درشمالی مسجد جامع است داخل صحن میگردد روی این دالان مسقف وباطاقهای مقرنس که از گچ وآجرساخته‌اند پوشیده است ،هردوسوی‌جنوبی وشمالی آن منازل و حجرات است که مسکن جمعی از معلمین اطفال ومطلقین و عاقدین و محررین و عمله موتی و غیرآنها است .

درابتداء خط شمالی‌دالان ازطرف بازار پهلوی‌پله‌ها مدخل مسجد آقامیرزا صادق‌آقا مجتهد (ره)است‌او وبرادربزرگش حاج‌میرزامحسن‌آقا مجتهد (ره) وپدرش میرزا محمدآقا مجتهد (ره) هریك‌زمانی دراین‌مسجد اقامهٔ جماعت کرده و بوعظ و تذکیر پرداخته‌اند .

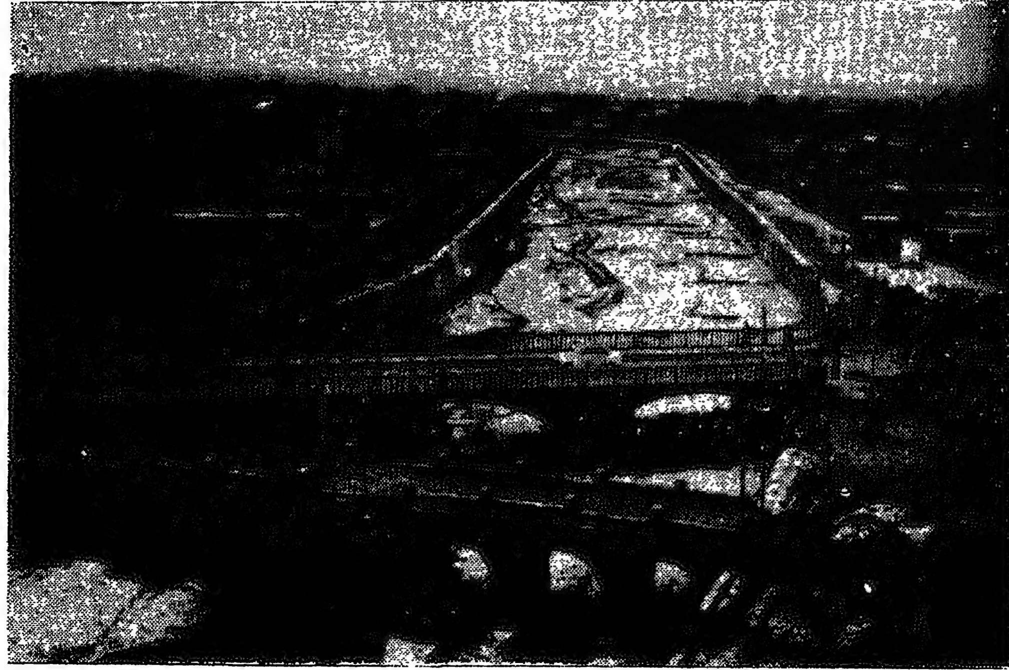
این‌مسجدرا دومدخل است یکی ازهمین‌محل که گفته‌شد دیگری

ازآخرديوارشرقی مسجدازجنب خانه‌ای که مسکن میرزا مهدی مجتهد «معروف به‌قاری» (ره) بوده بمنتهی‌الیه بازار (جمعه مسجد) باز میشود.

از جنوب دالان درست روبروی در مسجدآقامیرزاصادق‌آقا دالانی است بسوی جنوب باریك و تاریك و متعلق است به متوضاء وسیع و جامع‌الاطراف که‌مردم مدرسه‌واهل‌مساجدودیگران‌ازآن استفاده‌مینمایند. سوادناس اینجارا (حوض خانه) میخوانندمدخل مدرسهٔ جعفریه[۱] و مسجد میرزا اسمعیل خاله‌اوغلی از این سوی دالان است.

صحن مسجد جامع و مدرسهٔ طالبیه با توابع وملحقات‌آن تا سال هزاروسیصد وشصت وهفت هجری قمری با این صفت‌بود که گفتیم،درحدود سال۱۳٦۷ه.ق‌اینجابوسیلهٔ حاج محمد باقرپسر حاج زین‌العابدین خوئی کلکته‌چی که یکی از بازرگانان معروف این شهراست تعمیرشد،دراثناء تعمیر وضع دالان وجانب شرقی‌مدرسه را تغییرداده‌وبشکل دیگرساختند، سقف و گنبد دالان‌را خراب ومنهدم کرده وحجرات‌آنجارا بعمارات‌جدید مبدل نمودند،ازدوسوی دالان غرفات ومنازل بطرز تازه واسلوب نواحداث کردند ومکتب‌هائیکه درجانب شرقی مدرسه بود ازمیان برداشته وبجای آنها دارالکتب و قرائتخانه و عمارات دیگر بنا نهادند ونیزمدخل مدرسهٔ جعفریه راکه از پهلوی دالان متوضاء بود با اندك فاصله از جای دیگر احداث کردند ومساجدی راکه درآنجا بود نیزتعمیر نمودند وهم درآنموقع مسجد جامع را سفیدکاری کرده و در و پنجرهٔ آنرا برداشته و بشکل نو درآوردند،اکنون این مدرسه‌با این اوصاف که شمردیم‌آباد وجمعی ازدور

۱ـ مدرسه‌ایست کوچك برای محصلین علوم دینیه ساخته شده‌آنجارا حاج‌میرزا‌جعفرنوجه‌دهی پسر حاج شیخ محمد نوجه‌دهی (ره) که از علماء شهرتبریزو بسیار مال‌دار بود تعمیر کرده و باو منسوب گردیده است.



پلهای قدیم و جدید شاهی بر روی ارو

و نزدیك درا نجا جمع شده و مشغول تحصیل علوم دینیه هستند .

دراین ابنیه سه‌پارچه سنگ است یکی‌دربالای درشرقی‌صحن‌مسجد جامع که‌از بیرون در روبجانب شرق درزیرطاق مستقراست،نقش‌این سنگ غیرازجملهٔ «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» که‌درصدرلوح‌باثلث‌نوشته‌شده‌همه‌باخط نستعلیق است‌و آن‌ازاحکام‌اوائل‌سلطنت‌فتحعلیشاه‌قاجاراست که‌درسال۱۲۱۶ هجری‌قمری در دوازده‌سطر باین‌سنگ کنده‌اند. ودرآن‌لوح‌چنین نوشته‌اند:

« و من بـدله بعد ما سمعه فعلیه لعنة الله و ملائکته و انبیائه و رسلـه والائمة صلوات الله علیهم اجمعین . بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله الذین‌اسسوااساس الحق والایمان وخربوا بنیان البدع والطغیان . امابعد غرض از تحریراین کلمات آنست که چون درعهد سلطنت بندگان‌اعلیحضرت جمشید شوکت اسکندر مکانت دارا رتبت خاقان اعظم سلطان مکرم السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان السلطان فتحعلیشاه لازال ظله ظلیلا نوبت حکومت و ریاست دارالسلطنهٔ تبریز بعهدهٔ عالیجاه رفیع جایگاه جلالت و شوکت دستگاه امیرالامراء العظام عمدة الخوانین الکرام مقرب‌الحضرة الخاقانیه خان جلیل‌الشأن بیگلربیگی کل ممالك‌آذربایجان‌احمدخانا[1] لازال‌مؤیداً

۱ـ احمدخان مقدم ازخوانین ترك و رئیس ایل مقدم و بیگلربیگی‌مراغه است، در ایام سلطنت فتحعلیشاه قاجار چندی بیگلربیگی آذربایجان‌شد، درسال هزارودویست و سی وسه هجری قمری درمراغه ترك زندگانی گفت پس ازوفات اومرحوم نائب‌السلطنه پسران‌اوحسن‌آقا ونورالله‌خان‌وجعفرقلی‌خان‌را نوازش کرد، حکومت مراغه‌را به‌نورالله‌خان و سربازان‌شهر رابه جعفرقلی‌خان سپرد . حاجی صمدخان شجاع‌الدوله که ازامراء بزرگ اواخر سلطنت قاجاریه درآذربایجان بود از احفاد همین احمدخان است .

بتوفیقات‌الدارین رسیده وچون طبع‌شریف بندگان‌معظم‌الیه طالب‌تحصیل دعای خیر بجهة ذات مقدس اعلیحضرت ظل‌الله فی الارضین وآبادی بلاد و رفاه عباد بوده وراضی بشیوع واستمرار بدع نمی‌باشد وچون درایام‌سلاطین وحکام سابق بسبب آنکه در عوارضات و صادریات مملکتی بسکان محلات و کوچه باغات دارالسلطنهٔ تبریز بنچه مشخص نموده ودادوستد می‌نموده‌اند به تجار تبریز که‌آبادی بلاد و نظام امور معاش عباد و وفور امتعه و اقمشه و سایر ادویه که در بلاد بعیده بهم میرسد ودرسایر بلاد نیست وسکان این بلاد محتاج بآنها می‌باشند بسبب‌آمد وشد این طایفه بوده و می‌باشد ودر جمیع امصار واعصار معززومحترم بوده وباسم صادریات وعوارضات ازایشان چیزی مطالبه نمی نمایند، تا چندسال پیش از این نیز از تجار تبریز باسم صادریات وعوارضات چیزی مطالبه نمی‌نمودند بنچه باسم‌ایشان معین‌نموده مطالبهٔ صادریات وعوارضات ازایشان می‌نمایند وباین جهات سکان محلات و کوچه باغات و تجار تبریز ببلاد عراق عرب وعجم متفرق وهریك ازتجار معتبر شهر در سایر بلاد متوطن وشهراز رونق افتاده و روبخرابی گذاشته، لهذا مقرر فرمودند که درتمامی محلات‌شهر و کوچه باغات ودرمابین تجار غریب و بومی و مسلم و ذمی دادوستد و صادری بالمره موقوف شده و تجار را داخل اصناف ننموده مطالبهٔ صادریات و عوارضات و مالیات من جمیع الجهات ازایشان ننموده حتی مساعده که بعضی‌حکام وعمال که بعنوان‌ظلم ازایشان میگرفتند موقوف شده ومقررفرموده که تمامی سادات کرام سکان شهر ونواحی غنی وفقیرسوای مالیات حسابی ازتمامی عوارضات وصادریات و خانه‌شمار وسرشمار و خانه نزول وسایرتحمیلات من‌جمیع‌الجهات معاف و مسلم بود تا اینکه تمامی سکان شهر در مهد امن و امان آسوده بدعای

دولت بیزوال خاقانی مشغول باشند ومن بعد هر کس که از صاحب اختیاران و عاملان و ریش سفیدان شهر الی انقضاء الدهر بخلاف این مرتکب شوند بلعنت خدا و ملائکهٔ مقربین و انبیاء مرسلین خصوصاً خاتم النبیین والائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین گرفتار بوده باشند وکان ذلك فی آخر شهر محرم الحرام سنه ست عشرة[1] بعد المأتین والالف من الهجره ۱۲۱۶[2].»

در پائین این سنگ بالای در از میان طاق بشکل افقی مانند نطاق نام چهارده معصوم علیهم السلام بطریق زیر بخط نستعلیق درشت روی قطعاتی ازسنگ رخام نقر وحواشی آنها با نقش اسلیمی منقش گردیده است. تاریخ این سنگها حدود هفتاد و هشت سال ازتاریخ لوح بالا متأخر است وکاتبی بنام میرزا آقا در سال ۱۲۹۴ هجری قمری آنها را کتابت کرده است:

« بسم الله الرحمن الرحیم اللهم صل علی النبی المصطفی محمد والمرتضی علی والبتول فاطمة والسبطین الحسن والحسین وصل علی زین العباد علی والباقر محمد والصادق جعفر والکاظم موسی والرضا علی والتقی محمد والنقی علی والزکی العسکری الحسن و حجتك القائم المنتظر المظفر المرتضی المهدی الهادی صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین درسنهٔ ۱۲۹۴ کتبه الفقیر الحقیر میرزا آقا» .

سنگ دوم که بزرگترین اینها است دربالای در شمالی مسجدجامع ازبیرون آن رو بطرف شمال نصب شده است، این سنگ مشتمل فرمانی است ازشاه سلطانحسین صفوی بخط محمد مؤمن تبریزی که درپانزده سطر بخط ثلث بسیارزیبا درشوال سال هزارویکصد وشش هجری قمری روی سنگ رخام نقر شده طول سطور حدود یکمتر بنظررسید.

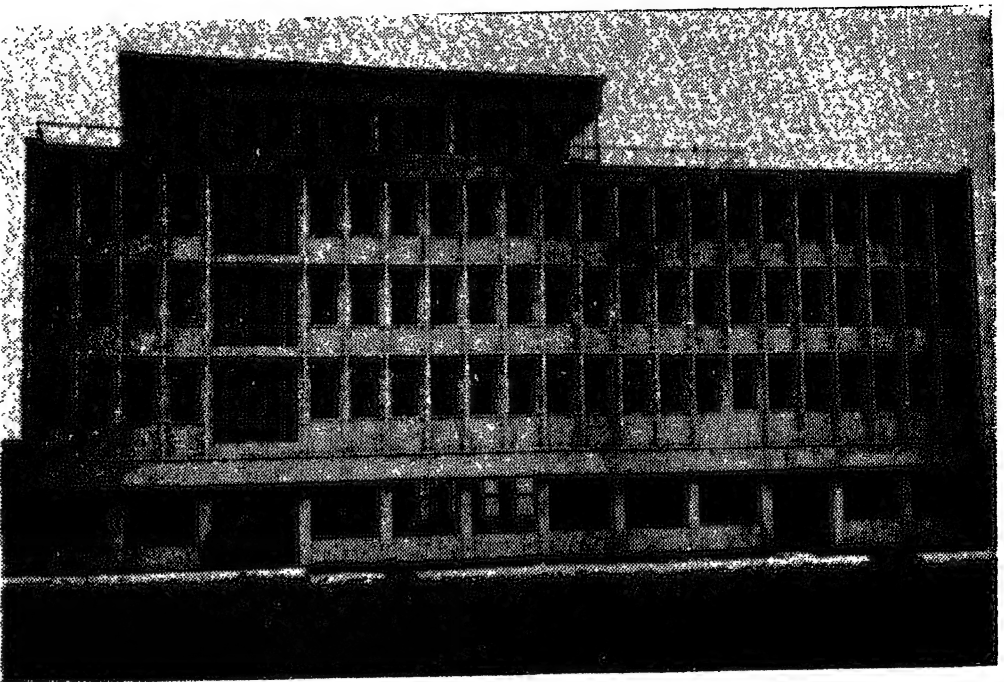
در سال هزار و سیصد و شصت وهفت هجری قمری هنگام مرمت و

۱ ـ دراصل (سنة ستة عشر) نوشته، تصیح قیاسی است ۲ ـ نام کاتب را درهیچ طرف ازاطراف لوح ندیدم.

سفیدکاری مسجد جامع و تغییر و تبدیل دروپنجرهٔ ان معبد لوح مزبور را برحسب ضرورت از محلش بیرون کنده و پائین آورده بودند، میرزامحسن پسر میرزا محمدعلی ادیب‌العلماء (که در یکی ازحجرات دالان جامع منزل دارد و نوشته‌های بعضی سردرهای عمارت جدید که در همان سال احداث شده با خط اوست) فرصت را غنیمت شمرده و در۱۵ ذی‌القعدهٔ سال‌مزبور خط لوح را قبل از انتقال و نصب آن بمحل خود خوانده و در ورقی ثبت کرده بود یکی از فضلا نسخهٔ آنرا که با خط میرزا محسن مذکور بود نزد نگارندهٔ این سطورآورد واکنون که مشغول‌تحریراین اوراقم پیش‌چشم من است افسوس که نیك دقت نکرده وبسیارمغلوط نوشته است مع‌الوصف تاآنجا که‌مقدوربود با حدس و قیاس وظن واستحسان‌تصحیح کرده‌ودراینجا نقل کردم :

« بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم حکم جهان‌مطاع شاه ملائك‌سپاه‌السلطان بن السلطان ابوالمظفرشاه سلطان حسین الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان خلدالله ملکه وسلطانه شرف‌نفاذیافت‌آنکه‌عالیجاه سالارسپه تفنگچی آقاسی و توبچی‌باشی و بیگلربیگی آذربایجان بشفقات بلانهایات شاهانه مفتخرومباهی بوده بداند که چون ازهنگامیکه مهرهٔ انجم‌برتختهٔ‌زرنگار فلك‌آبگون‌سیماب نمون بدست‌قضاچیده و کعبتین عاج‌نیرین جهة تحصیل نقد سعادت کونین . . .[1] شش جهة گردیده و گنجور گنجینهٔ وجود بمؤدای حقانیت اقتضای «قل‌اللهم مالك الملك‌تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعزمن تشاء و تذل من تشاء بیدك‌الخیر انك‌علی کل‌شیء قدیر» درهم و دینارتمام عیار دولت اعتبار و زر ده دهی پادشاهی وفرماندهی عرصهٔ روزگار جهة‌این دودمان‌خلافت و امامت وخاندان نبوت وولایت درمخزن

۱– لایقرء است .



مرکز تلفن خودکار تبریز

درستی با کمال تردستی محفوظ و مضبوط داشته جهة ستایش این نعمت بی‌قیاس و ادای شکر این عارفهٔ محکم اساس در این عهد سعادت مهد که عذرای دولت روزافزون در آغوش، ولیلای سلطنت ابد مقرون دوش بدوش،و اولین سال جلوس میمنت مأنوس و اوان شکفتگی گلشن آمال عامهٔ نفوس است همت صافی طویت معدلت گستر و ضمیر منیر مهر اصابت شریعت پرور بحکم آیهٔ وافی هدایهٔ «الذین ان مکناهم فی الارض واقاموا الصلوة وآتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر» باجرای اوامر و نواهی خالق کل و خاتم انبیاء و رسل بفحوای صدق انتماء «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول لعلکم تفلحون» معطوف ومصروف داشته امر عالم‌مطاع شرف نفاذ یافت که بمضمون بلاغت مشحون «قل انما حرم ربی الفواحش ماظهر منها و ما بطن» پردگیان ستر کشا پرده‌نشین و شاهدان چهره نما خلوت گزین بوده باناملِ عصیان نقاب بی شرفی از رخسار عفت باز ننموده دامن‌زن آتش غضب دادار بی نیاز نگردند وساکنان خطهٔ ایمان ومقیمان دارالسعادهٔ ایقان بمضمون حقیقت نمون «یا ایها الذین آمنوا انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون» بآلت قمار دست‌دراز نکرده قبل از آنکه شطرنجی مزور آور روز کار ایشانرا مات ممات ....[۱] معلوم شود که آنچه برده‌اند باخته‌اند سالك طریق اجتناب بوده بهیچوجه پیرامون آن عمل شنیع نگردند و کل وجوه بیت‌اللطف وقمارخانه‌وچرس فروشی و ..[۲] فروشی ممالك محروسه را که هر سال مبلغهای خطیر میشد تخفیف تصدق فرق فرقد سای اشرف مقرر فرمودیم و در این ابواب صدور عظام و علماء اعلام و فقهاء اسلام وثیقهٔ انیقهٔ علیحدهٔ مؤکده بلعن ابدی وطعن سرمدی که مزین و موشح بخط گوهر نثار همایون است بسلك تحریر کشیده‌اند

۱و۲ـ لایقرء است .

می باید که آن عالیجاه بعد از شرف اطلاع برمضمون امر مطاع لازال نافذاً فی الاقطاع والارباع مقرر دارد که در کل محال تیول همه سالهٔ آن عالیجاه و امراء و حکام تابعین و ساکنین و متوطنین بقانون ازهر شریعت غرا و طریق اظهر ملت بیضاء ناهج منهج صلاح وسداد بوده مرتکب امورمذکوره نگردند و بدکاران در حضور امناء شرع شریف و کلانتران وریش سفیدان محلات بموجب آیهٔ وافی هدایهٔ «والذین اذا فعلوا فاحشة اوظلموا انفسهم فاستغفروا لذنوبهم» توبه کنندومرتکبین محرمات مزبور را تنبیه وتأدیب...[۱] وهر گاه اشتغال آن افعال ذمیمه نمایند برنهج شرع مطاع حد جاری ومورد مؤاخذه و بازخواست سازند چنانچه احدی باعمال شنیعهٔ دیگری مطلع گشته اعلام ننماید آن شخص را بنوعی تنبیه نمایند که موجب عبرت دیگران گردد وآن عالیجاه و امراء تابین بعلت وجوهات مزبوره چیزی بازیافت ننموده، نگذارند که آفریدهٔ بدان جهة دیناری طمع وتوقع نماید وخلاف کند از مردودان درگاه الهی ومحرومان شفاعت رسالت پناهی ومستحقان لعنت و نفرین ائمهٔ طیبین صلوات الله علیهم اجمعین و ملائکهٔ آسمان وزمین باشد اهالی و اوباش را نیز از کبوترپرانی و گرگ دوانی ونگاهداشتن گاو وقوچ وسایرحیوانات جهة جنگ وپرخاش که باعث خصومت وعنادوموجب انواع شورش و فساد است ممنوع ساخته سد آن ابواب از لوازم شمرند . دقیقهٔ در استحکام احکام مطاعه و اشاعت اجرای اوامر شریفه فرو گذاشت ننمایند . امراء و حکام تابین آن عالیجاه حسب المسطورمشاراليه هریك در الکاء متعلق خود بموجبی که مقرر فرمودیم بعمل آورده و از هر جوانب بر این جمله روند و رقم قضاشیم معدلت مضمون را بر عموم خلایق خوانده و

۱ــ ظاهراً کلمه‌ای ازاینجا ساقط شده .

برسبیل نقش بردر مساجد جامعه نصب نمایند ودراین ابواب قدغن‌دانسته هرساله رقم مجدد طلب ندارند و در عهده شناسند تحریراً شهر شوال سنة ۱۱۰۶ ست و مائة و الف من الهجرة النبوة . مضمون رقم معدلت شیم فوق که زلال تابعی‌است ازچشمه سارسلالهٔ خاندان صفوت‌و کرامت‌بوساطت عالیجاه رستم‌خان سالارسپه بمزارع امید کافهٔ عبادالله فائض و بسعی عالیقدر رفیع‌الشأن منیع‌المکان محمدبیگا برادر ونایب‌عالیجاه معظم‌الیه برصخرهٔ صما ترسیم گردید. قدتشرف بکتابتها محمد مؤمن‌التبریزی».

لوح سوم که تقریباً باندازهٔ (۱/۷۲×۱/۱۲) مترازسنگ‌رخام‌است دردرون جامع بدیواریکی ازطاقهای‌غربی‌مسجد روبسوی‌شمال‌نصب گردیده است وآن مشتمل‌است برؤیای شاه‌طهماسب اول ازملوك صفویه‌ومشعراست بالغاء رسومات تمغا .

این‌لوح بخط‌علاءالدین‌محمدتبریزی[1] است که‌در دوازده‌سطردرشوال سال نهصد وهفتاد ودوهجری‌قمری بخط ثلث نگاشته شده است وخود یکی ازآثار زیبا وگرانبهای‌آن استاد نامداراست که تا امروز از دست حوادث روزگار مصون وازتطاول ایام محروس مانده‌است. نادرمیرزا نقش‌این‌سنگ را در کتاب خود[2] ثبت کرده‌است اما آنچه‌آورده ناقص وسطوری‌ازآخرلوح ناخوانده وناًنبشته مانده است وازسقط وغلط نیزخالی‌نیست .

من نیزدریك روزسرما بآن مسجد شدم وآن سنگ را خوانده روی کاغذیکه همراه خود داشتم‌نوشتم اکنون‌آنرا که نوشته‌ام ازروی‌همان‌ورق باین اوراق می‌سپارم :

۱ـ علاءالدین‌محمدتبریزی ازاستادان بزرگ‌خطوط سته وتلمیذخال خود علی‌بیگ تبریزی وازمقربان دربارشاه طهماسب اول است. ۲ـ صفحهٔ۱۰۹ تاریخ وجغرافیای‌تبریز چاپ طهران ۱۳۲۳ هـ . ق

« فرمان قضا جریان شاه ستاره سپاه خاك آستانهٔ خیرالبشر مروج مذهب ائمهٔ اثنی عشر غلام امیرالمؤمنین حیدر علی بن ابیطالب السلطان بن السلطان ابوالمظفر شاه طهماسب بهادرخان خلدالله ملکه و سلطانه شرف نفاذ یافت آنکه بنا بر رؤیای صالحه که درشب پنجشنبه دوازدهم شهر شعبان اودئیل اثنی و سبعین و تسعمائه حضرت حجة قائم صاحب الامر والزمان صلوات الرحمن علیه را در واقعه دیدم قامت اشرف آنحضرت بلند و روی کشیده و محاسن شریف یك قبضه و موی محاسن وشارب خرمائی وچشم وابروی آنحضرت سیاه وضعفی در بشرهٔ مقدس آنحضرت ظاهر بود چنانچه گویا ریاضت کشیده اند وتاج سقرلاط قرمزی بی دستار برسر اشرف داشتند وجامهٔ قلمی آجده[1] که ظاهراً رنگ آن نخودی بود وبالاپوش قلمی آجده که غالباً سفید بود پوشیده بودند و چاقشور[2] تیماج زرد درپای مبارك داشتند وهیچکس آنحضرت را نمیدید و آواز مبارك آن حضرت را با اینکه بلند سخن میفرمودند غیر من کسی نمی شنید و بعد از ظهور آنحضرت فی الحال من فریاد کردم و کسی نشنید و آنحضرت بعد از بیرون آمدن درایوان طاق بندی که تخمیناً طول آن ده زرع بوده باشد وروی آن ایوان بقبله بود بوجهی که پشت مبارك آنحضرت بجانب میان مغرب و قبله بود منحرف نشستند و کف پایهای را نزدیك یکدیگر روبرو بروجهی که کف بکف نرسیده بود نهادند، پس رفتم پیش وپای راست آنحضرت را میان بندپای مبارك وی و بندچاقشور بوسیدم بعدازآن آنحضرت برخواستند (کذا) و

۱ـ آجیده ـ ف . درشتیهای سوهان وناهمواریهای چیزی وبجای جیم زای فارسی هم آمده و نوعی ار دوختن جامه بود که درزهای آن از یکدیگر دوربود وهم نوعی از پا ـ افزار بود که چرم ته آن با ریسمان تافته بدوزند چون شباهت باآژده سوهان داردآنرا نیز آجده وآجیده وآژده وآژیده خوانند . « اقتباس از فرهنگ آنندراج » ۲ـ چاقشور ـ بشین معجمه . ف . چیزی است ازعالم موزه که پشمین وسقرلاتی باشد . «فرهنگ آنندراج»

فرمودند که این تمغاها را که بخشیده بسیار خوب کرده واظهار خوشنودی فرموده فرمودند که تتمه را هم ببخش وفرمودند که ما ازتوراضی‌ایم یا از توراضی‌میشویم وبیادم نماند که ازاین دو عبارت کدام فرمودند بعد ازآن فرمودند که روز بروزعمرت زیاده میشود و دولتت زیاده میگردد من عرض کردم که چون این‌امرمقبول شما است تتمهٔ‌تمغاها راهم بخشیدم بعدازآن آنحضرت غائب شد بروجهی که من ندانستم که چون‌غائب شدند لاجرم‌در روزپنجشنبهٔ‌مذکورحسب‌الامر آنحضرت صلوات‌الله‌علیه تتمهٔ تمغاوات‌جمیع ممالك محروسه را درآذربایجان وعراق وفارس وخراسان‌وشیروان و گیلان خصوصاً تمغای دارالضرب طلا و نقره که تا غایت بخشیده نشده بود مؤکد بلعنت نامه بخشیدم وثواب‌آنرا بحضرات چهارده معصوم صلوات‌الله وسلامه علیهم‌اجمعین‌هدیه کردم وثواب‌این‌اهداء را بحضرت صاحب‌الامرصلوات‌الله علیه هدیه کردم بنا براین باید که ابواب جمع دارالسلطنهٔ تبریز و شوارع ارض روم وعراق‌را که بمبلغ سه‌هزاروهشت صدوهشتاد و پنج تومان وهشت صددیناردرآن ملك‌جمع‌است ازتاریخ‌واقعهٔ‌مذکوره‌مسدود دانسته اصلاطلبی ازهیچ‌آفریده ننمایند واین بدعت سیئه را در آن ملك بدستور کل ممالك برطرف دانند مستوفیان عظام دیوان اعلی من‌بعددر دفاترسنوات‌جمع‌آنرا ننویسند واسم‌ورسم‌آنرا ازصحائف‌دفاترمحو گردانندحا کم‌واکابر دارالسلطنهٔ تبریز مضمون‌حکم اشرف واعلی‌را مؤکد بلعنت‌نامه دانسته یقین دانند که هر کس ازمضمون‌آن تجاوزنموده من بعدبهرصیغه وعنوانی که باشد ازآن ابواب چیزی گیرد وهر کس بدان رضا دهد و کسی که برحقیقت‌آن‌مطلع شود معروض ندارد.....[۱] وآن‌جماعت‌را بر وجهی سیاست خواهیم فرمود که

۱ــ اینجاکلماتی‌چند محکوك ولایقرء است

باعث عبرت دیگران گردد فمن بدله بعدماسمعه فانما اثمه‌علی‌الذین یبدلونه ان‌الله سمیع علیم ازجوانب براین‌جمله روند وازفرموده عدول نورزند فی‌ـ عشر ثالث شهرشوال اودئیل‌اثنی وسبعین و تسعمائه کتبه علاءالدین . » .

محلهٔ‌سنجران :

سنجران : بفتح اول‌نام یکی‌ازمحلات بسیارمعروف شهرتبریزاست وجه تسمیهٔ این‌محله را با این‌اسم درجائی‌ندیده‌ام ومعلوم نیست چرا بااین نام خوانده شده‌آیا مسکن بعضی‌از «آل سنجر»[۱] بوده یا ازمردم «سنجار» خانه ومنزل داشته ویا وقتی‌مقام دراویش ومرتاضین بوده که «سنجران» یا «سنجاران» نام یافته یاغیرازاین‌وجوه حدسیه واحتمالیه‌وجه صحیح‌قطعی دیگردارد بنگارنده مجهولست . وهمچنین تاریخ تسمیهٔ این‌محله بااین‌اسم که درچه عصربوده تاریك ومساحت وحدودش نیزبتحقیق معلوم نیست.

نام یکی‌ازدروازه‌های ده گانهٔ باروئی که قبل‌از باروی‌غازانی‌دوراین شهرآمده «دروازهٔ سنجاران» بوده مدارداٸرهٔ این‌باروتنگ ومضیق‌مینماید

۱ـ «سنجر» بروزن خنجرنام پادشاهی بوده مشهورونام پرندهٔ شکاری هم‌هست و مردمان صاحب‌حال ووجد وسماع را نیز گویند. «سنجرستان» بمعنی خانگاه باشد وآن جائی‌است که مردمان‌درآن وجدوسماع کنند چه‌سنجربمعنی مردمان‌صاحب‌حال‌و «ستان» جای بسیارچیزها باشد. «سنجار» بفتح اول بروزن انبارنام کوهی ونام قلعه‌ایست درنواحی موصل‌ودیاربکر، گویند تولدسلطان‌سنجردرآنجا واقع شد. «برهان قاطع» ونیزدرنزهة ـ القلوب‌آورده : «سنجار» ازدیار ربیعه است واز اقلیم‌چهار ـ طولش‌ازجزایرخالدات «عه‌ك» وعرض ازخط استوا «له» دور باروش سه هزارودویست گام ازسنگ و گچ کرده‌اند وبرروی کوهی نهاده است . » بفرهنگ آنندراج نیز مراجعه شود . ویوم سنجار بکسرسین مهمله و سکون نون و جیم ، از ایام عرب است درآن روزبنی‌تغلب بر بنی‌قیس رزم دادند ودر اقیانوس آورده : سنجار بکسر سین شهریست مشهور وازآنجا تا موصل سه منزل راهست ونام قریه‌ایست در دیار مصر.

که یکی از دروازه‌های آن ازحدود سنجاران احداث گردیده است درقرن هفتم بتدریج بمردم شهر افزوده ومحیط آن وسعت یافته تادرسال هفتصدودو هجری‌قمری بامرغازان‌خان باروئی که «عرض‌دیوار ده گزومساحت‌طول آن پنجاه و چهار هزار خطوة است که تقریباً چهار فرسنگ ونیم باشد»[۱] از نو ساخته‌اند وباروی «غازانی» محیط باروی اولی ومحلات آن بوده است.

مستوفی درنزهة‌القلوب که درسال هفتصدوچهل هجری‌قمری تألیف کرده میگوید: «دورباروی‌تبریزشش‌هزار گام بوده‌است‌وده دروازه دارد[۲]... چون درعهد مغول آن‌شهردارالملك گشت کثرت خلایق‌درآنجا جمع‌شدند وبربیرون شهرعمارات کردندتابمرتبه‌ای که برهردروازه زیادت‌ازاصل‌شهر آبادانی پیدا شد. «غازان‌خان» آنرا باروئی کشید چنانکه تمامت باغات‌و ودیه‌ها و «ولیان کوه» و «سنجاران» نیزداخل‌آن بارو بود جهة وفات او تمام ناکرده بماند.»

درنوشته‌های مؤلفین عصر آق‌قیونلو وصفویه و مورخین عهد قاجاریه نیزنام این محله بسیارآمده درمرآت‌البلدان تألیف محمدحسن‌خان‌اعتماد-السلطنه زیرعنوان «تبریز» آنجا که اسامی‌محلات‌را نوشته محله «چوست دوزلار» و «راسته کوچه» و «چهارمنار» و «سنجران» نیزبشمارآمده و بجای «سنجران» «سنجلان» آورده.

درتاریخ‌وجغرافیای‌تبریزتألیف«نادرمیرزاقاجار»مینویسد: «سنجران کوی قدیم است وآباد هیچ بستان بدین کوی نبود. آن‌بسته بکوی‌چهار منار است کدخدای این‌دو کوی نیزهمان‌آقا صادق‌است.این‌سه کوی‌را چون

۱ـ جلد سوم تاریخ و صاف «تجزیة الامصار و تزجیة‌الاعصار». ۲ـ جائی که سفیداست نامهای‌دروازه‌های شهرتبریزاست که مؤلف نزهة‌القلوب‌آورده ومن برای اختصار وایجازحذف کردم.

بنگریم بس‌جای بزرگ عریض وطویل‌است که بیشتر از نیم فرسنگ درازی

از نوشتهٔ اعتمادالسلطنه ونادرمیرزا مستفاد میشود که نام این‌محله درروزگار آنها متروك نبوده وماننده سایر محلات شهر محلهٔ مستقل بشمار آمده اما کوچك وبعبارت نادرمیرزا بسته به‌محلهٔ چهارمنار بوده است.

امروز این‌محله با عنوان‌محله شناخته نمیشود وجای کوچکی‌است درمحلهٔ«راسته کوچه»مشتمل بدوسه کوچه که‌درجانب‌غربی‌راسته کوچه که ازمستحدثات نایب‌السلطنه‌عباس‌میرزا میباشد وازمحل‌معروف به «دك باشی»[۱] راست ومستقیم تا نزدیکی رودخانهٔ مهرانرود ازجنوب بشمال کشیده شده واقع است. وابتداء آن ازاین سوی کوچه‌ایست که درست درمقابل کوچه «امین‌اوقاف» واقع‌شده این کوچه را که حمام معروف‌محمدرضا بیك دراول آن بنا شده سنجران خوانند وآن ازشرق بجانب غرب تا حدود بازارچهٔ آقامیرزامحمد ومسجدحاج علی‌اصغر امتداد یافته است وتاحوالی‌محلی که معروف به « ایکی‌قلعه‌آراسی»[۲] است نیزسنجران‌نامیده میشود ودرحقیقت چند کوچه محقروباریکی‌است که ازطرف شمال‌جائی که معروف بدروازهٔ اسلامبول‌است وازجانب‌جنوب کوچه‌ایکه‌معروف بکوچهٔ‌حاج‌ملاغفوراست این کوچه‌هارا بمیان گرفته است .

گفته شد که « سنجران » یکی ازمحلات قدیم تبریزاست وبی‌شك این‌محلهٔ نامدار که درتواریخ ازآن خبرداده‌اند دوسه کوچهٔ باریك وتاریك نیست لااقل‌مانند سایرمحلات کوچك تبریزوسعت وپهنائی داشته است که اکنون شناخته نمیشود ودورنیست که قسمتی ازخاك محلهٔ (راسته کوچه)

۱ـ بکسر اول و سکون ثانی ۲ـ یعنی : میان دو قلعه.

که جدیدالاحداث است وامروزسنجران درشمار کوچه‌های آن محله است وبعضی از محلهٔ (چهار منار) و غیره جزء سنجران بوده است . حافظ‌حسین کربلائی(۹۹۷ هـ . ق) مزاری چنددرمحلهٔ‌سنجران نشان‌داده‌است وبظن‌غالب یکی‌از آنها قبریست که‌امروزدرمحلهٔ (راسته کوچه)معروف، ومردم‌آنجا را «کهنه‌امام‌زاده» میخوانند ونیز قبرامیرابونصرمملان[1] پسر امیر ابومنصور وهسودان[1] بن‌مملان‌روادی‌را درآن‌محله نوشته ومیگوید که : درهمان‌محله گنبدی‌است مشهوربه «گنبدامیرمولا» واین امیرمولا «امیرمملان» است پسرامیروهسودان بن محمدروادی که درزمان القائم‌بامرالله عباسی بعمارت تبریزمشغول بوده‌آن گنبد مدفن‌ایشانست . وقبرشمس‌الدین‌طغرائی‌را نیز درآن‌حدود نشان داده ومینویسد که:متصل بمسجدجامع کبیردرجانب‌غربی گنبدیست وآن گنبد مزار شمس‌الدین‌عثمان‌طغرائی است .

۱ـ مملان محرف محمد است درکلمهٔ محمد لهجهٔ محل تصرف کرده واز وضع اولی منحرف ساخته مملان گفته‌اند ونوع‌آن درآذربایجان زیاد است چنانکه « ربابه » را ربان و« مریم » را « مالان »و زهرا را « زاخان » و فاطمه را « فاتان »و از اسماء رجال مصطفی را «مصدان» بضم اول بر وزن گلدان و ابراهیم را « ابان » « بکسراول »خوانند، ومحمدرا ممی بروزن خفی‌وممش (بفتح‌اول‌وکسرثانی) ومملی بفتح اول و کسرثانی‌وممو بفتح اول وثانی وسکون آخرنیزمیگویند. ۱ـ امیروهسودان وپسرش امیرابونصرمملان هردو از ممدوحین قطران است و امیر وهسودان بن امیرمملان روادی معاصر القادر بالله ابوالعباس‌احمد (۴۲۲ هـ . ق) وپسرش القائم بامرالله ابوجعفرعبدالله‌بن‌احمد (۴۶۷ هـ . ق) ازخلفاء عباسی است و اوغیراز دوامیردیلمی‌نژاد وهسودان جستانی‌و وهسودان مسافری یا (کنکری) است .

دراستخراج اعلام وتصحیح وچاپ این کتاب ازمراحم ومساعدتهای پرارزش‌دوست دانشمند ارجمندم آقای مهدی ورقائی ودوستان بسیار عزیزو مهربانم آقایان : تأملی‌ها ، حسین سلیم‌النفس «مدیرمحترم چاپخانهٔ شفق» ، حسین آلاندوزی«ماشینچی» ، بیوك بهنژادی«حروفچین» ، رضامتین«صحاف» چاپخانه و مشمعچی « مدیرمحترم کتابفروشی‌تهران » بی‌اندازه برخوردار شده‌ام اینك بحکم من‌لم‌یشکرالناس لم‌یشکرالله‌ازهمهٔ‌این آقایان‌سپاسگزاری میکنم .

عبدالعلی کارنگ

یادآوری :

۱ـ درمتن فرانسه وترجمهٔ عربی دوکلمهٔ‌یونانی که درسطر۸صفحهٔ۸ همین کتاب نیزاشاره شده بشکل ذیل آمده :

کلمهٔ یونانی TάBMιS (مأخوذ از TaBeιS)

۲ـ دراین کتاب‌علامات‌اختصاری:(س ، ش ، ص ، رك ، ن ك) بترتیب بجای‌کلمات : (سال،شماره،صفحه،رجوع کنید،نگاه کنید)آورده شده‌است .

۳ـ درآخر حواشی و عبارات لاتینی ناتمام و اول دنبالهٔ‌آنها علامت (✿) گذاشته شده است .

٤ـ عکسها از« عکاسی مهر» تبریزاست .



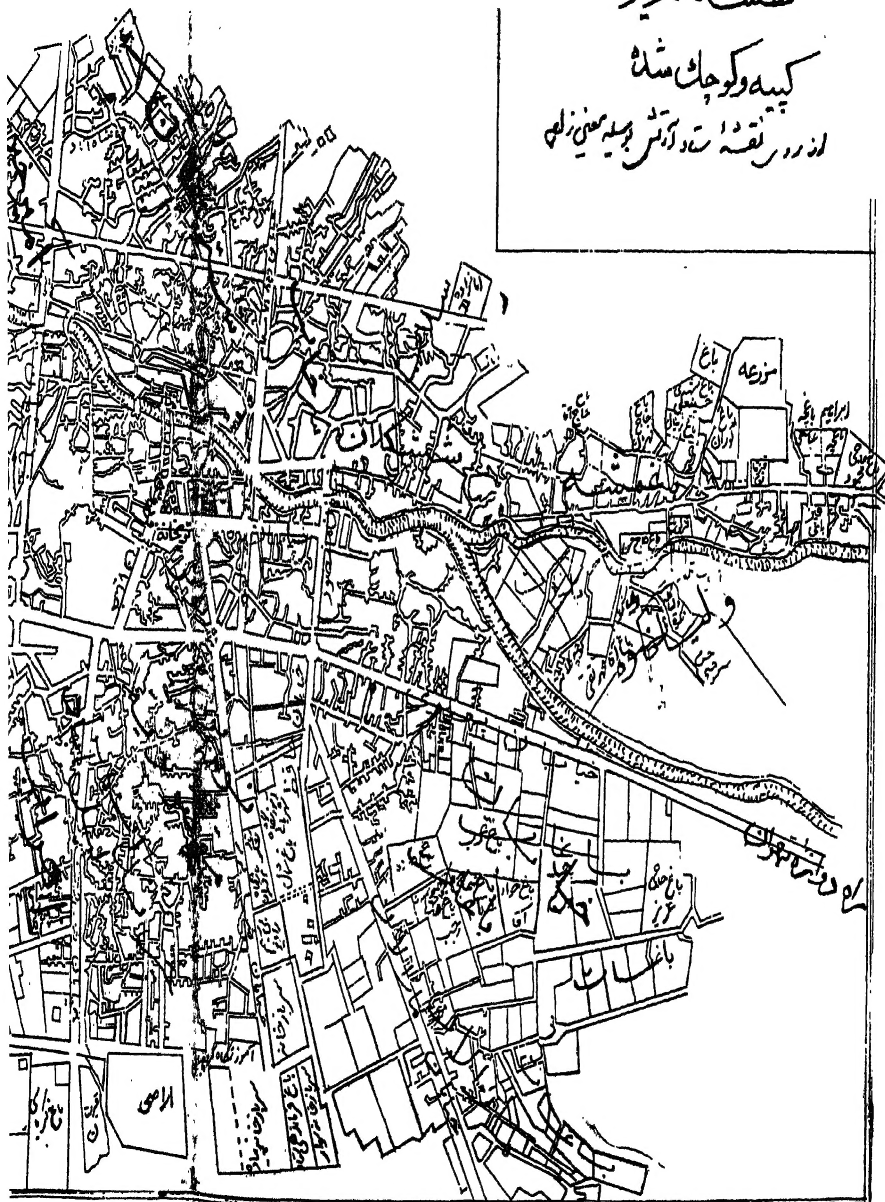
شاه‌گلی تبر

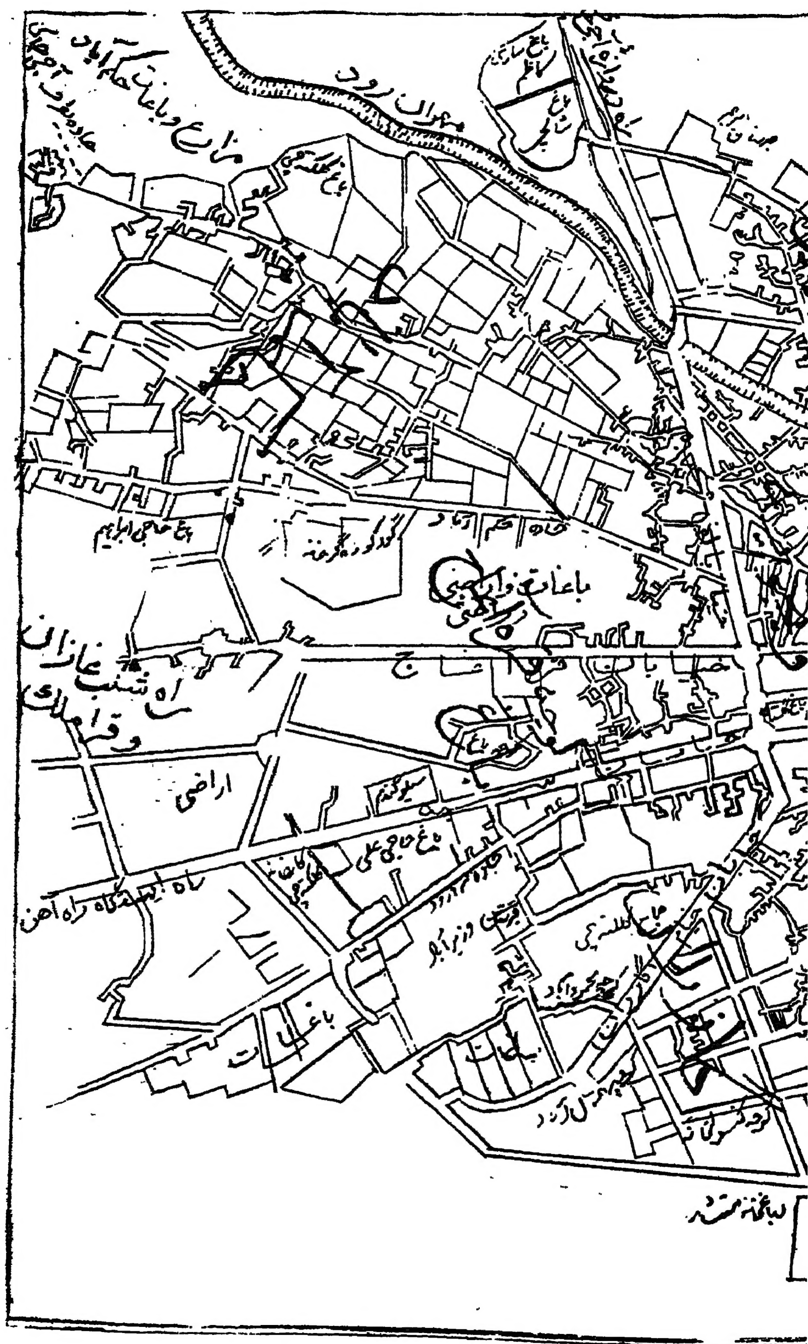
اعلام رجال و اماكن

فهرست مندرجات

پایان

والله‌المستعان و علیه‌التکلان


نقشهٔ تبریز
کپیه و کوچک شده
از روی نقشهٔ ستاد ارتش بوسیله
مزرعه
باغ



مزارع و باغات حاکم آباد
مهران رود
باغ حاجی ابراهیم
اراضی
سیلو گندم
باغ حاجی علی